



مَكِّيَاتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

الجزء الثاني



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي قد حرك أفلاك الذوات بحركة جذب  
صمدانيته \* وقد موج أبحر الكينونات بما هبت  
وفاحت عليها من ارياح عز فردانيته \* وقد طرز  
الواح الوجود بالنقطة التي اندرجت واندجت فيها  
الحروفات والكلمات \* وأقصها الطراز الاولية بما  
سبقت الممكنات في الوجود \* وقابلت الفيوضات  
والتجليات قبل كل شيء عن الحضرة الاحديه \* وألبسها

القميص الآخريه \* بما كانت مكمل الكلمات اللاهوتيه  
 ومنتهى بكلمة التوحيد في الجبروت الابتايه \* وجعلها  
 مبدء الكلمات التامات بما ظهرت وبرزت عنها الحقائق  
 والاعيان في الملكوت البدييه \* وقد رها مرجع كل  
 شئ بما رجعت اليها الحروفات العاليه \* ودارت الدائرة  
 حول نفسها \* وظهرت الاوليه والآخريه في القميص  
 الواحديه \* واتحدت الظاهريه والباطنيه في النقطة  
 الاحديه \* وانكشف جمال هذه الآيه الفرقانية \* في  
 المرآت الكينونية \* هو الاول والاخر والظاهر  
 والباطن \* وانا لله وانا اليه راجعون \*

وأصلي وأسلم على أول جوهر قام به كل الشئون  
 الجوهريه في ملكوت الاسماء والصفات \* وعلى أول نور  
 استنارت به زجاجة القلوب عند تجلي الذات \* وأول نفس  
 هاج من مهب عناية الله وأحيى به هياكل التوحيد  
 وحقائق التجريد من لطائف المجرّدات \* وآله الذين  
 بهم اشتعلت سراج المعرفة في قلوب العاشقين وكانوا

في سماء العلم شمساً لا تموت \* وفي حقهم نزلت الآيات  
المحكّمات والكلمات التامات \* من لدى الله خالق  
الارضين والسموات

( وبعد ) برناظر اين كلمات وواقف اين اشارات  
معلوم و مشهود بوده نظر بخواهش و طلب سالک مسالك  
هدايت و بنده حلقه بکوش شاه ولايت \* و طالب اسرار  
غيبه الهيه \* و واقف اشارات خفيه ربانيه \* محب خاندان  
و اهل بيت حضرت مصطفی و دوست درويشان و منظور  
نظر ايشان متوسل بعروة الله الوثقى والسبب الاقوى  
على شوکت پاشا ولد مرحوم آغا حسين پاشا وفقه الله  
لما يشاء اين درويش اراده نموده که شرح مختصري  
و تفسير موجز و مفيد بحديث قدسي مشهور که  
( کنت کنزاً مخفياً فأحييت أن أعرف نخلت الخلق  
لا عرف ) مرقوم دارد اگر چه در صدف هر کلمه  
از اين نعمه الهيه ورنه ربانيه لآلي علم مکنون مالا نهايه  
مستور کشته \* و در او عيه هر حرفي از آن بحور معاني

غیر متناهیة مخزون گردیده \* ولکن رشحی ازان بحر  
 موج و قطره ازان یم نظر بخواهش درستان مترشح  
 میگردد \* و امید داریم که در شرح این کلمات قدسیه  
 و اشارات لاهوتیه تأییدات خفیة حضرت رب العزة  
 شامل گردد \* و اعانت و رحمت مکنونه اوظاهرشود \*  
 و انه هو الملك المستعان \* و در کنار مستوره و خزان  
 مخفیة این کلمات لاهوتیه اسرار خلیقه و علت خلق  
 موجودات و بعث ممکنات مخزون و مکنون گشته  
 ﴿ بدان ﴾ ای طائر کلشن توحید و ای عندلیب بستان  
 تجرید که در معرفت این حدیث ﴿ کنت کنزاً مخفياً  
 فأحیت ان أعرف نخلقت الخلق لا عرف ﴾ بمعرفت  
 چهار مقام احتیاج است \* و این حدیث در لسان خواص  
 و عوام جمیعاً مذکور است و در کل صحائف و کتب  
 مسطور \* و امام معرفت چهار مقام ﴿ اول ﴾ کنز مخفی است  
 ﴿ و ثانی ﴾ مقامات و مراتب محبت ﴿ و ثالث ﴾ مقام  
 خلقت و امثال آن ﴿ و رابع ﴾ مقام معرفت \*

﴿بدانکه﴾ در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت  
 در مرتبهٔ احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی  
 اسم و صفت مشهور است\* زیرا اسماء حق مرایاء صفات است  
 و صفات حق در مرتبهٔ احدیه عین ذات حقند بدون  
 شائبهٔ تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصهٔ علم و حکمت  
 و پادشاه کشور ولایت حضرت ﴿علی ابن ابی طالب﴾ علیه  
 التحیه و الثناء میفرماید ﴿کمال التوحید نفی الصفات  
 عنه﴾ بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حق  
 در هیچ رتبه سلب نکردد و لکن در آن مقام اسماء  
 و صفات از یکدیگر منفصل نه\* و هم از آن ذات بی جهت  
 ممتاز نیستند\* و حقائق شئون الهیه بعضی از بعضی و از آن  
 ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نکر دیده نه علما و نه عیناً  
 مثلاً مابین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این  
 صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند  
 از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان  
 و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبهٔ عز احدیه شئوناتی

هستند مرذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت  
 و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که میفرماید  
 ﴿ كان الله ولم يكن معه من شيء ﴾ بکنز المخفی و غیب  
 الهویه و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعیین  
 صرف و غیب الغیوب و غیب الاول و مجهول المطلق  
 و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر أسماء دیگر  
 تعبیر نموده اند \* دیگر ذکر مقصود و ملاحظه  
 که نموده اند در هر کدام از این تعبیرات سبب تطویل  
 کلام گردد \* باری مثالی از برای این مقام ذکر نمائیم  
 تا مشهود و معلوم گردد حقیقت این رتبه و مقام اگر چه  
 از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا  
 از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است \*  
 در تصور ذات او را کنج کو \* تا دراید در تصور مثل او  
 چنانچه میفرماید ﴿ لیس کمله شیء ﴾ و دلایل بسیار  
 و برهان پیشمار بر این مطلب هست و لکن از برای  
 آنکه شاید نفحه از روائح قدس احدیت و نسیمی

از رضوان حکمت و معرفت بر مشام سالکین سبیل  
 هدایت و طالبین اسرار حقیقت بوزد \* و اُطیار عقول  
 و ادراک از آشیان حیرت و سرگردانی بر پرد (لهذا)  
 خمر حیوان اسرار حقائق و معارف را در جام منیر تشبیه  
 و کاس رقیق تمثیل بر تشنگان بادیه حیرت بنوشانند \* مثلاً  
 در نقطه ملاحظه فرمائید و بحر وفات و کلمات که چگونه  
 در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوے  
 و مکنونند تقسمی که بیچوجه آثار وجود از حروف  
 و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه  
 بلکه محو صرف و فانی بختند و وجودی جز ذات نقطه  
 موجود نه بهم چنین اُسماء و صفات الهیه و شئونات  
 ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بختند تقسمی که نه  
 رائحه وجود عینی استشمام نموده اند و نه علمی \* و این  
 نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او  
 مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر  
 منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دائره ولایت



أسد الله الغالب (علي بن أبي طالب) عليه التحية والثناء  
 ميفر مايد (كل مافي التوراة والانجيل والزبور موجود  
 في القرآن وكل مافي القرآن في الفاتحة وكل مافي الفاتحة  
 في البسمة وكل مافي البسمة في الباء وكل مافي الباء في  
 النقطة وأنا النطقة) وهم چنین در احد ملاحظه فرمائيد  
 که جميع اعداد از اوظاهر و خود داخل عدد نيست  
 چه که مبدء جميع اعداد احد است \* و اول تمين و ظهور  
 احد واحد است \* و از واحد جميع اعداد موجود شود  
 حال اين اعداد در احد بکمال بساطت و وحدت منطوي  
 بودند \* و کنز مخفي کل اعداد بود و از اوظاهر شدند  
 پس ملاحظه فرمائيد که با وجود آنکه از نقطه جميع  
 حروفات و کلمات ظاهر و از احد کل اعداد مشهود  
 نه نقطه اوليه از مقامات علو خود تنزل نموده و نه احد  
 از مراتب تقدیس بازمانده \* بارے این مقام کنز  
 مخفي است که در لسان طائران کازار توحيد و عندليان  
 کلشن تجريد مشهور و مذکور است \* و چون در غيب

هویه حرکت حییه ومیل ذاتی کمال جلاء واستجلاء  
 اقتضاء نموده و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور  
 حق است سبحانه بنفس خود بصور اعیان واستجلاء  
 مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را  
 در مرایاء حقائق و اعیان ﴿ لهذا ﴾ شئون ذاتیه  
 بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت  
 علم ظاهر کشته و این اول ظهور حق است از کنز مخفی  
 در حضرت علم و از این ظهور اعیان نابته بوجود علمی  
 موجود شدند \* و هر کدام علی ما هو علیه در مراتب علم  
 الهی از هم ممتاز گشتند \* و این مرتبه ثانویه مترتب است  
 بر مرتبه اولیه که غیب احدیتست و این مرتبه را بغیب  
 ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان نابته تعبیر نموده اند  
 و اعیان نابته صور علمیه الهیه هستند که راتحه وجود  
 استشمام نموده اند و لکن بوجود علمی موجود شدند  
 و از هم ممتاز گشته اند و این مرتبه ثانویه نیز بکنز مخفی  
 تعبیر گردد \* زیرا که اعیان و حقائق که معلومات حقند

در مراتب علم نیز بکمال خفا و بساطت و وحدت در ذات  
 مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تکثر بودند خارج از دو  
 قسم نبود یا از اجزائی بودند مرذات رایانه در صورت  
 اجزاء ترکیب لازم آید در ذات حق و ترکیب مستلزم  
 احتیاج است زیرا در وجود محتاج باجزاست \* و احتیاج  
 شان ممکن است \* و حق سبحانه غنی بالذات است \*  
 و در صورت غیر اجزاء قدیم است یا حادث اگر قدیم است  
 تعدد قدماء لازم آید \* و اگر حادث است این نیز  
 باطل است \* زیرا علم از صفات قدیم است \* و علم  
 بی معلوم ممکن نبود \* پس این معلومات لم یزل در مراتب  
 علم الهی موجود بوده \* و گذشته از این لازم آید که ذات  
 محل حوادث گردد و این نیز باطل است \* و لکن  
 بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه  
 که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت  
 بردوختند و حجببات نورانیه را بنار موقده ربانیه  
 بسوختند و بصر حدید و نظر دقیق در مقامات توحید

ملاحظه نمودند جمیع اعیان و ماهیات و حقائق و قابلیت را  
 از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حق است  
 بعید دانند \* ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت  
 مجمل در همین رساله ذکر خواهد شد ﴿ باری ﴾ این  
 مرتبه و مقام کنز مخفی است که مذکور شد \* و چون  
 آن غیب هویه بذاته لذاته تجلی فرمود و بنفسه لنفسه  
 ظهور نمود شاهد محبت که در سراق ذات احدیت  
 پرده نشین گشته جمال ظهور کشود و رخ نمود  
 ﴿ بدان ﴾ ای مغمور باده عشق و محبت الهی و سرمست  
 جام منیر جذب و خلت ربانی که مقام عشق و محبت فوق  
 عالم احصا و بیان طاثر است \* و طائران عقول و افکار  
 از ادراکش قاصر و واقفان اسرار خفیه و عارفان رموز  
 احدیه بیک جهة از حقیقت این لطیفه ربانیه و دقیقه  
 صمدانیه دم نزدند و لب نکشودند \* زیرا عشق و محبتی  
 که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه  
 احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته \* و غیب هویت

بجمال خود در نفس خود نزد محبت باخته که مبدء جميع عشقها و شوقها و سرمایه همه محبتها و شورها شد آن عشق و محبت عين ذات حق بوده خارج و زايد بر ذات نبوده و ذات حق لم يزل غير معروف و غير موصوف بوده \* و ادراك هيچ مدركي بمعرفت حقيقت و كنه اوي نبرده \* و اگر طيور عقول و افكار دهرهاي بي حد و شمار در هواي معرفت آن ذات احديت پرواز نمايند شبري طبي نمايند

بكنه ذاتش خرد بردي \* اگر رسد خس بقعر دريا و عشق و محبتي كه از تجليات و فيوضات اين محبت غيبه الهيه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته و جميع سبحات و حجابات را بتابش و رخشي سوخته تقسمي كه از حقائق اين مخموران باده اُلت و اين مدهوشان مي پرست جز ذكر دوست باقي نكداشته و علم قدرت و عزت (اذا جاء الحق زهق الباطل) بر اتلال وجود اين اظلال فاني افراشته تانفسي از اين

جام روح بخش الهی نوشد لذتش نداند \* و تا قلبی باین  
 نار موقده ربانی نیفروزد تصورش نتواند \* من لم  
 یذق لم یدر \* البته طیور عقول و افکاری که از اسفل  
 درکات ملک پرواز نموده چگونه در جو سماء ملکوت  
 و فضای جان فزای لاهوت طیران نمایند مگر آنکه  
 بدائع رحمت الهی و لوامع مکرمت سبحانی او را احاطه  
 نماید و بجناب عز توحید در ریاض قدس تجرید پرواز  
 نماید تا بر این کوثر عذب فرات وارد گردد و از این  
 چشمه حیات بنوشد و ازین فواکه جنت قدسیه  
 سرزوق شود \* ولکن بعضی از متغمسین بحر معانی  
 و را کین فلك حکمت لدنی ربانی شوقا للطالین و جذبا  
 للسالكین رشحی از طمطمم معانی و طغیحی از غمام معرفت  
 سبحانی در مراتب و مقامات محبت بیان نموده اند  
 و در علم و حکمت را بالماس تبیان سفته اند و مراتب  
 محبت را بر چهار مرتبه معین نموده اند \* و این عبد در این  
 رساله پنج رتبه ذکر نموده اگر چه در نزد این ذره فانی

بنظري مراتب محبت بی حد و شمار است \* و بنظري در قیص و وحدت آشکار است \* زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه که در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است \* که جذب حقائق کل شیء و کشش رقائق کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلت است \* اگر عوالم و مراتب را آنها و شماری ممکن بود مراتب محبت هم بمقامات معدوده و مراتب محدوده معین گردد \* و از همین جهت که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت ﴿ لهذا ﴾ اگر بنظر دقیق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و کثرت پوشانی و بمنظر اکبر و وحدت نظر نمائی و از مفاز مهلك تحدید بشاطیء بحر توحید وارد کردی دیگر قلم امکان را قدرت نه که در این مقام روحانی رقم کشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه که از این مرتبه ربانی دم زند

( باری ) بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت  
 محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده اند  
 که محبت منیل حقیقی است بجمال خود جمعاً و تفصیلاً  
 و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود  
 و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود در ابذات خود  
 بدون توسط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلی و ظهور  
 ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کتم  
 عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت  
 افراخته\* و اعیان مجتذین در سراقق هویت مخفی لکن  
 معشوق حقیقت باجمال و کمال خویش نزد محبت باخته  
 و یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر  
 بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب  
 احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس  
 طلعت بی مثال خود فرماید\* و یا از تفصیل بتفصیل چنانچه  
 اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء  
 حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح



الهي را در مجالي موجودات ملاحظه كنند و اين  
مقامي است كه ميفرمايد ﴿ سُبْرِيْهِمْ آيَاتُنَا فِي الْآفَاقِ ﴾  
كه مقام علم اليقين است

﴿ و بدانكه ﴾ بر عاشقان جمال بي مثال و مجذوبان حضرت  
ذو الجلال در بعضي از اوقات بحسب المجالي و المرايا تجلي  
كردد چنانچه حضرت موسى علي نبينا و عليه السلام  
لمعان و بوارق تجليات غيب احدثت را در شجرة لا شرقية  
ولا غربيه مشاهده نمود و نداي روح بخش ذات هوييه را  
از ان نار موقدة ربانيه استماع فرمود و از اين نداي  
جانفزا ي الهي و تجليات انوار فجر رباني در قلب مباركش  
سراج محبت و مصباح خلت و مودت بر افروخت \*  
و حجابات غيريت و كثرت را بين المظهر و المظهر بسوخت  
چنانچه سلطان سرير عزت و ملك عرصه ولايت  
حضرت امام حسن عليه التحية و الثناء در اين مقام  
ميفرمايد \*

و عندي جوهر علم لو ابوح به \* لقليل لي هذا يعبد الوثنا

وغمام فائض ابن فارض گفته

وكل مليح حسنه من جمالها \* معار له بل حسن كل مليحة  
 بعضي از عارفین این مقام را بعشق مجازی تعبیر نموده اند  
 لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبح و صورت  
 این مقام است \* زیرا این مقام از سازج تجرید و لطائف  
 توحید است و در عرف عاشقین و عارفین بتوحید  
 شهودی تعبیر شده ﴿ چنانچه ﴾ حکایت کنند که عارفی  
 بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد  
 و از کورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی  
 گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را  
 جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم \* و یا آن میل  
 و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت  
 عاشقین و مجتدین است جمال ان ذات احدیت و معشوق  
 حقیقت را لکن منزله از غبار تیره و سائل و وسائط  
 و مبرّا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در این مقام  
 از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند و چنان

در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات اقیانوس طلعت محبوب  
 جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی خبر شوند  
 و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال  
 ذات احدیت مقرر گزینند از قطره فانی بجزر باقی راجع  
 گردند و سراج تحدید خاموش نمایند و مشعل توحید  
 بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس  
 حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند  
 و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع  
 نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع بانوار بی حد و حساب  
 مشاهده فرمایند و این مقامی است که میفرماید (انی  
 وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً  
 وما انا من المشرکین) این رتبه چهارم از محبت بود \*  
 اما رتبه پنجم از محبت از میل روحانی و محبت وجدانی  
 عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود  
 و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید  
 زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربانی

موجود کشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را  
 از این رائحه رضوان احدیت و نفعه کلشن هویت  
 نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این  
 مائده قدسیه بهره نه \* و در این مقام تجلیات غنای بحت  
 و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک  
 توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دوات دائمی (یوم یغنی  
 الله کلام من سعته) در این مرتبه اعز اعلی رخ کشاید  
 و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی  
 بحر بیکران و قلزم بی پایان (و فی انفسکم اذلا تبصرون)  
 و در کلستان حقیقت و بوستان هدایت (اقرأ کتابک  
 کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً) داخل شود و لمعات  
 تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند  
 و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و کلشن  
 تجرید که در قلب مبرو کش سرسبز و خرم کشته ساطع  
 یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر  
 کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی

ابدی رسد جمیع اَسْمَاء را از مشرق آسمش ظاهر بیند  
 و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد جمال خود را  
 در جمال حق فانی نکرد و جمال حق را در جمال خود باقی  
 یابد چنانچه شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت  
 خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم در عروج معارج اُحَدِیْهِ  
 از منار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت  
 تغنی ﴿قف یا محمد أنت الحیب و أنت المحبوب﴾ استماع نمود  
 و در کلزار ملک و ملکوت و کلستان حقیقت و لاهوت  
 بدین نغمه الهی تغنی فرمود که ﴿لی مع الله حالات هو انا  
 و انا هو الا هو هو و انا انا﴾ و در این مقام ستاره هستی  
 و وجود مقید در مغرب نیستی و فنامتواری کردد و آفتاب  
 هستی مطلق از فجر اُحَدِیْتِ بِنِ نِقَابِ سِرِّ بَرَّارِ دِ و طلوع  
 فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب اشکار کردد  
 فنم ماقال \*

روح دل کو مست جام قدسی است

خودی و خود ساغر و خود ساقی است

باری این مقام اعظم اکبر در مرتبه اولیه مختص است  
بشموس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را  
طلوع و غروب بی نه و در مغرب ربانی غروب نمودند  
و غروبشان را افول و نزول بی نه بلکه لم یزل از صبح  
الهی انوار جمالشان برهیا کل توحید لائح و رخشنده است  
ولا یزال در وسط الزوال خورشید طلعتشان بر حقائق  
تجربید روح بخشنده و لکن تجلیات این مقام از این  
شموس لائحات در مرایاء حقائق سالکین و طالبین  
تجلی فرموده چنانچه اگر مرات قلوب از کدورات  
عوالم کثرت و حدود ممتاز کرد تجلیات این مقام در او  
منطبع آید \* و اگر زجاجه نفوس و مشکوة صدور  
بقوت نفوس قدسیه صافی و رقیق شود سراج فیوضات  
الهییه در او مشتعل گردد \* باری ای سالک سبیل  
هدایت نظر را دقیق نما و بصر را رقیق فرما تا در این  
بنج رتبه از مراتب محبت که ذکر شد جمیع مقامات  
محبت را که در کل عوالم جمع و تفصیل و جمع جمع و تفصیل

تفصیل مندرج و مندرج است ادراک فرمائی و همچنین  
بعضی از واقفین اشارات قدسیه برانند که محبت حق  
بعباد ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است  
درهیا کل و مجالی ناسوتیه و محبت عبد بحق انعدام  
هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه  
و ظهورات الوهیه چنانچه گفته اند که ﴿ محبة الله للعبد  
ابقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية و محبة العبد لله افناء  
الناسوتية في بقاء اللاهوتية ﴾ و بهمین دور تبه اختصار  
نموده اند و نسبت محبت ب حضرت رب العزة حقیقت  
دانند و لکن نسبتش را بعبد مجازی دانند زیرا محبت  
حق اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد چنانچه  
در آیه مبارکه میفرماید ﴿ فسوف يأتي الله بقوم يحبهم  
و يحبونه ﴾ باری این طیر فانی اگر تا قیام الساعة در کلستان  
عشق بر شاخسار شوق بیدایع نعمات روحانی تفری نماید  
مراتب و مقامات از اتمام نپذیرد و با آخر نرسد \* لهذا  
بدین چند کلمه اختصار نمودیم ﴿ و اما مقام خلقت ﴾

بدانکه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است  
 که در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعه است  
 که بنفسه متکون کردند چون حیوانات که در اثمار  
 تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام  
 خلقت اجسام است ولیکن خلق باطنیه الهیه و بعث  
 خفیه ربانیه خالق دیگر و بعثی دیگر است و از خلق  
 ارواح قدسیه است درهیا کل موحدین و در افضده  
 عارفین و خلق اعیان و حقائق است در ملکوت سموات  
 و ارضین اگر چه بعضی از عارفین اعیان و قابلیت  
 و حقائق و ماهیات را مجعول و مخلوق ندانند بچند دلیل  
 ( اول ) انکه گفته اند که شأن مخلوقات و مجعولات  
 حدوث است و حادث از است که نبوده بعد بوجودداید  
 و این حقائق و اعیان لم یزل در مراتب علم حضرت  
 رب العزة موجود و ثابت بوده چه که علم بی معلوم  
 ممکن نشود و علم از صفات ذاتیه است که عین ذاتست  
 و قدیم است \* پس اگر گوئیم که این حقائق و قابلیت



حادث است استغفر الله معتقد بجهل در ذات واجب  
الوجود شده ایم چه وجود علم منوط بوجود  
معلومات است \* و اگر معلومات حادث بود لازم آید  
که از ذات حق قبل از خلق معلومات سلب گردد  
و این کفری است صراح ( و ثانی ) انکه بدلائل  
عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن است که جبر باطل و در افرینش  
حق باید جور و اجبار نمود \* و عدالت کلیه الهیه را  
ثابت کرد \* چه اگر کوئیم حق سبحانه کینونتی را  
بر سعادت و کینونتی را بر شقاوت خلق نمود اگر اه  
و اجبار در خلقت لازم آید و حال انکه جعل و خلق  
ممکنات نسبت بان سلطان وجود یکسان است چنانچه  
میفرماید ( ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ) و همچنین  
( و ما خلقکم و ما بعثکم الا کنفس واحده ) و چون  
ثابت است که حضرت رب العزة موجودات و ممکنات را  
بطریق اجبار و اگر اه خلق نموده پس باید بانچه مقتضای  
قابلیت ایشان است خلق فرماید تا خللی در عدل کلی

الهی و مقام اعطاء کل ذی حق حقّه راه نیابد \* در این صورت  
 جائز نموده و نیست که قابلیت موجود است و ماهیات  
 ممکنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای  
 ذاتی ایشان است از سعادت و شقاوت طلب نمایند \* زیرا  
 در این صورت این ماهیات و قابلیتات شیء نبوده بلکه  
 عدم صرف بوده چگونه وجود را قابلند و عدم را قابلیت  
 وجود نبود چه که اتصاف شیء بنقیض خود ممکن نبود  
 پس باین دلائل عقلیه این حقائق که گاهی تعبیر از آن  
 بماهیات و قابلیتات و اعیان نمایند لم یزل بوجود علمی  
 موجود و در مراتب ذات حق بنحو بساطت و وحدت  
 مندرج و مندرج بوده نه بنحو رکنی که وجود کثرت  
 در ذات واجب الوجود نقص است \* بدلائلی که از پیش  
 گذشت و لکن بعضی از واقفین اشارات خفیه  
 و متعارجین معارج احدیه بر آنند که حقائق و قابلیتات  
 مخلوق و معمولند و اعیان و ماهیات حادث و معلول  
 و راتحه از روائح قدس لا اولیه استشمام نموده اند و نسیمی

از ریاض عز قدم استنشاق نکرده اند و در رضوان  
توحید بر اغصان تجرید و افزان تفرید بدین نغمه لاهوتی  
ورنه ملکوتی در کشف اشکالات و رفع محذوراتی  
که از پیش گذشت در تعلق علم بمعلومات تغنی نموده اند  
و بچند دلائل متقنه و براهین محکمه در اینکه علم الهی  
مستلزم و تابع معلومات نیست تمسک و تثبث جسته  
﴿ دلیل اول ﴾ انکه استدلال نموده اند بر اینکه صفات  
و أسماء ذاتیه ثبوتیه از علیم و بصیر و سمیع و سایر صفات  
ذاتیه در عالم احدیه عین ذات حق است بدون شائبه  
غیریت و امتیاز بین الصفات والذات بقسمی  
که در مرتبه ذات علمی غیر از ذات نه و ذاتی دون علم نه  
بلکه در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع  
عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است  
چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص  
اشاره باین مطلب بلند اعلی بسیار است \* و این اطلاقات  
متعدده متکثره بران ذات احدیت از سمیع و بصیر

وعلیم تعییرات کمالیه و عنوانات شیء واحد است \* والا  
 دران مرتبه اکبر اعظم صفاتی غیر ذات موجود نه  
 چنانچه پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حکمت  
 حضرت ﴿علی بن ابی طالب﴾ کرم الله وجهه میفرماید  
 ﴿کمال التوحید نفی الصفات عنه﴾ چه اگر درین  
 صفات وان ذات احدیت فرقی اشکار و امتیازی نمودار  
 بود خارج از دو جهت نبود یا جزء ذات بودند یا خارج  
 از ذات در صورت اجزاء ترکیب لازم آید \* وان نیز  
 بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است و در صورت غیر اجزاء  
 تعدد قدماء لازم آید وان نیز بدلائل عقلیه و نقلیه  
 باطل است \* پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع  
 صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز  
 و اختلاف و احدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت ان  
 جوهر الجواهر را درک نموده لم یزل در علو تقدیس  
 و سمو تسبیح خود منزله از ادراک موجودات و مقدس  
 از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس سماء تفرید

وشمع شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین صلی  
 الله علیه وسلم در مقام معرفت ان ذات احدیت بنعمه  
 ﴿ ما عرفناك حق معرفتك ﴾ در فضایی ملك و ملكوت  
 تغنی نموده اند و بر نه ﴿ رب زدني فيك تحيراً ﴾ براغصان  
 شجره وجود ترنی فرموده اند زیرا علم بهر شیء احاطه  
 بان شیء است تا نفسی بر شیء احاطه نماید حقیقت انرا  
 ادراك نکند چنانچه میفرماید ﴿ ولا يحيطون بشيء من  
 علمه ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ بل كذبوا بما لم يحيطوا  
 بعلمه ﴾ و این بسی واضح و آشکار است \* که هیچ  
 موجودی نتواند که احاطه بران ذات احدیت نماید  
 پس چون ثابت گشت که معرفت ذات حق ممتنع  
 و محال است و معرفت علمی که عین ذات حق است  
 نیز ممتنع و محال است چه که بین ذات و صفات بهیچ  
 وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اینصورت ان  
 علمی که عین ذات است هیچ نفسی بکنه او پی نبرده  
 و ادراك و تعقل ننموده تا مطالع گردد و ملاحظه نماید

که علم حق باشیاء چگونه است مستدعی معلوماست  
 یانه و تابع حقائق و قابلیت اشیاء است یانه بلی درجه  
 امکان علم بی معلوم ممکن نکرده و لکن در ذات هیچ  
 نفسی ادراک نموده و در امتناع معرفت شئون و صفاتی که  
 عین ذات حق است بلبل بستان تمجید و عندلیب  
 گلستان تجرید ﴿ أسد الله الغالب علی بن ابي طالب ﴾  
 کرم الله وجهه با کمال بیان و أفصح تبیان نموده اند  
 و حقیقت این مطلب بلند اعلی را بچند کلمات لطیفه  
 مکشوف و عیان فرموده اند اینست بیان آنحضرت  
 که میفرماید ﴿ من سئل عن التوحید فهو جاهل ومن  
 أجاب عنه فهو مشرک ومن عرف التوحید فهو ملحد  
 ومن لم يعرف التوحید فهو کافر ﴾ یعنی اگر نفسی  
 از توحیدیکه عین ذات احدیت و غیب هویت است  
 سؤال نماید دلیل بر جهل آن سائل است زیرا سؤال  
 از شیء که ادراک از ممتنع و محال است مدلل بر جهل  
 و نادانی است و هر نفسی هم که این سؤال را جواب

گوید از برای ان واحد أحد شريك ومانندي جسته  
 زیرا آنچه بعقل وادراك خود تعقل و تصور نموده ان  
 صور خیالیه و تصورات عقلیه خود او است وان غیب  
 الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نکردد  
 پس آنچه ادراك و تصور نموده آن را شريك حضرت  
 حق سبحانه انكاشته و هر نفسی که ادعای معرفت  
 توحیدی که عین ذات حق است نماید ملحد است \*  
 زیرا آنچه بعقل وادراك خود شناخته و درك نموده ان  
 غیر ذات حق است \* پس در معرفت الحاد نموده است  
 و هر نفسیکه عارف بتوحید ان ذات یگانه نظر با آثار  
 و افعال نکرد کافر است چنانچه اگر در ذرات ملك  
 و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مدله بر توحید ان  
 سلطان احدیه ملاحظه کنی ﴿ فاما دلیل ثانی ﴾ بر اینکه  
 علم حق سبحانه و تعالی تابع معلومات نه انکه گفته اند  
 بدلائلی که از پیش گذشت ثابت و مبرهن شد که علم  
 عین ذات حق است \* بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی

ذات بتمامه علیم است \* و ذات بتمامه سمیع است \*  
و همچنین سایر صفات ذاتیه اگر چه بعضی از علماء گفتند  
که نه عین ذات است و نه خارج از ذات زیرا اگر  
گوئیم عین ذات است بدون امتیاز نفی علم لازم آید  
و این نقص است \* و لکن مقصود این نیست بلکه  
عوالم الهیه مالا نهاییه است \* و در هر عالم اَسْمَاء و صفات  
حکمی دارد در عالم اُحدیه عین ذات است \* و در عالم  
واحدیه ممتاز از ذات \* و این مراتب اُحدیه و عماد  
واحدیه و الوهیه لم یزل باقی و برقرار بوده چنانچه شخصی  
در حضور یکی از اولیای الهی حدیث ﴿كَانَ اللَّهُ وَمَا يَكُن  
مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ بر زبان راند چون از واقف اسرار  
مکنونه استماع نمود فرمود ﴿الآن یكون بمثل ما قد  
كان﴾ باری اگر علم حق سبحانه مستدعی و مستلزم  
معلومات و مقتضی قابلیت اشیاء بود ذات او مستدعی  
و مقتضی انست و این باطل است \* زیرا طلب و اقتضاء  
مستلزم احتیاج است و احتیاج صفت ممکن است



نه واجب وحق سبحانه غنی بالذات است \*  
 ﴿ واما دليل ثالث ﴾ انکه گفته اند که علم ممکن تابع  
 و مقتضی معلومات است و بدون معلوم ممتنع و محال است  
 و اگر علم واجب نیز تابع و مستدعی معلومات بود آن  
 نیز علم ممکن است \* و این واضح و ثابت است که آنچه  
 در امکان است در حق محال است چه که بهیچ وجه  
 مماثلت و مشابهت و مجانست و موافقت مابین خالق  
 و مخلوق و وجوب و امکان و حق و خالق نبوده و نیست  
 زیرا لم یزل صفت حق سبحانه قدرت و عزت و غناء  
 بحت بوده و شأن مخلوقات و ممکنات ذلت و مسکنت  
 و فقر صرف و آنچه صفات ذاتیه که از برای ممکنات  
 و موجودات ثابت است \* از جوهر الجواهر و حقیقه  
 الحقائق در علو تزیه و سمو تقدیس خود از ان صفات  
 منزّه و مبر است \* در این صورت چه مناسبتی بین  
 وجوب و امکان و حق و خلق بوده \* پس باین دلیل علم  
 حق تابع معلومات نبوده و نیست زیرا علم ممکن

مستدعی آن است ( و اما دلیل رابع ) انکه گفته اند  
 اگر اعیان و قابلیتات اشیاء در ذات حق موجودند عین  
 ذات حقند پس قابلیتات و حقائق نیستند زیرا واضح  
 و مبرهن است \* که عالم غیر معلوم است \* بلی عالم عین  
 معلوم است \* و این علم شیء است بنفس خود \* و اما  
 بغیر خود البته غیر معلوم است \* پس اگر این حقائق  
 و اعیان عین ذات است بدون تکثر و اختلاف پس  
 معلومات نیستند چگونه طالب وجود باشند \* و حال  
 انکه ذات حق سبحانه موجود است و او را احتیاج  
 علی حده نباشد بوجود باری باین دلائل که ذکر شد  
 تمسک و تثبیت جسته و ثابت نموده اند که علم حق تابع  
 معلومات نبوده تانفسی معتقد بر این گردد که حقائق  
 و اعیان مخلوق و مجعول نیستند چه که استدلال نموده اند  
 که علم از صفات قدیم است و معلومات در حضرت علم  
 ثابت و بوجود علمی موجود بوده اند و بتقدیم جعل  
 تعلق نکیرد زیرا مجعول مستلزم حدوث است \* خلاصه

مطلب آنکه در علم دو ملاحظه نموده اند يك ملاحظه عینیت و حقیقت و دیگر ملاحظه فعلیت چنانچه از ذکر علم علمیکه عین ذات حق است قصد کنند و یا علمیکه تابع و متعلق بمعلومات است اراده نمایند اول را قدیم و عین ذات حق دانند و ثانی را حادث و عین اشیاء ملاحظه نمایند و دلیل بسیاری بر این مطلب ذکر نموده اند و لکن این رساله کنجایش ذکر ندارد \* باری از این جهت که علم متعلق بمعلومات را حادث دانند معلومات را که حقائق و قابلیت اشیاء است نیز حادث و مجعول و مخلوق دانند \* و همچنین گفته اند که قابلیت و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در يك حين منجمل گردیده اند. مثلاً گفته اند که جمیع اشیاء سر کنند از دو چیز یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول ماده و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت که آن ماده را از حیز لا تعین و اطلاق بتقید آورد و از لحد بعرضه حدود کشاند و بصورت مخصوصه

معینه متعین گرداند مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه  
نمائید که ازدوشی ترکیب شده اند یکی ماده که مرکب  
و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت  
حروفات و کلمات است که قابلست \* حال این ماده  
مخصوصه و هیئت مخصوصه در یک زمان خلق شدند  
اگرچه ماده کلیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است  
چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال  
مخصوصه در خارج مرکب بوجود خارجی موجود بوده  
و بصورت معینه و هیئت مخصوصه متعین نگشته  
ولیاقت صور کل حروفات و استعداد و صلاحیت  
تشکل بهیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص  
بهیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت  
کلیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل  
از وجود ماده مخصوصه که مرکب و مداد باشد هیئت  
کلیه و صورت کلیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب  
بوجود ذهنی موجود بوده و لکن هیئت کلیه و ماده

کلیه نیز با هم خاق شده زیرا ممکن نبوده و نیست  
 که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت  
 متصور نباشد \* زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج  
 صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج  
 ماده است \* چنانچه گفته اند \*

هیولا در بقا محتاج صورت

تشکل کرده صورت را گرفتار

و این دور باطل نیست و این را بمتصادقان و متضایفان  
 تعبیر نموده اند زیرا دور باطل آن است که شیء موقوف  
 بچیزی بود که آن موقوف باوست در یکرتبه یا دورتبه  
 و چون مشهور شد که ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه  
 در یکحین خلق شده و هیئت کلیه و ماده کلیه نیز  
 در یک آن خلق شد \* پس قابلیات و مقبولات  
 در یکزمان موجود شدند \* و تقدیمی جز بالذات  
 در میانشان نیست \* و اما آنچه از پیش گذشت که اگر  
 ایجاد و حدوث بمقتائق و قابلیات تعلق گیرد اگر

واجبار در آفرینش حق وغنی مطلق لازم آید \* و این  
 منافی عدالت کلیه و رحمت منبسطه الهیه است \*  
 زیرا اگر حق سبحانه قابلیت را از سجین و قابلیت را  
 از علین خلق فرماید عدالت ربانیه مشهود نکردد این  
 حرفی است تمام و لکن کسانی که قائل بحدوث حقائق  
 و قابلیت کشته اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حق  
 نسبت بجمع معمولات و مخلوقات یکسانست بدون  
 فرق و تفاوت و لکن معمولات و مفعولات هر کدام  
 برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده اند \*  
 مثلا در شمس و اشعه از ملاحظه نمائید که نسبت افاضه  
 و فعل او بجمع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب  
 و رضای خود بعضی در صدهزار فرسنگ دور از شمس  
 مقرر گزیده اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف  
 گشته اند \* حال ملاحظه نمائید اشعه که از شمس  
 سما در اطراف و اکناف و محل بعید و مکان قریب  
 منتشر و پراکنده گردیده اند \* نه این است که شمس

بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بید  
 ترار داده \* بلکه بهیچ وجه در افاضه وجود تفاوت  
 و توفیر بهیچ یک نکذاشته و جمیع را بیک تجلی  
 ظاهر نموده و لکن هر کدام بطلب خود مقام  
 و مرتبه را قبول نموده و همچنین آنچه از پیش گذشت  
 که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند  
 چگونه موجود شدند و حال آنکه عدم را لیاقت  
 وجود نه چه که اتصاف شیء بنقیض خود ممکن نبوده  
 و نیست در جواب گفته اند که این حقائق و قابلیتات  
 معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود  
 امکانی موجود بودند و لکن نه بوجود اعیانی و فرق  
 در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است دیگر  
 ذکر آن سبب تطویل کردیم \* باری بعضی از عارفین  
 که بسموات معانی عروج نموده اند اعیان و حقائق  
 و قابلیتات را قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر  
 از واردین شریعت علم و حکمت ماهیات و حقائق را

مجموع و مخلوق و حادث شمرند \* و این عبد فانی بیانات  
 و استدلالات هر دو طائفه را با هم بیان و اکمل تبیان  
 در این رساله ذکر نموده و لکن در نزد خود این عبد  
 جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه  
 و مقام خود تمام است \* بدون مشاهده خلل و فتوری  
 زیرا اگر چه منظوریکی است و لکن نظرات  
 عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه  
 بمقام و مرتبه که ناظر در آن مقام واقف است تمام  
 و کمال است \* و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال  
 که اختلاف اقوال اولیا از اختلاف تجلیات أسماء حق  
 و اختلاف مظهریت است \* زیرا در کینونت هر مرآت  
 از مرایاء صفات حق و حقیقت هر مظهری از مظاهر  
 غنی مطلق اسمی از أسماء حق بر سائر أسماء سلطنت  
 نماید اگر چه انسان بخلعت ﴿ لقد خلقنا الانسان في  
 احسن تقويم ﴾ سرافراز گشته و قیص روحانی  
 ﴿ فبارك الله احسن الخالقين ﴾ در بر نموده \*



چه که حضرت حق سبحانه هر شیء از ممکنات  
 و موجودات را با اسمی از اَسْمَاءِ تَجَلّی فرموده چنانچه  
 بعضی از اُولی العرفان گفته اند که ملائکه مظاهر  
 سبوح و قدوسند و شیاطین مظاهر یامضی و متکبرند  
 و همچنین سائر اشیاء هر کدام در ظل تجلیات اسمی  
 از اَسْمَاءِ حق موجودند \* و اگر این لطیفه ربّانی و دقیقه  
 صمدانی يك آن از شیء منقطع شود البته معدوم صرف  
 و مفقود بخت گردد و لکن انسان مطلع الفجر است  
 یعنی بدایت روز و وحدت و هدایت است و انتهاء لیل  
 کثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جمیع اَسْمَاءِ  
 متضاده متغایره است \* و منبع ظهور کل صفات  
 الوهیت و ربوبیت است \* زیرا عالم انسانی عالم کلمات  
 ناماتست این است که میفرماید ﴿ خلق الله آدم علی  
 صورته ﴾ أي علی هیئۃ اَسْمَاءِ و صفاته \* باری با وجود آنکه  
 مطلع ظهور کل اَسْمَاءِ الهیه و مشرق طلوع کل صفات  
 ربّانیه است لکن يك اسم از اَسْمَاءِ الهیه در او اشد

ظهوراً و اکبر بروزاً است که کینونتش ازان اسم  
 بد شده و بان اسم عود نماید خلاصه مطلب آنکه  
 بعضی از اولیای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را  
 در علو تنزیه و رفرف تقدیس بچشم باقی ملاحظه نمایند  
 لهذا از شئونات کل عوالم ذات احدیه را تسبیح  
 و تقدیس نمایند زیرا که در کینونت این هیا کل صمدانی  
 أسماء تقدیس و تنزیه تجلی نموده و بعضی از عارفین اسرار  
 خفیه مظاهر أسماء الوهیت و ربوبیتند \* این است  
 که در این مقام انوار جمال رب الارباب را بی وجود  
 مر بوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم  
 مشاهده نمایند \* و اما بعضی از واقفان رموز احدیه  
 اگر چه در آفته و حقائقشان یک اسم از أسماء الهیه است  
 ظهور است و لکن از هر اسمی از أسماء حق و صفتی  
 از صفات غنی مطلق در کینونتش عکس مشهود است  
 و انواری مشهور ازان جهت در مقام تنزیه صرف  
 و تقدیس بحث که میفرماید ﴿ كان الله ولم يكن معه من

شیء) آن ذات احدیت را قدیم بالذات والصفات  
 مشاهده نمایند لکن منزله از وجود معلومات و حقائق  
 موجودات\* و در این رتبه ماسوی الله را معدوم صرف  
 و مفقود بحت شمرند\* این است در این مقام حقائق  
 و موجودات و ممکنات را حادث بینند قدیمی جز ذات  
 حق موجود ندانند\* و در مقام دیگر که مقام تجلیات  
 اسم علم و أسماء الوهیت و ربوبیت است\* حقائق  
 اشیاء را نیز قدیم شمرند\* و علم را تابع معلومات ملاحظه  
 نمایند\* أي سالك مسالك هدايت در مغرب نیستی  
 و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر  
 در قیص فقر و افتقار از ماسوی الله فرو بر تا از جیب  
 رحمت ذوالجلال سر براری و در هوای عشق و جذب  
 پرواز کن تا بر فرف علم و حکمت صمدانی عروج نمائی  
 و چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک  
 و طاهر کن و بعین الله الناظره و بصر جدید در صنع  
 جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره

و رموز مخفیه الهیه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی  
 و در جنت احدیه که مقام اتحاد کل کثرات است \*  
 نظر بر جوع بواحد حقیقی وارد کردی \* این است  
 نصیب نفوسیکه بانفاس قدسی مؤانست جسته اند  
 اذا فاسع بذاتك و روحك و قلبك و فؤادك الى هذا  
 المعين الذي تجري منه سلسيل حكمة الله الملك  
 العزيز الوهاب \*

﴿ واما ﴾ مقصود از معرفت بدان أي سالک سبیل  
 هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است  
 بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز  
 عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نهند  
 و پشه خاک پیرا من عقاب افلاک نکرده حقیقت نیستی  
 چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف  
 چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف  
 حقائق جوهریات موجودات و بدائع جواهر مجردات  
 ممکنات بکامه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک

تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده \*  
 و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت  
 حکمت و ایقان بقاء ذات احدیت در هوای بی منتهای  
 معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند \* البته  
 شبری طی نمایند و بحقیقت را پی نبرند \*

جمله ادراکات بر خرهاي لنگ

حق سوار باد بر آن چون خدنگ

اینست که سید الاولین و الآخین در این مقام اظهار عجز  
 و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته اند  
 و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانچه میفرماید  
 ﴿ ما عرفناك حق معرفتك ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ رب  
 زدني فيك تميراً ﴾ و در این مقام جز حیرانی صرف  
 و سرگردانی بخت تحقق نیابد زیرا ادراک شیء مرشیء را  
 منوط بدو چیز است ﴿ اول ﴾ احاطه است یعنی ناشیء  
 برشیء احاطه نماید ابدآ ادراک کنه او نتواند \* و این  
 معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق احاطه ننموده

تا بکنهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش  
 رائحه استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق نیاید  
 ﴿ و ثانی ﴾ مشابَهت و مماثلت است یعنی ناشی مشابَهت  
 بشی نداشته باشد بهیچ وجه تصور حقیقت آن نتواند  
 چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقل  
 و تصور آن نماید مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هرگز  
 تصور حقیقت انسان نتوانند \* زیرا من حیث الحقیقه  
 در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابَهت  
 و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است  
 که از برای ذات حق سبحانه هیچ شبهی و مثلی  
 و نظیری نبوده و نیست \* زیرا مشابَهت در نزد حکما  
 موافقت در کیف است و تا دو چیز در کیف موافق  
 و مطابق نباشند آنرا مشابَهت توان گفت \* مثلاً هرگز روز  
 روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود  
 و نار مشتعل موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد \*  
 زیرا در کیف که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال

وافر دست کیست موافق و مطابق نیستند و لکن  
 اگر کوئی که این یاقوت اُحمر چون سراج منیر  
 متلاً است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت  
 که آن در خشنندگی است مطابقند و کیف از جمله  
 اعراض است که حال و عارض اجسام گردد • و این  
 ثابت و محقق است که ذات حق جسم نیست تا محل  
 اعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصور  
 گردد \* تا مشابهی از برای او تحقق یابد و آن مشابه  
 ادراک کنه ذات حق سبحانه نماید و بحقیقتش پی برد  
 فسبحان الله عما یقول الراضفون فی وصفه علواً کیراً  
 پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت  
 کنه ذات حق نبوده و نیست چه که از چیز امکان  
 خارج است \* بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن  
 غیب اقدس امنع بوده و هست \* زیرا هر چه عقول  
 مجرد و نفوس زکیه صافیه طی عوالم عرفان نمایند  
 جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق

انسانیه و دیعه گذاشته شده ادراك نماید و آنچه بجناح  
 نجاح در فضایی بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند جز  
 احراف کتاب نفس خود نخوانند این است که میفرماید  
 ﴿ اقرأ کتابك کفی بنفسك الیوم علیک حسیباً ﴾  
 مثلاً در دایره ملاحظه نمائید که آنچه بر کارسیر و حرکت  
 نماید جز بر حول آن نقطه که مرکز آن دایره است  
 دوران نماید و آن آیه متجلیه در حقیقت نفوس ملکوتیه  
 بعینه حکیم آن نقطه دارد که جمیع حواس و مدارک انسان  
 حول آن آیه لاهوتیه طائفند و لکن این آیه متجلیه  
 از شمس هویه و امانت سلطان احمدیه در حجیات  
 و سبحات انفس محتجب و مستور است \* چون شعله  
 نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی  
 و مکنونست و تا این نیر سماء توحید در مغرب حقائق  
 انسانیه متوارست هیچ نفسی از شئون لاهوتیه  
 که در غیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه \* این است  
 که چون شمس هویت از مشارق قیومیت طالع و لائح



کردد نفوسیکه بعرفان این مطالع عن احدیه و مشارق  
 صبح الهیه فائز شده در ظل تربیتشان تربیت شوند  
 تا آن آیت رحمن چون صبح انوار از جیب حقائق  
 نفوس مطمئنه سر برارد و رایت ظهور بر اعلام قلوب  
 بر افرازد \* و این مشارق انبیاء و اولیای حقند که شمس  
 حقیقت از این افق بر کل شیء افاضه فیومنیات نامتناهی  
 میفرماید و سالت بیون با یتتام اعز اعلی فائز شد مبیط  
 اسرار مکنونه الهیه و مطلع انوار غیبیه صمدانیه کردد  
 در هر آنی بجنّت بدیعی داخل شود \* و در هر لحظه  
 نعمت جدیدی مرزوق کردد صدر منشرح را لوح  
 محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ما کان و ما  
 یکون مستور است \* و قلب منیر را مرآت صافیّه  
 منعکسه از صور کل عوالم ملاحظه نماید \* جمیع حجابات  
 عوالم کثرت و ظلمت را بیک شعله نار محبة الله  
 بسوزاند \* باری مقصود از معرفت در این حدیث  
 قدسی معرفت ظهور حق است از این مشارق قدس

أحديث یعنی انبیاء و اولیای الهی والا کنه ذات او  
 لم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود \* آی سالک  
 سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی  
 ذکر مراتب ظهور و بطون حق است در اعراض  
 حقیقت که مشارق عزهویتند \* مثلاً قبل از اشتعال  
 و ظهور نار احدیه بنفسها لنفسها در هویت غیب مظاهر  
 کلیه است \* ان مقام کنز مخفی است و چون ان  
 شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و ان نار  
 موقده ربانیه بذاتها لذاتها برافروزد ان مقام ﴿ فأحییت  
 ان أعرف است ﴾ و چون از مشرق ابداع بجمیع اسماء  
 وصفات نامتناهیة الهیه بر امکان و لا مکان مشرق گردد  
 ان مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام  
 ﴿ نخلقت الخلق است ﴾ و چون نفوس مقدسه حجابات  
 کل عوالم و سبحات کل مراتب را خرق نمایند و بمقام  
 مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرف آیند  
 و بظهور آیه الله الکبریٰ فی الافئده فائز شوند

در آن وقت علت خلق ممکنات که عرفان حق است  
 مشهود گردد \* پس ثابت و مبرهن شد که مقصود  
 از عرفان معرفت مظاهر احدیه است چه که جمیع  
 مراتب و مقامات بعنایات این هیا کل مقدسه میسر  
 گردد \* و این ابواب لم یزل بوجه عباد مفتوح بوده  
 و لکن ناس خود را باشتغال شئونات مؤتفکه از عنایات  
 یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این آیام شمس  
 ولایت از افق ابھی مشرق و لائح است و باین کلمات  
 لاهوتیه ناطق ( قد فصلت نقطه الاولیه قامت الالف  
 الالهیه و ظهرت ولایة الله المیمن القیوم ) و لکن کل  
 از او غافل و بهوای خود مشغول \* فوالله الذی لا اله الا  
 هو اگر نفسی رائحه از این ریاض استشمام نماید البته  
 بجان بکوشد که شاید از این بحر بی پایان نصیبی برد  
 اگر چه در این آیام نه چنان عباد از جوهر مقصود  
 محتجب گشته اند که بذکر دراید جز اکتساب  
 شئونات دنیه زائله علوی ندانند و غیر از جمع زخارف

فایه عزتی نخواهند از حصن حصین محکم دورے  
 جسته اند و در بیت عنکبوت که او هن بیوتست ماوی  
 نمودر اند \* بقطرۃ ماء منتنه اجاج از بحر البحور عذب  
 موج گذشته اند \* وبظلمت لیل دهماء از ضیاء نیر  
 اعظم اعلی غافل کشته اند با وجود آنکه در کلّ حین  
 بصر ظاهر بی اعتباری این خاکدان ترابی را  
 مشاهده میکنند \* فوالله اکر اقل از ملح بصر تفکر  
 نمایند البته چون برق ساطع از امکان و ما فیها بگذرند  
 و از این گذشته باین عقل جزئی پرفطور اراده نموده اند  
 مقامات و مراتبی را که از عقول کلیه مستور است  
 ادراک نمایند و چون این مراتب در تنگنای عقل  
 سقیمشان نکنجد انکار کنند با وجود آنکه جمیع اعضا  
 و جوارح و ارکانشان شهادت بر حقیقت آن مراتب  
 و مقامات دهند از شاء الله امید داریم که از انفاس قدس  
 رحمن که از یمین سبحان ساطع است \* نفوسی در ظل  
 حق محشور شوند که بقدمی از سدرۃ المنتهای عوالم

عرفان درگذرند ﴿ولیس ذلك علی الله بعزیز﴾ چه قدر  
 حسرت و تأسف است \* از برای انسان که از فضل  
 اکبر محروم ماند \* در این فصل ربیع الهی که اشجار  
 جنان باوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان  
 ریاض هویت بدائع الحان بر افنان شجره طوبی درتغنی  
 و ترنی و سلطان کل در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب  
 و خرق حجاب فرموده فطوبی للفاضلین \* ای حیب  
 این بال و پردرهم شکسته کل آلوده را که از قدم عالم  
 حکایت میکند بریز تا پرهایی عز توحید در این فضای  
 وسیع و سماء منیع پرواز نمائی بجان بکوش تا بمائده  
 بدیعه که از سماء هویه در نزول است متمم کردی  
 و بفوا که قدسیه از شجره لاشرقیه ولا غربیه  
 مرزوق شوی \* این طیور آشیانه حیرت را شوری  
 دیگر درسراست \* و این آوارکان سبیل محبوب را  
 جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان وما  
 یکون زد و عزم گوی جانان کرد چشم را از غیر دوست

بر بست و بجمال مشهود کشود و ساءه را از کل اذکار  
 پاك و مطهر ساخت تا از من امیر آل داود الحان بدیع  
 ملیك محمود استماع نمود \*

ای خدای پر عطا ی ذوالمنن

واقف جان و دل و اسرار من

در سحرها مونس جانم توئی

مطلع پرسوز و حرمانم توئی

هر دلی پیوست با ذکر تدمی

جز غم تومی نبویند محرمی

خون شودان دل که بریان تو نیست

کور به چشمی که گریان تو نیست

در شبان تیره و تار ای قدیر

یاد تو در دل چه مضباح منیر

از عنایات بدل روحی بدم

تا عدم کردد ز لطف تو قدم

در لیاقت منکرو در قدرها

بنکر اندر فضل خود ای ذوالعطاء  
این طیور بال و پر اشکسته را  
از کرم بال و پری احسان نما  
﴿ تم ﴾

﴿ در لوح دیگر <sup>(۱)</sup> ﴾

این رساله در سن صباوت (در ادرنه) مرقوم شده است  
در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر بمشرب بعضی  
ذکر شده است \* ملاحظه بحقیقت مقصود  
باید بشود که چون سریان روح  
در عروق و شریان کلمات جاری  
وساریست \* دیگر هر کجا  
هستی در پناه حق باشی  
﴿ ع ع ﴾

(۱) این عبارت در لوح دیگر صادر چون راجع  
باین لوح بود لهذا درج شد

(هو الله)

ای بنده کان جمال ابھی \* روایت کنند که شخص  
 تحریری در اعصار ماضیه که بصفت صدیقی و صوف بود  
 و باحسن فضائل مشهور و معروف روزی داخل مسجد شد  
 قاری این آیه را تلاوت مینمود (یا عبادی الذین اسرفوا  
 علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله) آن شخص تحریر  
 بمجرد استماع این هدیر نعره را بفک ائیر رساند \*  
 که یا بشری و یا طوبی و یا فرح و یا طربا و یا نغرا و یا سرورا  
 علی ما اسندهم الی نفسه و قال یا عبادی فرح و شادمانی نمود  
 و نخر و کامرانی کرد \* باینکه عباد را نسبت بخویش داد  
 یا عبادی فرمود \* یعنی ای بندگان من و از شدت سرور  
 مدهوش شد و بیفتاد حال عبد البهاء شمارا بای بنده کان  
 جمال ابھی خطاب مینماید ملاحظه نمایند که این چه  
 نسبت است \* وجه منقبت وجه عزتست \* وجه  
 موهبت \* باید از شدت سرور مانند طيور در اوج  
 عزت ابدیه پرواز نمایند \* و علیکم التحیه و الثناء (ع ع)



﴿ هو الله العزيز المحبوب ﴾

بشیر اشارات پر بشارات که از مصر و وفا عزم سکوی  
جانان نموده در محفل دوستان بروائح طیبه قمیص محبت  
جمال رحمن حاضر گشت صد هزار شکر محبوب عالمی را  
که عباد مخلصین را در کل اوان در محور فضل و احسان  
مستغرق فرموده و بتأییدات غیبیه مؤید \* ای حمامه  
حدیقه عشق در حین تکلم و محاوره بشر عزیز احدیه  
توجه نما \* البته در آن ساعت تأییدات الهامات الهیه  
میرسد \* و جنود لم تروها از سماء حق نازل میگردد \*  
از اخبار ظهور جمال احمدي که باخان جلیل در حدیقه  
انجیل مذکور سؤال رفته بود بدانکه ظهور آن نیر  
اعظم و کواکب مکرّم در انجیل بکمال وضوح مشبوت  
و مذکور است \* ولکن از این جهت که الخان بدیع  
ورقاء احدیه را جز نفوسی که بر معین صافیة علم و عرفان  
وارد ادراک نمایند لذا ناس از ادراک معانی آیات جلیله  
انجیل محروم گشته اند و در تیه وهم وهوی حیران

و سرگردان شده اند از جمله مواضعی که در انجیل ذکر  
 حضرت احمدي شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه  
 هفتم تا آیه پانزدهم است که بافصح عبارة و اوضح  
 اشاره بیان میفرماید این نص عبارت است که در انجیل  
 یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مسطور است  
 که میفرماید ﴿ لکنی أقول لکم الحق انه خیر لکم  
 ان اذمب لانه ان لم انطلق لا یأتیکم المعزی ولكن ان  
 ذهبت أرسله الیکم ومتی جاء ذلك ینکت العالم علی  
 خطیئته و علی بر و علی دینوته ﴾ تا آنکه میفرماید ﴿ لی  
 أمور كثيرة لا أقول لکم ولكن لا تستطيعون ان تحتملوا  
 الآن و اما متی جاء ذاك روح الحق فهو یرشدکم الی  
 جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل كلما یسمع یتکلم  
 به و ینخبركم بامور آتیه ﴾ که خلاصه ترجمه آن این است  
 که میفرماید صعود من بافق اعلی از برای شما بهتر است  
 زیرا تا من بمقعد صدق عند ملک مقتدر متعارج نشوم  
 ان روح تسلی دهندہ نمی آید چون صعود نمایم او را

میفرستم و چون از روح پاک در عالم خاک ظاهر شد  
 الزام میفرماید ناس را بسه چیز برکناه و نیکوئی و جزا  
 بعد از چند آیه میفرماید امور و اسرار بسیار در خزینه  
 قلب مستور مانده \* و ثانی حکمت ربانیه در صدف  
 سینه محفوظ و باقی مانده \* و لیکن شما استطاعت استماع  
 از را ندارید و حمل این کلمه اعظم را نتوانید \* و اما چون  
 از روح حق ظاهر گردد ارشاد میکند شمارا بر جمیع  
 حق زیرا آنچه او میفرماید از نزد نفس خود نمیگوید  
 بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم میکند \* این یک نعمه  
 از نعمات انجیل است \* که در خصوص نجر رسول  
 نازل شده و لکن چون معشر انجیل در تیه ضلالت  
 و عمی افتاده اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ  
 انکاشتند و بتأویلات موهومه نشبث جسته اند  
 و گفته اند که مقصود از این آیات روح القدس است  
 که بعد از صعود حضرت مسیح بر حواریین نازل شده  
 و این عادت کل اُمم است که از معانی محکمه آیات الهیه

چشم میپوشند و بتأویلات و همیه متشابهه متشبت  
 میشوند حال شما ملاحظه فرمائید که چه قدر این قول  
 سخیف و واضح البطلان است \* أولا میفرمایند تا من  
 زروم او نمیآید این دلیل بر اینست که آن روح تسلی  
 دهنده در زمان حضرت مسیح موجود نبوده بعد  
 خواهد آمد و لکن روح القدس لم یزل ملازم ان  
 حضرت بوده دیگر این معنی ندارد تا من زروم او نمیآید  
 (و تانی) انکه میفرماید که امور بسیاری هست که شما  
 استطاعت استماع ان را ندارید که من بگویم و لکن  
 آن روح مقدس بیان میفرماید و بر تمام حق ارشاد  
 میفرماید حال ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحین روح  
 القدس اقنوم ثالث و روح الله مسیح اقنوم تانی است  
 بعد از انکه از اقنومین اعظمین حجابات جهلیه ناس  
 خرق نشد و بنفحات قدسیه این نورین اعلین موفق  
 بر رشد و هدایت تامه نشدند بعد از صعود آن نیر اعظم  
 اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیة ربانیه را از اقنوم ثالث

که روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع  
 و متحمل گشتند و حال آنکه این واضح است که در ظل  
 تربیت آن جوهر الجواهر و روح الارواح مع  
 تأییدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود و سبجات  
 ظلمتیّه او بنار موقده ربانیه محترق نگردد \* صد هزار  
 سال نفعه روح القدس او را تأثیر نبخشد \* و هذا  
 هو الحق المعلوم \* پس واضح و مبرهن شد که این آیه  
 مبارکه دلیل بر آن است که بعد از جمال عیسوی روح  
 مکرمی و جمال اعظمی ظاهر میشود که تربیت او اعظم  
 از تربیت روح الله است و ثالثاً میفرماید او من عند  
 نفس خود بیان نمیفرماید بلکه مؤید بجنود و حی  
 الهیه است \* و آنچه از ملکوت عزت بسمع مبارکش  
 میرسد بیان میفرماید ملاحظه کنید که چگونه  
 واضح است که از روح تسلی دهنده شخصی است  
 که ملهم بالهامات سمائیه و منبع و معین و حی ربانیه است  
 زیرا روح القدس را سعی نبوده که استماع نماید \*

خلاصه کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور  
 احمدي واضح است و اشاراتي که حواریین از توراة بظهور  
 حضرت روح استدلال نموده اند ابدأً باین تصریحی  
 نبوده \* چنانچه اگر توراة مطالعه شود واضح  
 و مبرهن میگردد \* و الیوم یهود نیزان  
 اشارات توراة را تاویلات میکنند  
 و فی الحقیقه اشارات توراة حکم  
 تلویح دارد نه تصریح

( ع ع )

﴿ ه ه ه ه ﴾

انشقاق قر را معانی متعدده است \* محصور معنی  
 ظاهر نبوده از انجمله مقصود اضمحلال نفسی است  
 که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس  
 مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند \* چون  
 نفوسیکه در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدي  
 در مابین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم

مینمودند و آنوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی  
 و مشکاة مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر  
 و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان  
 در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیر اعظم و شمس  
 قدم از مشرق یثرب و بطحا ظاهر گشت این نفوس  
 موفق بایمان نشدند و از ان شمس افق توحید مستضی  
 نکشیدند \* لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت \*  
 ﴿ چون برآمد شمس آن شق القمر ﴾ این است  
 که در انجیل در علامات ظهور بعد میفرماید ﴿ تتساقط  
 النجوم والقمر لا يعطى نوره ابدآ ﴾ البته  
 أشعة ساطعه که از شمس حقیقت

ظاهر گشته رونق

و جلوه هر کوکب

منیری را محو

میفرماید

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

أي سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نکاشتی  
 خواندیم و باستان یزدان زبان ستایش کشادیم که بر تو  
 خورشید آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیده  
 امید دمید و مژده رسید \* که ای یاران دیرین بجوشید  
 و بخروشید \* و بکوشید و بشنوید که یزدان سر پرده  
 پیشینیان را بر افراخت \* و پرچم فارسیان را بلند نمود  
 و اختران را نیار روشن کرد \* خزان گذشت و دی  
 بسر آمد \* باد بهار رسید \* و کلشن مشکبار دمید \*  
 تا سیران سرور کردند \* و بنوایان رهبر \* هر پسر  
 و سامان سر و سامان جوید \* و لانه ویران ایوان کیوان  
 کردد \* کلبه و دودمان دیرین بهشت برین کردد \*  
 و آشیان مرغان اند و همکین کلکشت دلنشین \* پس  
 باید پاداش این بخشش خداوند آفرینش کوشش نمود  
 تاهمه یاران در سایه سر پرده یزدان در آیند \* و بزرگواری  
 جهان آسمان رخ بکشاید \* تا روی زمین آینه چرخ



برین گردد \* و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد \* ای  
 یزدان پاک \* این بنده دیرین را اندوهگین خواه \*  
 شادمانی آسمانی بخش \* و فریزدانی بده \* ستاره روشن نما  
 و کل کلشن کن \* سرو راستان نما \* و افسر جهان  
 بالا بر سر نه \* رویش را بدرخشان \* و کوهش را  
 بیفشان جانش را مشکبار کن \* و دلش را گلزار نما \*  
 تا بوی خوی خوشش جانپرور گردد \* و پرتو رویش  
 افزون از ماه و اختر \* توئی مهربان \* و توئی بخشنده و توانا  
 ﴿ ای یار دیرین ﴾ پرسش چند نموده بودی ﴿ پرسش  
 نخست ﴾ این بود که چرا آئین پیغمبران دیگر کون  
 گردد \* و روش و خشوران مانند بو قلمون \* مهتر  
 اسرائیلیان را روشی بود و اختر عیسویان را تابشی \*  
 و سرور تازیان را فرمایشی \* و مهر سپهر جهان بالا را  
 آئین و درخششی \* گفتار و کردار و آئین و روش  
 و فرمایش هر یک دگر کون بود \* این چه رازی است  
 نهان و پنهان \* زیرا باید فرمایش یزدان بربک

روش باشد تا بخشش آسمان رخ بکشد انتهی \*  
 (بدان) که جهان و آنچه در اوست هر دم دگر کون گردد  
 و در هر نفس تغیر و تبدیل جوید \* زیرا تغیر و تبدل  
 و انتقال از لوازم ذاتیه. امکان است \* و عدم تغیر و تبدل  
 از خصائص وجوب \* لهذا اگر عالم کون را حال  
 بريك منوال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان  
 میکشت \* چون تغیر و تبدل مقرر و ثابت \* روابط  
 ضروریه اش را نیز انتقال و تحول واجب \*  
 (مثل عالم امکان) مثل هیکل انسان است که در طبیعت  
 واحده مداوم نه \* بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر \*  
 و از مزاجی بزمزاجی دیگر انتقال نماید \* و عوارض  
 مختلف گردد \* و امراض متنوع شود \* لهذا پزشک  
 دانا و حکیم حاذق درمان را تغیر دهد \* و علاج را  
 تبدیل نماید \* بدیدهٔ بینا ملاحظه کنید که انسان  
 در رحم مادر خونخوار است \* و در مهده و کپواره  
 شیرخوار \* و چون نشو و نما نماید برخوان نعمت

پروردگار نشیند \* و از هر گونه طعام تناول نماید \*  
 زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخوار را رزقی \* و سن  
 بلوغ را اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی \* و ضعف  
 و پیری را فتور و رخاوتی \* و در هر درجه انسا را اقتضائی  
 و دردش را درمانی همچنین موسم صیف را اقتضائی \*  
 و فصل خزا را خصوصیتی و موسم دی را برودتی \*  
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم مغبری \* حکمت  
 کلیه اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغیر احکام  
 حاصل گردد \* و بتبدیل امراض تغیر علاج شود \*  
 بزشک دانا هیکل انسا را در هر مرضی دوائی و در هر  
 دردی درمانی نماید \* و این تغیر و تبدیل عین  
 حکمت است \* زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است  
 و چون علاج را تغیر دهد نادان گوید \* این دلیل  
 بر نادانی حکیم است \* اگر داروی اول موافق بود  
 چرا تغیر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز ~~تغییر~~  
 کرد \* ولی رنجور دانا اذعان نماید \* و بر وجدان بیفزاید

واین را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است \* قسمی  
 تعلق بعالم آب و گل دارد \* و قسم دیگر تعلق بجهان جان  
 و دل \* اساس آئین روحانی لم یتغیر ولم یتبدل است \*  
 از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابد الابد بربك مشوال  
 بوده و هست \* و آن فضائل عالم انسانیت \* و آئین  
 حقیقی دائمی سرمدی یزدانی \* و روش و فرمایش ابدی  
 خداوند آفرینش است \* و قسمی از آئین تعلق بجم  
 دارد \* آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه  
 از سن تبدیل و تغیر یابد و در این کور عظیم و دور جدید  
 تفرعات احکام جسمانی اکثر بیت عدل راجع  
 چه که این کور را امتداد عظیم است \* و این دور را  
 فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی \* و چون  
 تبدیل و تغیر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است  
 لذا احکام جزئیة جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین  
 و ترتیب خواهد یافت \* اما اس اساس آئین یزدانرا  
 تغیر و تبدیلی نبوده و نیست \* مثلاً خصائل حمیده

وفضائل پسندیده وروش پاکان وکردار بزرگواران  
 ورفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است واین ابدا  
 تغییر نموده و نخواهد نمود \* اما احکام جسمانی البته  
 باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید \*  
 شما بصر انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر  
 که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت  
 و ملاحظتی بی اندازه یافته \* آیا ممکن است که احکام  
 و آئین پیشینیان بتمامه مجری گردد \* لا والله و از این  
 گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدسه آئین تازه  
 تأسیس نکردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قیص  
 تازه جلوه نماید \*

﴿جواب پرسش ثانی﴾ پس بدان که پیغمبران را  
 از کتب و صحف مقصود معانی است \* نه الفاظ \*  
 و مراد حقیقت است نه مجاز \* ماده است نه صورت  
 گوهر است نه صدف \* آن حقیقت معانی کلیه  
 که رهبر پیغمبران است یکی است \* و آن دستور

العمل كل \* لهذا في الحقيقه هر پيغمبری براسرار جميع  
 پيغمبران مطلع ولو بظاهر كتاب اورا ندیده و سخن  
 اورا نشنیده و آئين جسماني اورا انسجیده \* زیرا روش  
 وسلوك و أسرار و حقائق و آئين روحاني كل يكي است  
 (پرسش سوّم) در خصوص تجهيز و تكفين نفوس  
 متصاعده الى الله سؤال نمودید \* که در كتب سماويه  
 مختلف نازل \* کدام يك بهتر است \* و کدام يك درست  
 و صحيح \* آئين پسين ناسخ آئين پشين است \* و چون  
 بدیده بينا نظر فرماید ملاحظه ميکنيد که چنين است  
 (و اما سؤال چهارم) سؤال نموده بودید که ارواح بعد  
 از صعود از اجسام در چه مقامي قرار خواهند يافت \*  
 (بدان) که روح از حقائق مجرده است \* و حقيقت مجرده  
 مقدس از زمان و مکان است \* زیرا زمان و مکان از لوازم  
 حقائق جسمانيه و متجزه است \* حقيقت مجرده را چه  
 زماني و چه مكاني \* جسم و جسماني نيست تا از برای او  
 مكاني تهين كنيم لا مکان است نه امکان \* جان است

نه تن \* لطیفه الهیه است نه کثیفه جسمانیه \* نور است  
 نه ظلمت \* جان است نه جسد \* از عالم یزدان است  
 نه کیهان \* مکانش مقدس از امکانه \* و مقامش منزله  
 از مقامات \* بلند است و مرتفع \* متعالی است و ممتنع \*  
 کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندان است \* و قصر مشید  
 متعالیش را چرخ برین اسفل زمین \* و اما جسد  
 آلتی است از برای روح \* زیرا متحرك و مرتکب  
 و مکتسب و مسی \* و محسن روح است نه جسد \* کنه  
 کاری و ستمکاری و خوشخونی و نیکوئی منبث  
 از جان و روان است \* نه تن ناتوان \* لهذا همچنانکه  
 عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب  
 از احساسات روح است \* كذلك پاداش و ثواب  
 و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع  
 بروح است نه جسد \* هیچ شمشیری بجهت کشتن  
 بی کناهی مؤاخذه نکرده \* و هیچ تیری بجهت زخم  
 اسیری معاقبه نشود \* چه که آلت است نه فاعل

محکوم است نه حاکم \* مقهور است نه قاهر

(والبهاء عليك)

(ع ع)

(هو الله)

(أي بهمن) از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهر فشان  
 کردی \* و چون سخن چمن گلشن یزدان شوی و کل  
 و ریحان پروری \* نظر عنایت از ملکوت احدیت  
 شامل \* و دریای عطا پر موج و مقدس از ساحل \*  
 (نامه ات) خوانده شد \* و مضمون معلوم گردید \*  
 در خصوص نامهای پیغمبران سؤال فرموده بودید  
 که با وجود کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت  
 از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آباد و زردشت  
 مذکور نه \* و حکمت این چه چیز است

(بدانکه) در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر  
 مذکور \* ولی فی الحقیقه کل صرموز \* زیرا از برای  
 مظاهر مقدسه دو مقام است \* مقام توحید و مقام



تحدید \* در مقام توحید حقیقت واحد هستند •  
 در این مقام میفرماید ﴿ لا نفرق بین أحد من رسله ﴾  
 مثلش مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق  
 متعدد است و لکن شمس واحد است که مشرق  
 و لائح از کل است \* در این مقام ذکر هر یک از انبیا ذکر  
 کل است \* نام احمد نام جمله انبیاست \* و مقام دیگر  
 مقام تحدید است و آن بحسب مراتب و شوون مظاهر  
 مقدسه است \* در این مقام میفرماید ﴿ تلك الرسل  
 فضلنا بعضهم علی بعض ﴾ مثل این مقام مثل بروج است  
 که آفتاب را در هر یک از آن تأثیری خاص و درجاتی  
 از حرارت مختلف است \* چنانکه آفتاب را در برج  
 اسد نهایت حرارت حاصل \* و در برج دلو و حوت  
 حرارت معتدل \* پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیاء  
 عبارت از ذکر کل است \* در این مقام چیزی بخاطر رسد  
 که مادام چنین است چرا کفایت بذکر یک نفس  
 از انبیاء نشد و بس \* حکمت ذکر بیست و هشت چه

چیز است \* این معلوم است که نظر بحکمت‌های بالغه  
 الهی در زمان ختمی مآب روحی له القداء و قوعاتی دست  
 میداد و بمقتضای وقت و اقتضای حال و قوعات پیغمبران  
 سلف نازل میشد و بیان میگشت \* لهذا ذکر بعضی  
 از پیغمبران و قوعات آیامشان نظر بحکمت بالغه در قرآن  
 عظیم شد \* و چون مقام نبوت مقام افاضه  
 و استفاضه است \* و در عالم خارج مثال مجسمش کوکب  
 قرمکرم است \* و ماه را در دور فلکی بیست و هشت  
 خانه محقق \* اما حضرت مه آباد و حضرت زردشت  
 در قرآن تلویحا مذکور \* و نفسی تا بحال پی نبرده  
 چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده \*  
 و این رس رود ارس است و این پیغمبران  
 ذی شان متعدد بودند \* از جمله حضرت  
 مه آباد \* و حضرت زردشت بود

﴿ والبهاء علیک ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

ای زردشتی بهائی \* و بهائی سنائی \* آنچه مرقوم نموده  
بودی ملاحظه کردید \* جمیع نقوش نامه آثار کلاک  
مهر پرور \* بلکه در و کهر بود \* زیرا دلیل جلیل بر سلوک  
در سبیل بود \* خوشا بحال تو که بچنین بخششی  
سرافراز گشتی \* و بچنین افسری سر بلند شدی \*  
در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی  
که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره  
مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد \*  
﴿ در ظهور اول ﴾ ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید  
﴿ در ظهور ثانی ﴾ بیست روز ﴿ در ظهور ثالث ﴾ سی روز  
﴿ بدانکه ﴾ ظهور اول در این خبر ظهور حضرت  
رسول است که شمس حقیقت دران برج ده روز  
استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است \*  
و آن صد سال باین حساب هزار سال میشود \* و آن  
دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم ولایت

تا ظهور حضرت اعلیٰ هزار سال است \* و ظهور ثانی  
 ظهور نقطهٔ اولی روحی له القداء است که شمس حقیقت  
 در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت \*  
 بدایتش سنهٔ شصت هجری بود \* و نهایتش سنهٔ هشتاد  
 و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت \* در برج الهی  
 که خانهٔ شمس است طلوع و اشراق فرمود مدت  
 استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدت استقرار  
 آفتاب است \* در یک برج تمام \* لهذا امتدادش  
 بسیار \* اقلایان صد هزار سال

﴿ واما سؤال ﴾ از فوت طفل حین بلوغ هر چند طفل  
 مکلف بعد از بلوغ است \* ولی بعضی از اطفال در صغر  
 سن از پستان هدایت شیر خواریند \* البته این اطفال  
 مظهر فضل و مواهب یزدانند \*

﴿ اما سؤال ثالث ﴾ که ظهور حضرت زردشت آیایش  
 از حضرت موسی بوده یا بعد \* حضرت زردشت  
 از پیغمبرانی بودند که بعد از حضرت موسی مبعوث

شدند \* و این بنصوص تاریخ نیز مثبت \* ابا فرصت  
 نیست با وجود این از شدت حب (عبدالبهاء) بیاران  
 فارسیان این مختصر جواب مرقوم کردید  
 ﴿والعذر﴾ عند کرام الناس مقبول ﴿والبهاء علیکم﴾  
 ﴿جميع دوستان روحانیرا بجزا و دل مشتاقیم﴾

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

ای ثابت بر پیام \* مکتوب مرقوم ملاحظه کردید  
 و مقصد مفهوم شد ﴿سؤال﴾ از حرکت و سکون اشیاء  
 نموده بودید که باراده حق است یقین است \* زیرا مدد  
 وجود از فائض الوجود است \* اگر بوجود امداد  
 از حق نرسد کائنی از کائنات بحرکت نیاید \* ولی مقصد  
 و مراد این نیست که جبری در میانست \* بلکه مراد  
 این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت  
 بازماند \* مثلاً اگر مدد روح از اعضا و اجزای هیکل  
 انسانی منقطع گردد \* از برای هیچ عضوی حرکتی

نماید \* ولکن این حرکت برضایت و خواهش  
 نفس است نه روح \* چه بسیار واقع که روح تقدیس  
 جوید \* و جان جانان طلبد \* ولکن نفس اماره  
 مسلط شود \* و انسا را بحرکتی مبتلا نماید که سبب  
 کدورت روح شود \* در این مقام است که ذکر میشود  
 لا حرکه ولا سکون الا بالله \*

﴿ امام مسئله روایا ﴾ که مشاهده نمودی همین است که دیدی  
 ﴿ وان چندنا لهم الغالبون ﴾ البته جناب ابن ابهر بر آن  
 دو نفس ابر غالب کردد \* و آن دو شخص نفوسی هستند  
 که بمعارضه و مجادله بحق پردازند

﴿ امام مسئله حرف ثالث ﴾ این را در خاطر داشته باشید

عاقبت ظاهر خواهد شد \* این روایا مطابق

واقع است \* و عليك ﴿ البهاء الابهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

ای یار دیرین \* أفق ایران بسیار تاریک بود و جولا نکاه

تراك و تاجيك \* و فارسيان را بنياد برباد و بنيان ويران \*  
 تا آنكه شب تاريك پايان رسيد و صبح اميد بدميد \*  
 و آفتاب حقيقت بدرخشيد \* عن قريب كلخن كلشن  
 گردد \* و تاريك روشن شود \* و آن اقليم قديم مركز  
 فيض خليل شود \* و آوازه بزرگواريش كوشزد خاور  
 و باختر گردد \* و مركز سنوحات رحمايه شود \*  
 و مصدر فيوضات ربانيه گردد \* عزت قديمه باز گردد  
 و درهاي بسته باز شود \* زيرا نير يزداني در او جش  
 بتافت \* و نور حقيقت در قلبش علم بر افراخت \* آهنگ  
 جهان بالا بلند شد \* و پرتو ملا اعلیٰ بدرخشيد \* ملكوت  
 الهي خيمه زد \* و آئين يزداني منتشر شد \* عن قريب  
 خواهي دید که آن کشور بنفحات قدس معطر است  
 و آن اقليم بنور قديم منور \* لهذا بايد فارسيان قدر اين  
 بخشش بدانند \* و آفرين بر خداوند آفرينش نمايند  
 که چنين بخشايشي نمود \* و آسايشي بخشيد و آرايشي داد  
 موطن قديم را اشرف اقليم نمود \* و مسکن ديرين را

مطلع نور. مبین فرمود \* این موهبت سزاوار  
ستایش است و جهان آفرین را سزاوار نیایش \* این  
کوکب روشن اگر از مطلع انجمن اروپا طلوع شده بود  
حال ملاحظه میفرمودی که چه شور و ووهی بود \* و چه  
ولوله و طرپی \* با وجود آنکه از شرق طلوع شد \*  
ولی اهل غرب منجذبند \* و اقصی بلاد عالم از این آهنگ  
منبسط و منشرح \* دوران نزدیک شدند \* پس نزدیکان  
چرا محروم مانند \* بیکانه آشنا شد \* آشنا چرا ساکت  
وصامت است \* تا توانی فارسیان هندوستان را مرده ده  
بیدار کن و هوشیار نما \* تا از این ساغر یزدانی سرمست  
و سودائی گردند \* و مفتون و شیدائی شوند \*  
آنان باید سبقت گیرند \* زیرا این سرو بهشتی  
در باغ فارسیان نابت شد \* و روان گردید  
و این نور حقیقت از افق ایران طلوع  
شد ( جانت خوش باشد )



﴿ هو الله ﴾

﴿ای ثابت بر پیمان﴾ نامه نامی بود \* و معانی جواهر و ثالی  
 زیرا دلیل انجذاب بود و برهان التهاب و حجت قاطع  
 بر نبوت و رسوخ در امر پروردگار \* یاران پارسی  
 راستی جویند حق پرستی خواهند دوستی نمایند \*  
 و می پرستی کنند \* و از باده محبة الله سرمستی نمایند  
 ره نیستی پویند و هستی جاودانی جویند \* این است  
 موهبت پروردگار \* این است بخشش حضرت یزدان پاک  
 لهذا مقرب درگاهند و مقبول بارگاه و محرم راز و آکا  
 ﴿از علاج طاعون﴾ استفسار فرموده بودید \* جمهور اطباء  
 بر آنند که این درد را درمانی نه \* و این نیش را نوشی نیست  
 ولی در آیام طاعون گرفتن خون بافراط و شرب مبردات  
 و نوشیدن آب زرشک نیز بافراط بسیار مفید است \* علی  
 الخصوص پیش از ابتلاء باین درد \* در اوقات وقوع طاعون  
 در مدینه و قری اگر چنانچه نفسی مداومت در آن وقت  
 نماید محافظت گردد \* و عليك البهاء الابهی ﴿ع ع﴾

﴿ نام یزدان مهربان ﴾

﴿ باك یزدانا ﴾ خاک ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودی  
 و شورانگیز \* و دانش خیز \* و کوه‌رریز \* از خاورش  
 همواره خورشیدت نور افشان \* و در باخت‌ش ماه تابان  
 نمایان \* کشورش مهر پرور \* و دشت بهشت آسایش  
 پر گل و گیاه جان پرور \* و کھسارش پراز میوه تازه‌وتر  
 و چمن زارش رشك باغ بهشت \* هوشش پیغام  
 سروش و جوشش چون دریای ژرف پر خروش \*  
 روز کاری بود که آتش دانشش خاموش شد \* و اختر  
 بزرگواریش پنهان در زیر روپوش \* باد بهارش  
 خزان شد \* و گلزار دلربایش خارزار \* چشمه شیرینش  
 شورگشت و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کشور  
 دور \* پرتوش تاریک شد \* و رودش آب باریک \* تا آنکه  
 دریای بخشش بجوش آمد \* و آفتاب دهش دردمید  
 بهار تازه رسید \* و بادجان پرور وزید \* و ابر بهمن بارید  
 و پرتو مهر پرور تابید \* کشور بجنید و خاکدان

کَلستان شد \* و خاكِ سياه رشك بوستان كشت \* جهان  
 جهاني تازه شد \* آوازه بلند كشت \* دشت و كهسار سبز  
 و خرم شد \* و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند  
 هنگام شادمانیست \* پیغام آشناییست \* بنگاه جاودانیست  
 بیدار شو بیدار شو \*

( أي پروردگار بزرگوار ) حال انجمنی فراهم آمده  
 و گروهی همدستان گشته \* که بجان بکوشند تا از باران  
 بخشش بهره بیاران دهند \* و کودکان خوردر را  
 بنیروی پرورشت در آغوش هوش پرورده \* رشك  
 دانشمندان نمایند \* آئین آسمانی بیاموزند \* و بخشش  
 یزدانی آشکار کنند \* پس ای پروردگار مهربان تو پشت  
 و پناه باش \* و نیروی بازو بخش تا با آرزوی

خویش رسند \* و از کم و بیش درگذرند

و آن مرز و بوم را چون نمونه

جهان بالا نمایند

( ع ع )

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ ابي پيدار هشار ﴾ ستايش و پرستش يزدان را نما  
 كه ترا از كرداب پيمان شكنا اهر پيمان رهائي داد  
 و در انجمن راستان در آورد \* اين گروه پرتو آفتاب  
 نبينند و چون موش كور در كنج كور جاي كزينند  
 و كوش با آهنگ جان بخش جهان آسمان ندهند \* و چون  
 مار كرده سوراخ تاريك و تنك خزيدند و چون خواهند  
 دانائي بنمايند \* و بينائي خويش را بستايند كويند آفتاب  
 درخشنده تاريك است و ماه تابان تيره \* در چشم هر دور  
 و نزديك آهنگ مرغ چمن بد \* و آواز كلاغ و زغن  
 خوش كلشن زار يزدان كلخن است \* و سر زمين خس  
 و خاشاك كلزار و چمن \* پس چهار كوه \* چهار سو  
 چهار جو \* چهار كو \* چهار جايكاه \* چهار روز در سخن  
 پيشينيان و نيا كان بسيار \* اختر چهارم آسمان چون روز  
 چهارم چارم جايكاه روي نمايد \* هر كه يزداني  
 يزداني كردد \* و هر كه اهر پمني اهر پمني شود \* زيرا

هر جاني چون از تن جدا گردد \* در روز آغاز بجايگاه  
 آغاز رسد و بگذرد \* و از گوهر جهان خاک درگذرد  
 روز دوم از جايگاه دوم از گوهر جهان روينده  
 درگذرد \* روز سيم از جايگاه سيم جهان جانوران  
 درگذرد \* در بامداد روز چهارم جايگاه مردمان \*  
 چون مهر درخشنده جهان يزدان بتابد \* هر که درگذرد  
 بجهان خداوند مهربان پيوسته گردد \* والا در تيرگی  
 جايگاه جانوران ماند چهار روز چهار جايگاه است \*  
 چه که خورشيد جهان جان بر چهار جايگاه  
 باندازه آن جايگاه پرتو بخش است \* دوستار  
 يك بيك پيغام دوستي و پيام آشنائي برسان

( ع ع )

( هو الله )

الحمد لله الذي أشرق بنوره الارض والسماء \* واهتزت  
 بنفحاته رياض التقديس المؤلفة في قلوب الاصفياء \* ووسطع  
 نوره وتغيب في وجه السماء \* فظهرت ولمعت وأشرقت

ولاحت أنجم نورانية في الافق الأعلى \* واستفاضت  
 واستشرقت من فيوضات ملكوت الأبهى \* ثم أفاضت  
 على الخطة الغبراء فكانت نجوم الهدى \* والحمد لله الذي  
 جعل هذا العصر المحيد \* والقرن الجديد معرضاً لظهور  
 حقائق الاشياء بما فاض غمام الجود \* وظهر مواهب  
 الرب الودود \* واستضاء الغيب والشهود \* وظهر  
 الموعود \* ولاح جمال العبود \* والصلاة والسلام \*  
 والتحية والثناء على الحقيقة الجامعة والكلمة التامة  
 والكتاب المبين \* والنور المشرق من العليين \* والهادي  
 للأمم المنور للعالم ققاز طمطمام فيضه على الوجود \*  
 وقذف أمواجه دراري نورا على ساحل الشهود \*  
 فصحص الحق \* وزهق الباطل \* وظهر النور \* وشاع  
 السرور والحبور \* ففقدت بها النفوس \* وتزهت  
 بها الارواح \* وانشرحت بها الصدور \* وصفت بها  
 القلوب \* ولطفت بها الاقنعة \* وطابت بها الضمائر  
 وطهرت بها السرائر \* حتى تحقق يوم النشور \* وأحاط

الطاف ربك الغفور \* والتحية والثناء على تلك النجوم  
النورانية الساطعة اللامعة في الفلك العلي \* كواكب  
منطقة بروج ملكوت الابهي وعلهم البهاء \*  
( وبعد ) أيها الرجل الكريم \* المستنبي من النبأ  
المعظم \* قم على خدمة أمر الله بقوة نافذة من ملكوت  
الابهي \* ونفثات من روح الملائ الأعلی \* ولا تحزن  
بما ينطق المرجفون من كتبة الجرائد والفريسيون في  
حق البهاء \* تذكر أيام المسيح وما أصابه من القوم \*  
وما أصاب الحواريين من المحن والآلام \* فأنتم أجنة  
جمال الابهي \* فلا بد تقعون لجه تحت ملام القوم \*  
ويصيبكم ما أصابهم في القرون الاولى \* ثم تتلأأ وجوه  
المختارين بأنوار ملكوت الله على مر القرون والاعصار  
بل تعاقب الادهار \* والمنكرون في خسران مبين \*  
كما قال سيد المسيح \* سيعد بكم القوم لأسمى \*  
فذكرهم بهذا \* وقل لهم ان المسيح مع وجهه الصبيح  
وجماله المليح \* قام عليه الفريسيون وقالوا انه المسيح

وليس بمسيح \* لانه ادعى الالهية العظمي والربوبية  
 الكبرى \* وقال انا ابن الله \* وان الاب ظاهر باهر  
 بجميع شؤونه وكمالاته في حقيقة ابنه الوحيد \* وربيه  
 المحيد \* وقالوا هذا كفر واقتراء على الله بنصوص  
 قاطمة واضحة في العهد القديم \* فبناء على ذلك افتوا  
 بسفك دمه وعلقوه على الصليب \* وكان ينادي ياربي  
 الحبيب الى متى تتركني بين يدي هؤلاء ارفعني اليك  
 واجرني في جوارك \* واسكنني عند عرش عظمتك \*  
 انك انت الحبيب \* وانك انت الرحمن الرحيم \*  
 (أي رب) ضاق علي رحيب الغبراء \* والصليب حبيبي  
 حباً بجمالك وانجذاباً الى ما بكوتك \* واشتعالاً بالنار  
 الموقدة في صدري \* الملهبة بنفحات قدسك \* رب  
 أيدي على الصعود ووقفني على الورود والوفود على  
 عتبة قدسك \* انك انت الرحمن ذو الفضل والجود \*  
 وانك انت الكريم \* وانك انت الرحيم \* وانك انت  
 العليم \* لا اله الا انت المتقدر القدير \* ولم يجتسر



الفريسيون على هذا البهتان العظيم \* والذنب الجسيم \*  
 الالجهام حقيقة الاسرار \* وعدم مشاهدتهم الانوار  
 وملاحظة الآثار \* والا صدقوا بكلماته وشاهدوا آياته  
 وعرفوا ببنائه \* واستظلوا في ظل رايته واطلعوا  
 باشارته \* وفرحوا من بشارته \*

( ثم اعلم ) ان الحقيقة الرحمانية التي عبر بغيب الغيوب  
 ومجهول النعت والمنقطع الوجداني \* قد تقدس عن كل  
 ذكر وبيان واشارة ونعت وثناء ومن حيث هي هي  
 عجزت العقول عن ادراكها وتاهت النفوس في تيه  
 عرفانها ( لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار \* وهو  
 اللطيف الخبير ) \* ولكن اذا نظرت الى حقائق الاشياء  
 وسطوع انوار اسمائه وصفاته في حيز الوجود بشهود  
 لا ينكره الا كل جهول وعنود \* حيث ترى ان الكون  
 منشور ناطق باسراره المكنونة المصونة في اللوح  
 المحفوظ \* وما من ذرة من الذرات او كائنة من  
 الكائنات الا ناطقة بذكره وحاكية عن اسمائه

وصفاته منبثة عن عزة كبريائه \* مدلة على وحدانيته  
ورحمانيته ولا ينكر هذا كل من له سمع أو بصر أو  
عقل سليم \* وإذا نظرت الى الكائنات بأسرها حتى  
الذرات ترى أن أشعة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة  
فيها تحكي عن أنوارها وأسرارها وسطوع شعاعها  
فانظر الى الأشجار والى الأثمار والى الأزهار حتى  
الأحجار \* أما ترى أنوار الشمس ساطعة عليها وظاهرة  
فيها ومنبثة عنها \* ولكن اذا عطفك النظر \* وحولت  
البصر الى مرآة صافية نورانية ومجالي لطيفة ربانية ترى  
ان الشمس ظاهرة فيها بشعاعها وحرارتها وقرصها  
وصنوبرها \* ولكن الأشياء انما لها نصيب من نورها  
وتدل عليها \* وأما الحقيقة الكلية النورانية والمرآة  
الصافية التي تحكي بتمامها عن شؤون مجليها وتنطبق  
آثارها على آثار الشمس الظاهرة فيها \* فهي الحقيقة  
الكلية الانسانية والكينونة الرحمانية \* والذاتية  
الصمدانية ﴿ قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيما تدعوا

فله الاسماء الحسنى ﴿ هذا معنى قول المسيح الأب في  
 الابن \* فياهل ترى اذا قالت المرآة الصافية ان الشمس  
 ظاهرة في جميع شؤونها وصفاتها وآثارها هل يكذب  
 في قولها أو ينكر في بيانها \* لا والذي خلقها وأنشأها  
 وأبدعها وجعلها حقيقة منطبقة لشؤون مجليها فسبحان  
 من أبدعها وسبحان من أنشأها وسبحان من أظهرها  
 فهذا قول المسيح الذي تفوه به واعترضوا به عليه حيث  
 قال ان الابن في الاب والاب في الابن \* فاعلم ذلك  
 واطلع باسرار ربك \* وأما هؤلاء المنكرون في حجاب  
 من الحق فلا يرون ولا يسمعون ولا يفقهون ﴿ ذرهم  
 في خوضهم يلعبون ودعهم في كل واديهمون ﴿ أولئك  
 كالانعام حيث لا يفترقون بين اللؤلؤ والخزف الا  
 انهم لفي معزل من أسرار ربك الرحمن الرحيم \* وانك  
 أنت استبشر بهذه البشارة الكبرى \* وقم على اعلاء  
 كلمة الله ونشر نفحات الله في تلك الاقطار الشاسعة  
 الارحاء \* واعلم ان ربك يؤيدك بتقيل من الملائكة الاعلى

و جنود من ملكوت الابهي تترى وتصول على جنود  
 الجهل والعمي \* ستري ان الافق الاعلى انتشرت منه  
 بارقة الصباح وأحاطت على الآفاق \* ومحقت الظلماء  
 وزالت الليلة الليلاء \* ولاحت الغرة الغراء وأسفرت  
 البيضاء \* ساطعة الفجر على الانحاء \* يومئذ يفرح  
 المؤمنون وينجذب الثابتون ويفر المرجفون وينعدم  
 المتزلزلون انعدام الظلام عند تلاً الأانوار في الاسحار  
 ﴿الهي الهي﴾ هذا عبدك النوراني ورقيقك الرحماني قد  
 اقبل اليك ووفد عليك \* ووجه وجهه اليك وأقر  
 بوحدانيتك \* واعترف بفردانيتك ونادى باسمك بين  
 الامم \* وهدى القوم الى معين رحمانيتك \* ياربى الاكرم  
 وسقى الطالبين كأس الهدى الطاخة بصهاء موهبتك  
 الكبرى \* رب أيده في جميع الشئون وعلمه سرّك  
 المصون \* واثر عليه لؤلؤك المكنون واجعله علماً  
 يتموج باريح تأييدك على أعلى القصور وعينا نابغة بالماء  
 الطهور \* ونور القلوب بضياء سراج ينشر النور ويظهر

حقائق الاشياء لاهل الفضل والجلود بين خلقك

ياربي الغفور \* انك انت القادر المهيمن العزيز

الكریم \* وانك انت الرب الرحيم

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

﴿أي منجذب بنفحات رياض ملكوت﴾ نامه روحاني

قرائت شده و مضامين محبت رحماني معلوم و مفهوم كشت

حمد خدا را كه از كأس محبت الله سرمستی و آزمائده

سمائیه مرزوق \* و بنسائم جنت ابهى مهتز و منشرح

و منبسطی \* امروز چنان تأییدی از ملكوت الهی

ظاهر و باهر كه اگر نفسی از اماء رحمن موفق باز شود

قلوب در دست تصرف او اسیر و مهتز و متحرك است

و ارواح ببشارات او مستبشر و منشرح و متفكر \*

﴿أي أمة الله﴾ أمراض برد و قسم است \* روحاني و جسماني

أمراض جسماني بادويه و خلاصه اعشاب و عقاقير

معالجه كردد \* اما امراضی كه از تاثرات نفسانيه حاصل

بقوة روح انساني معالجه كردد \* ولي قوة روح الهى  
 حاكم بر عوارض جسماني و عوارض نفساني است \*  
 لهذا چون روح انساني بتأيدات روح القدس مؤيد  
 و موفق شود \* در عالم كون در هر رتبه از مراتب  
 تأثيرات خويش را بخشد \* اما تصرفات نفسانيرا نیز  
 حكمي \* زیرا بقاء توجه انكاساتي بين قلوب حاصل  
 كردد \* و از قوه ارتباط فعل و انفعال حاصل شود \*  
 و از فعل و انفعال معالجات تحقق يابد \* و اما استخراج  
 اخلاق و قوی و حواس را از تركيبات تقسيمات دماغيه  
 كه اين في الحقيقه از تفرعات علم قیافه است يکنوع  
 حكمي ملحوظ \* هر چند حکم قطعي نه \* ولي احكام  
 مختصري ملحوظ است \* يعني ميتوان يکنوع  
 استدلالی نمود \* اما اگر جميع علائم صفتي از صفات  
 در جميع شمائل و تركيبات دماغيه موجود باشد ميتوان  
 حكمي كرد \* و اما مسئله علم کف چون جميع اشیاء  
 و كافة کائنات كه اعضاي هيكل عظيم عالم وجود است

کل با کل مرتبط است \* یعنی هر کائنی از کائنات  
 عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیمست  
 لهذا از هر جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سایر  
 اجزاء توان نمود \* مثالش هیکل انسانیت \* یعنی عالم  
 امکان را چون هیکل انسان تصور نما که جمیع اجزاء  
 و اعضاء و ارکان و جوارح مرتبط است \* بعضی  
 بعضی ارتباط تام \* مثلا از لون چهره و چشم اکتشاف  
 حرارت و امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود  
 و از نبض عوارض سایر اعضاء پدیدار میگردد \* سبحان  
 الله چه ارتباط عظیمی است \* لهذا نتوان استغراب نمود  
 که از خطوط کفوف دلائلی مکشوف گردد که حقائق  
 حال و استقبال معلوم شود \* باری این بیان سه چیز است  
 که سؤال نموده بودی \* حال ای اُمّه رحمان از خدا  
 بخواه که بنفثات روح القدس مؤید گردی تا از جمیع این  
 قرآن و دلائل و قوی مستغنی شوی \* زیرا آن نفثات  
 قوتی است که در حقیقت اشیاء متصرف است \* و چنان

تأثیری دارد که مرده را زنده نماید \* و کور را بینا کند  
و کر را شنوا نماید یعنی نفوس جاهله را بشریعه علم  
الهی وارد گرداند و فقدان صرف را وجدان عنایت کند  
و مستمند را بثروت پایان دلالت فرماید \* ظلمت  
دیجور را تجلی نور کند \* و جهل محض را تاج علم  
بر سر نهاد این است قوت روح و تأثیر کلمه الله \*  
(از خدا) بخواه که از این فیض عظیم \* و فوز مبین بهره  
و نصیب بری \* دعائی بجهت وسعت معیشت خواسته  
بودی پس مناجات کن و بگو \*

(أی پروردگار) مستمندانیم مرحمتی کن \* و فقیرانیم  
از بحر غنا نصیبی بخش \* محتاجیم علاجی ده ذیلالانیم  
عزتی بخش جمیع طیور و وحوش از خوان نعمت روزی  
خوار \* و جمیع کائنات از فیض عنایت بهره بردار \*  
این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما \* و این ناتوان را  
از توانائی خویش عنایتی بخش \* رزق یومی را رایگان ده  
و همیشه ضروریرا \* برکتی احسان فرما \* نامستغنی



از دون تو کردیم \* و بکلی بیاد تو افتیم راه تو پوئیم روی  
 توجوئیم و از تو کوئیم \* توئی توانای  
 مهربان و توئی رازق عالم انسان  
 ﴿وعلیک التحیة و الثناء﴾

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

﴿ای منجذب بنفحات الهیه﴾ مکتوب مفصل که بمس  
 کتسرلوا مرقوم نموده بودید ملاحظه کردید  
 فی الحقیقه در مسئله مدخل امراض تدقیقی نموده بودید  
 و فی الواقع عصیانر امد خلی عظیم در امراض جسمانیه  
 محقق است \* اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان  
 و طغیان بری بود \* و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع  
 شهوات سلوک و حرکت مینمود البته امراض باین  
 شدت تنوع نمی یافت و استیلا نمینمود \* زیرا بشر  
 منهک در شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد  
 طعامهای مرکب و متنوع و متباین ترتیب داد \*

ومنه مك در آن و در ذائل و خطا باشد و از اعتدال طبیعی  
 منحرف گشت \* لهذا امراض شدیدة متنوعه کونا  
 کون حادث گردید \* زیرا حیوان من حیث الجسم  
 ترکیب انسان است \* ولی چون باطعمه بسیطه قناعت  
 نماید و چندان در اجرای شهوات مصرّانه نکوشد  
 و ارتکاب معاصی نماید \* امراضش بالنسبه بانسان  
 قلیل است \* پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را  
 مدخلی عظیم در امراض است \* و این امراض بعد  
 از حدوث ترکیب شود \* و توالد و تناسل نماید و سرایت  
 در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است  
 (و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان  
 اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانیست \* مثلاً جسم  
 انسان از اجزای متعدده مرکب است \* ولی هر جزئی  
 از این اجزا را مقداری معین که میزان اعتدال است \*  
 و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار  
 باقی و برقرار ماند \* یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان

طبیعی تجاوز نکند \* و تزیاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نکردد \* مثلاً جزء نشویرا میزان و جزء شکریرا میزان \* اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزا از میزان طبیعی تجاوز کند \* یعنی تزیاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد \* این مسئله را بسیار تدقیق لازم است \* حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید فن طب را بدرجهٔ بی رسانند که باغذیه معالجهٔ امراض نمایند و حکمتش این است که در اجزای مرکبهٔ جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل گردد لابد این مدخل امراض است \* مثلاً اگر جزء نشویی تزیاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید \* مرضی مستولی گردد \* حکیم حائق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزیاید حاصل کرده \* چون این را کشف نماید

غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است  
 بمریض دهد و اعتدال حاصل کند \* و چون مزاج  
 اعتدال یابد مرض مندفع شود \* و برهان این مسئله  
 آنکه حیوانات سائره فن طب نخوانده اند و اکتشاف  
 امراض و عالج و دوا و عالج نموده اند هر حیوانی  
 که بمرض مبتلا گردد \* در این صحرا طبیعت او را  
 دلالت بر نوعی از گیاه نماید \* و چون آن گیاه را  
 تناول کند مرضش مندفع شود \* تشریح این مسئله  
 این است که چون جزء شکری در جسم تناقص یابد  
 بالطبع مزاج میال بکیاهی شود که در آن جزء شکری  
 وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست در این  
 صحرا در میان هزار نوع گیاه کیاهی پیدا نماید که جزء  
 شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند \*  
 و اجزاء مرکب جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع  
 مرض شود \* این مسئله را بسیار تدقیق لازم است  
 و چون اطبای حادثه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات

مکمله مجری دارند واضح و مشهود شود • که مدخل  
امراض از اختلال کمیات اجزاء مرکب جسم انسان است  
و معالجه اش بتعدیل کمیت آن اجزا است • و این بواسطه  
اغذیه ممکن و متصور است • و البته در این دور بدیع  
فن طب منجر بآن خواهد شد که باغذیه اطبا معالجه  
نمایند زیرا که قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه  
و قوه شامه و قوه لامسه جمیع اینها قوای ممیزه اند •  
تا نافع را از مضر تمیز دهند • حال ممکن است که قوه  
شامه انسان که ممیز مشومات است از رائحه استکراه  
نماید و آن رائحه بجهت جسم انسان مفید باشد این  
مستحیل و محال است و همچنین قوه باصره که ممیز  
مبصرات است آیا ممکن است که از مشاهده مزابل  
مستکراهه جسم انسان استفاده نماید • أستغفر الله  
من ذلك • و همچنین قوه ذائقه نیز قوه ممیزه است  
قوه ذائقه چون از چیزی گره دارد البته آن مفید نیست  
اگر در بدایت فائده از او حاصل شود بالمال ضررش

محقق است • و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد  
 آنچه از آن متلذذ شود شبهه‌ئی نیست که آن مفید است  
 ملاحظه کنید که حیوان در این صحرا که صد هزار نوع  
 گیاه دارد میچرد و بقوه شامه استنشاق رواج گیاه  
 میکند و بذائقه میچشد هر گیاهی که شامه از آن متلذذ  
 و ذائقه از آن متلذذ آنرا تناول کند مفید است اگر این  
 قوه ممیزه را نداشت جمیع حیوانات در یک روز هلاک  
 میشدند • زیرا نباتات مسمه بسیار و حیوانات از مخزن  
 الادویه بخیبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی  
 دارند که بان کشف نافع از مضر نمایند • و هر جزئی  
 که از اجزاء مرکبه جسمشان تناقص نماید گیاهی  
 بجویند که در آن آن جزء متزاید است و تناول کنند •  
 و اجزاء مرکبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود  
 و چون اطبای حاذقه معالجات را باغذیه رسانند و اطعمه  
 بسیطه ترتیب دهند و نفوس بشر را از آنهاک در شهوات  
 منع کنند البته امراض مزمنه متوعه خفت یابد •

وصحت عموميه انسانيه بسيار ترقى كند \* واين محقق  
ومقرر است كه خواهد شد همچنين در اخلاق  
واحوال و اطوار تعديل كلي حاصل  
خواهد شد ﴿وعليك التحية والثناء﴾

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

يا احياء الله و ابناء ملكوت الله \* ان السماء الجديدة  
قد اتت وان الارض الجديدة قد جاءت \* والمدينة  
المقدسة اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند  
الله على هيئة حورية حسناء بديعة في الجمال \* فريدة  
بين ربوات الجبال \* مقصورة في الخيام \* مياة للوصال  
ونادى ملائكة الملائكة الأعلی بصوت عظيم رنان في آذان  
أهل الارض والسماء \* قائلين هذه مدينة الله ومسكنه  
مع نفوس زكية مقدسة من عبيده \* وهو سيسكن  
معهم فانهم شعبه وهو الههم \* وقد مسح دموعهم وأوقد  
شموعهم وفرح قلوبهم \* وشرح صدورهم \* فالبوت قد

انقطعت أصوله والحزن والضجيج والصريح قد زالت  
شؤنه \* وقد جلس ملك الجبروت على سرير الملكوت  
وجدد كل صنع غير مسبوق ان هذا هو القول الصدق  
ومن أصدق من رؤيا يوحنا القديس حديثاً هذا هو  
الالف والياء \* وهذا هو الذي يروي الغليل من ينبوع  
الحياة \* وهذا هو الذي يشفي العليل من درياق النجاة  
من يؤيد بفيض من هذا الملكوت فهو من أعظم  
الوارثين للمرسلين والقديسين \* فالرب له اله وهو له  
ابن عزيز فاستبشروا يا أحبباء الله وشعبه \* ويا أبناء الله  
وحزبه وارفعوا الاصوات بالتهليل والتسبيح للرب  
المجيد فان الانوار قد سطعت وان الآثار

قد ظهرت • وان البحور قد تموجت

وتدفقت بكل در ثمين

﴿ ع ع ﴾

• صفر سنة ١٣١٤





## ﴿ هو الله ﴾

أي یاران عبد البهاء \* حمد خدا را که این زندان را بهر  
 یاران ایوان فرمود \* و این سجن اعظم را کلشن الطاف  
 جمال قدم کرد \* هر چند مسجون و محصور \* ولی الحمد  
 لله هر يك از یاران الهی مانند سید حضور جانفشانیم  
 و شادمان \* قربانیم و کامران خون خویش سبیل کنیم  
 و رضای رب جلیل جوئیم \* زهر را شهدیابیم \* و تلخ را  
 شیرین شماریم \* مشام از نفعات قدس معطر است \*  
 و دیده از پرتو ملکوت ابهی منور \* و قلوب در بتل  
 هر شام و سحر \* و متضرع باستان جلیل اکبر که ای  
 پرورد کار آمرز گاری \* و ای کردگار بزرگواری \* پس  
 یاران مشتاق را بهره ئی از اشراق ده \* و عشاق روی  
 خویش را پرتوی از دلبر آفاق بخش \* آوارگان بادیه  
 هجران را بحریم وصال در آر \* و مکشکان صحرائی  
 فراق را محرم حرم وصال کن \* عاشقان را از حرمان  
 نجات ده \* و آشفکان را در بزم قرب سروسامان بخش

صامتار اناطق کن \* وقانطانرا امیدوار فرما \* پیکانکارا  
آشنا کن \* و محرومانرا محرم را ز فرما \* محمودانرا برابر فروز  
و منجمدانرا بنار محبت بسوز \* طریق هدی بنما \* و ابواب  
ملکوت ابھی بکشا \* بنیان حسد و بغض بر انداز \* ایوان  
محبت و وفا بر افراز \* و بیچارگانرا چاره ساز \* ای دلبر  
مهربان هر بینوائی سر کشته کوی تو \* و هر مرغ بی  
پروبالی گرفتار موی تو \* و هر سر کشته و سرگردانی  
ناظر بسوی تو \* و هر سوخته دلی تشنه جوی تو \*  
و جهانیان هر چند غافلند \* ولی بجان در گفتگوی تو  
ندانند و نشناسند \* نجویند و نپویند \* ولی مستحق  
الطافند و سزاوار عنایت و اعطاف \* ای کریم نظر  
باستعداد هر سقیم مفرما بفضل عمیم معامله کن و بنور  
مبین هدایت فرما \* یاران خویش را یاور کن \*  
و عاشقان ملکوت جمالرا بشارت وصال ده \*  
و درد مندان عشق را درمان دل و جان بخش \*  
هر یک را بر خدمت آستان موفق کن \* و در زمره

راستان درآر \* وازدوستان راستان کن \* توئی مقتدر  
 و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و تابان \*

(ای یاران روحانی من) جناب اسحق خان باچشمی

کریان \* ودلی سوزان و کبدي بریان خواهش تحریر

نامه نموده و رجایی اثر این خامه فرموده \* وفي الحقیقه

دوستان را سر باستان است \* و یاران را بنده و پاسبان

بارخی افروخته ودلی سوخته ذکر اُحبابی الهی نماید

و طلب تأیید نامتناهی فرماید \* و عید البهارا بعجز

وزاری در درگاه حضرت احدیت مجبور نماید \*

تا بملکوت اُبهی بکریم و بزارم و باحبای الهی نامه نکارم

و از آستان اسم اعظم مجبارا عون و عنایت طلبم

(ای یاران) هزاران شکر آندلبر مهربانرا

سزاوار که مؤمنانرا چنین بایکدیگر مهربان فرموده

و مشتاقانرا تعلق دل و جان بخشیده تا بتوانید بایکدیگر

عشق ورزید \* و همدگر را پرستش نمائید و بایکانکان

نیز آمیزش نمائید \* و هر ملحد عنودی را پرورش نمائید

وفضل و بخشش شایان و رایگان فرماید \* این است  
 مسلك اهل بهاء \* اینست روش تابتان بر میثاق \* اینست  
 صفت عاشقان دلب آفاق \* اینست سمت منجذبان  
 ملکوت اشراق \* امیدوارم که مانند شمع برافروزید  
 و بمشابه نار موقده الهیه پرده اوهام و ظنون مقلدان  
 اهل فنون بسوزید \* زیرا در این ایام بعضی از بیفکران  
 چنان گمان کرده اند که فنون مخالف حقائق و معانی  
 منزله از رب بیچون است \* و حال آنکه آنچه بوحی  
 الهی نازل حقیقت واقع \* و آنچه از مسائل فیه و افکار  
 فلاسفه مخالف نص صریح کتاب است \* آن نقص  
 در فنون و علوم است نه در حقائق و معانی مستنبطه  
 از جمال معلوم \* چنانکه در قرآن آیاتی مصرح نازل  
 که مخالف آراء حکمیه و مسائل فیه و قواعد ریاضیه  
 اهل فنون آن عصر بود \* لهذا همچو گمان شد که این  
 نصوص الهیه خلاف واقع \* زیرا مخالف قواعد فیه  
 ریاضیه مسلمه در آفاق بود \* و در ان زمان مسائل ریاضیه

تمامها مؤسسن بر قواعد بطلمیوسیه بود \* و محسطنی  
 در جمیع اقالیم مسلم جمیع اهل فنون بود و مبنای رصد  
 بطلمیوس بر سکون ارض و حرکت افلاک بود  
 و نصوص قرآنیہ چنانچہ میفرماید ﴿ وکل فی فلک  
 یسبحون ﴾ مخالف آن \* و همچنین از اساس رصد  
 بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل \* و نص قرآن  
 افتاب را حرکت محوری ثابت \* چنانچہ میفرماید  
 ﴿ والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم ﴾  
 ولی بعد از آنکه اصحاب فنون و ریاضیون هزار سال  
 تدقیق کردند \* و تحقیق نمودند \* و آلات و ادوات  
 را صده ایجاد کردند \* و رصد نجوم نمودند \* واضح  
 و مشهود شد و ثابت و محقق گشت که نص صریح قرآن  
 مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیه باطل ﴿ ان فی  
 ذلک لعبرة لأولی الالباب ﴾ سبحان الله بعضی اهل  
 معارف اروپا را کمان چنین که دین مخالف علم و معارض  
 آن \* بلکه نمودن بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع

مردمان \* زیرا گویند که علم را دلیل و برهان \* و دین را  
 نه اساسی نه بنیان \* و حال آنکه دین الهی مروج علم است  
 و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق \* چنانکه  
 قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کر و بمثابة  
 بهائم در جزیره العرب بر حله الشتاء و الصیف مألوف  
 و باقیع اعمال و أشنع عادات موصوف چون جمال محمدی  
 از افق یثرب و بطحاء جلوه نمود \* دین الله چنان قدرت  
 و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع  
 علوم و فنون سر حلقه دانایان شدند \* و نواقص علوم  
 و فنون فیلسوفانرا اکمال نمودند \* و همچنین در جمیع  
 مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند \* چنانکه بغداد مرکز  
 علوم شد \* و بخارا مصدر فنون گشت \* و علم چنان  
 رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس  
 قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة  
 مدارس اسلام مینمودند ( از انجمله ) جوانی از اهالی  
 اروپا در مدارس کوردوفان از آنکه دین اسلام تحصیل

علوم و فنون نمود \* و چون باروپ مراجعت کرد \*  
 چنان جلوه بی نمود که او را در مدتی قلیله پاپ انتخاب  
 نمودند \* و بجمع اقالیم اروپا حکمران شد \* و این تفصیل  
 در تاریخ دربار فرانساوی مذکور \* و تاریخ مذکور  
 مطبوع \* باری این بنصوص تاریخیه مشبوت \* و همچنین  
 ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت  
 ذلت و اسیرے بودند \* و در صحرای جهل و نادانی  
 سرگردان \* چون حضرت کلیم مهتدی بنار موقده  
 الهی کشت و از شعله طور لعه نور مشاهده فرمود \*  
 بهدایت اسرائیل برخاست آن قوم سرگشته و سرگردان  
 و اسیر ظلم ستمکران \* و محمود و محروم از جمیع علوم  
 و فنون را بارض مقدسه کشانید \* و تأسیس دین الله  
 فرمود و بنصائح پرداخت و وصایای الهی مجری داشت  
 در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود  
 و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید \* و صیت دانائی  
 اقالیم عالم را بحرکت آورد حتی فلاسفه یونان اکثری

مانند سقراط و فیثاغورس بارض مقدس شتافتند \*  
 و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند \* و بلاد یونان  
 شتافتند \* یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار  
 نمودند \* این بود که فلاسفه یونان در علوم و فنون  
 آن صیت و شهرت یافتند \* حال باوجود این دلایل  
 باهره \* و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ امم  
 ثابت \* آیا انصافست که کسی بر زبان راند که دین  
 مخالف آئین معارف و علوم است استغفر الله من ذلك  
 عنقریب خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم و فنون  
 سر حلقه دانایان کردند و کوس علم و دانش را در اوج  
 اعلی زیند مرکز اکتشافات عظیمه شوند

و مصدر اختراعات نامتناهی کردند

ولیس ذلك على الله بعزیز

( وعلیکم البهاء الابهی )

( ع ع )



﴿ هو الله ﴾

﴿ اَي بندگان آستان مقدس الهي ﴾ شمس حقيقت  
از افق عالم اشراق فرمود \* و در قطب آفاق در نقطه  
احتراق بدرخشيد \* تا جهاز را روشن نمايد \* و جهان  
ملكوت تشكيل فرمايد \* و بنيان كمالات انساني تاسيس  
نمايد \* ردائل را بنياد براندازد \* و فضائل را بنيان  
برافرازد \* لهذا نصائح و وصاياي فرمود \* و شريعت  
سمجة بيضايي تاسيس كرد \* كه كافل نورانيت عالم  
انسانيت \* و ضابط غفت و عصمت و استقامت احبائي  
رحماني \* پس ياران بايد كه اين خيمه برافرازند  
و دوستان شايد كه اين نار موقده برافروزند \* حضرت  
مسيح روي له الفداء در انجيل خطاب بحواريين  
ميفرمايد \* كه شما ملح ارضيد اگر فاسد كردد جهان  
بچه چيز نمكين شود \* باري مقصود اين است \* ما كه  
بنده آن آستانيم بايد بوصايا و نصائح جمال مبارك قيام  
نمائيم \* و نافع مشكبار بر جهان و جهانيان نثار كنيم

راه تقدیس پوئیم \* وراز تنزیه کوئیم \* و سبیل طهارت  
 کبری پوئیم \* بکفتار و کردار و رفتار آیت موهبت  
 پروردگار شویم \* و سبب تنبه و تذکر هر هوشیار \*  
 کلمات مکنون را از بر نمائیم و وصایای حضرت بیچون را  
 عمل نمائیم \* و رفتار و کرداری نمائیم که سزاوار نسبت  
 باستان مقدس است \* و شایان عبودیت درگاه احدیت  
 من چون نظر بخویش کنم شرمسار کردم \* و از خجلت  
 عرق بچین آرم \* زیرا بانچه شایسته و سزاوار است قیام  
 نموده ام و تا بحال موفق نکشته ام \* بلکه ان شاء الله  
 شما مؤید و موفق گردید \* و بتقدیس و تنزیه و هدایت  
 و تقوی با خلق بیامیزید \* تا هر قرین نفعه بهشت برین  
 استشمام نماید \* و هر ندیم آثار خلق عظیم مشاهده کند  
 و جمیع ملل شهادت دهند که بهائیان مصابیح آفاقند  
 و آیات طلوع و اشراق \* بهائیرا بصفتم شناسند نه باسم  
 و مخلوق پی برند نه بحسم \* یعنی چون شخصی یابند در کفتار  
 آیت توحید \* و در رفتار جوهر تجرید \* و در کردار

حقیقت تقدیس \* فریاد برآرند که این بهائیت \*  
 اگر چنین شویم نور مبین درجین بتابد ﴿والا یاأسفا  
 علینا علی ما فرطنا فی جنب الله﴾ الهی الهی ترانی أتضرع  
 مکباً بوجهی علی التراب \* متذللای ملکوتک یارب  
 الارباب ان تجعل الاحباء مصایح الدجی ومفایح  
 ابواب السماء المغلقة علی وجوه الوری \* رب اجعل  
 صبحک المنیر یلوح علی هیا کل التوحید \* حتی یُبعثوا  
 من قبور الهوی وینشروا رایات التقوی \* ویرتلوا  
 آیات المحو والفاء فی مشهد الفداء \* وتختص برحمتک  
 من تشاء \* وانک لعلی کل شیء قدير

﴿ای یاران الهی﴾ شرکت خیریه از تأسیسات رب البریه  
 است \* زیرا امر بی ایتام \* وکافل راحت فقراء و عجزاء  
 و مساکین انام است و سبب تعلیم اطفال و تبلیغ امر  
 حضرت رحمن \* باید این شرکت خیریه را نهایت اهمیت  
 بدهید تا نفوسی از مبلغین تعیین گردند \* و در اطراف تبلیغ  
 پردازند \* ترتیل آیات نمایند \* و نشر نفعات کنند

وتلاوت کلمات فرمایند \* هر نفس که معاونت بشرکت  
خیریه نماید در جمیع مراتب تأیید و توفیق الهی شامل  
گردد \* و هر نواقص کامل شود \* سبب عزت ابدیه  
آن نفوس گردد \*

﴿ یا اٰجباء الله ﴾ علیکم بهذا الامر المبرور والحظ الموفور \*  
والسعي المشكور \* وسوف ترون ان كل جمیة خیریه  
أصبحت مؤیدة بجنود من الملائة الأعلى وغدت  
منصورة بمجیوش من الملكوت الابهی  
﴿ وعلیکم البهء الابهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي ناظر بملكوت الهی ﴾ در آیامیکه جمال قدم واسم  
أعظم بانوار اشراق أفق عراق را منور فرمودند جمیع  
رؤسای اُمم از علما و فضلا و أمرا و کبرا درساحت  
أقدس حاضر میشدند \* و شفاها سوالات مشکله  
از مسائل معضله مینمودند \* فوراً از فم مطهر بابدع

بیان و آتم تبیان جواب میشنیدند \* و در نهایت قناعت  
 و اذعان و اعتراف با حاطه رحمن رجوع مینمودند \* از هر  
 فنی از فنون عادیه و مشکله سؤال میکردند و از فم مشیت  
 با وضوح عبارت حل حقیقت میفرمودند \* مثلاً عالم توراتی  
 مسئله بسیار مشکلی از توراة سؤال مینمود فوراً جواب  
 می شنید \* و عالم انجیلی مسئله از مسائل معضله انجیل  
 سؤال میکرد بمجرد بیان اقناع میشد \* و تحریرے  
 فرقانی حاضر میشد آنچه مشکاترین مسائل در نظر  
 داشت حلش را التماس مینمود و چون زمین تشنه  
 از نزول ماء زلال قناعت حاصل میکرد \* و همچنین  
 عارف و حکمی و ریاضی و حکیم و مهندس و ادیب  
 و شاعر حتی علمای جغرافیا \* و این قضیه مسلم در نزد  
 عموم طوائف بود \* و الی الآن جمیع طوائف آن  
 ارض مقرر و معترفند \* و جمیع بکمالات بی نهایت جمال  
 قدم مقرر و مدعن \* قدرت و احاطه حق را در این ظهور  
 اعظم ملاحظه نما \* و چون تطبیق بمظاهر ظهور

در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد  
 جمال محمدی روح الوجود له القداء واقف اسرار  
 ما کان وما یكون بفیض کردگار بودند \* ولی بظاهر  
 بنص قرآن در جواب معترضین ﴿ وما أوتینم من العلم الا  
 قلیلا ﴾ میفرمودند و همچنین ﴿ لا أعلم الغیب وسأخبرکم  
 غدا ﴾ جواب عنایت میگردند \* چون مراجعت بتفسیر  
 قوم شود حقیقت حال معلوم و واضح گردد \* ملاحظه  
 فرمائید این اجوبه انحضرت بنص قرآن \* همچنین ظهور  
 احاطه و علم و قدرت و عظمت اسم اعظم را در این ظهور  
 اتم اقوم که در ایران و عراق و قسطنطنیه و ادرنه و در  
 بدایت این سجن اعظم که ملاقات میفرمودند \* ملاحظه  
 نما جمیع طوائف و قبائل و علما و فضلا و امرا و وزرا  
 که بساحت اقدس فائز شدند اقرار و اعتراف  
 بر عظمت و اقتدار و علو مقام مظهر ظهور و جمال قیوم  
 نمودند \* و در سوالات خویش باقرار و اعتراف خود  
 اجوبه مقننه شنیدند \* ولی مسئله ظهور کینونت

غیبیه را بر خویش آسان نتوانستند \* اما در عظمت  
 رحمانیه و قدرت و قوت کبریائی و جلال و جمال ربانی  
 ابداً شبهه نداشتند \* چنانچه در قصائد علما و فضلاء  
 اهل سنت و شیعه و فضیلابی اهل انجیل حتی علما  
 و مدرسین طائفه پروتستان که متعصب ترین طوائف  
 هستند مذکور و مشهود است \* حال علمای مخالفین  
 چنین شهادت داده اند و بنص قرآن عربان مکه که  
 محقرترین ناس در آن زمان بودند ﴿ وَاذَرَأُولَکَ ان یَتَّخِذُوا  
 الْاَهْنَ وَاَآءَ الَّذِیْ بَعَثَ اللهُ رَسُوْلًا ﴾ می گفتند و این  
 کلمه اعتراض را بجه جسارت بزبان میراندند کسر الله  
 فهم و أفهمهم <sup>(۱)</sup> و قطع دابر قوم معترضین ﴿ وَاَلْحَمْدُ لِلّٰهِ  
 رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ﴾ حال ملاحظه فرمائید که ظهور باین  
 عظمت که آیات باهره اش عالم وجود را احاطه  
 نموده است و السن مقبل و معرض بنمایش ناطق \*  
 و اقتدار و بزرگواریش در نزد عموم ملل شرق و غرب

(۱) کذا فی النسخة التي بایدینا

مسلم • بعضی ازینفکران در صدد رد نوشتن بر بعضی  
 از کلمات مبارکش افتادند \* و خود را رسوای عالم نمودند  
 چه که آن تفسیر حدیث از جمال مبارک نیست بلکه  
 تفسیر و حدیث هر دو از امام است (علیه السلام) این  
 عارف کمان نموده است حدیث از امام است \* و تفسیر  
 و شرح حدیث از جمال مبین \* از قلت تمیز سهو باین  
 عظیمی واقع شده است و رد بر امام نوشته است \*  
 سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطا نموده اند \*  
 و چشم بصیرت باز کرده اند که قول ائمه معصومرا  
 از خود ائمه که مظاهر علم الهی هستند بهتر میفهمند \*  
 ای کاش مطلع حکمت الهی حضرت امام در این نشئه  
 باقی بودند \* و معانی حدیث خود را از این عارف کامل  
 استفسار میفرمودند و میفهمیدند \* باری محل عبرت است  
 ذبایی چند کمان نموده اند که اوج عقاب گیرند \* و پشه  
 چند تصور نمودند که مراضه با سلیمان وجود نمایند \*  
 قطرات مقاومت بحر اعظم خواستند \* و خفاشان



بپوشان ستر انوار آفتاب انور آرزو کنند \* فتم ماقال  
 أي ضياء حق حسام دین و دل \* ای دل و جان از قدم تو خجل  
 قصدان دارند این کلیارها \* کز حسد پوشند خورشید تورا

﴿ هیات هیات ﴾

حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را  
 محاصره نمود \* شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای  
 مسیحی در شهر وارد شد \* ملاحظه نمود که از عالم  
 بنوشتن و نگاشتن مشغول \* سؤال نمود که بچه  
 مشغولی گفت مشغول بردنوشتن بر حضرت رسول  
 و بر قرآن \* آنوزیر قیصر متغیر شده از شدت حدت  
 طپانچه بر کوش ان عالم زد که دیر خبر شدی \* وقتیکه  
 علم مبین ان شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود  
 که رد بنویسید \* حال که ان علم اعظم پرچمش پشت  
 دروازه قسطنطنیه موج میزند \* و بانک کوس نبوتش  
 کوش شرق و غرب را پر کرده \* و انوار عزتش چشم  
 عالم را خیره نموده مشغول ردنوشتن شده اید \* برخیز

درماني بجهت درد خود بجوئيد \* و مرهمي بجهت زخم  
 درون خویش بپايد \* و راه فراري تحري نمائيد  
 که آن کوکب شمس مضي شد \* و آن سراج بدر  
 منير گشت \* ما چاره جز قبول جزیه نداريم ﴿ عنقا  
 شکار کس نشود دام باز چين ﴾ باري اين عارف نيز دير  
 خبر شد \* حال که صيت اعظم جمال قدم در آفاق امکان  
 نشر شده و انوار بزرگواريش مشارق و مغارب امکان را  
 احاطه نموده \* و امواج بحر بيانش روی زمین را غرق  
 کرده \* اين بيچاره در فکر رد نوشتن افتاده و از قضاي  
 اتفاق رد بر نفس امام بزرگوار نوشته است تا آيه مبارکه  
 ﴿ عم بكم عمي و هم لا يشعرون ﴾ ظاهر و محقق کردند \*  
 چون عبارت را بسيار بي باياقم لائق ندیدم که خود  
 تعرض بجواب کنم \* لهذا بعضي از احباجواب نوشتند  
 و یکی از انجوابها ارسال شد بجناب خان نشان بدهيد  
 و اگر ممکن باشد بعضي از مریدان عارف نشان بدهند  
 و بفهمانند که عارف چه قدر عارف است ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي ناطق بذکر الهی ﴾ صبح قدم چون مشرق  
 عالم را روشن نمود \* خفاشان پریشان شدند \*  
 که ایوای وای \* مارا مجال و میدان نماید و دکه و بازار  
 در شکست \* پس چاره باید کرد \* چه که محراب  
 و منبر بر هم خورد \* یکی گفت این صبح کاذبست \*  
 دیگری گفت کوکب آفل \* برخی گفتند که فجر  
 شمالیست نادر الوقوع و کوکبی لامع از پس ندارد \*  
 و بعضی گفتند که شعاع کوره و لکانیست که وقت  
 طغیان آتش فشانیست چون آفتاب انور دمید \*  
 بزوایای ظنون و دخمهای اوهام کونا کون خزیدند \*  
 که این شب است نه روز \* ظلمت است نه شعاع  
 دلفروز \* کوآن خسرو کشور ائیر کوآن پر توجهار نکیر  
 کوآن کوی آتشین کوآن روی نازنین \* و چون آن  
 نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه  
 بر افراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای ناپنایان

وایمتقاشان پرتو اشراق است و تجلی نیر آفاق لمعه  
 طور است \* وشعله بر نور \* چشم مشتاقان منور است  
 و مشام عشاقان معطر \* نفحات جانپور است و نسیمات  
 ریاض حشر اکبر \* نفخه صور است و نفحه کلشن سرور  
 فیض عنایت است و یوم بشارت \* دهشت قیامت است  
 و وحشت خسران دنیا و آخرت \* خوف ﴿ تضع کل  
 ذات حمل حملها ست ﴾ و بیم ﴿ تذهل کل مرضعة عما  
 أرضعت ﴾ و هراس ﴿ وترى الناس سكارى و ما هم  
 بسكارى و لكن عذاب الله شدید است ﴾ و ظهور  
 ﴿ و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر بعید است ﴾ سرور  
 و حبور است و حشر و نشور \* أصحاب یمین در فلك  
 امین است و أصحاب شمال در شر و وبال ﴿ ان الابرار  
 لفی نعیم ﴾ است ﴿ و ان الفجار لفی جحیم ﴾ شمع الهی  
 روشن است و انجمن رحمانی کلشن \* خلاصه این وقوعات  
 عظیمه بهوشان را بیدار نمود \* و مدهوشان را هشیار نکرد  
 حال هنوز منتظر آن یومند \* و مستحق زجر و لوم

﴿ ذرهم في خوضهم يابون ﴾ پس ﴿ أي أحبائي الهی ﴾  
 شما که صدر نشین این بزمید و تیغ آتشین این رزم \*  
 طیور حدائق توحیدید و حقائق مجرید \* در ظل کلمه  
 وحدانیت جمع شوید \* و تحت لواء حضرت احدیت  
 مجتمع الشمل قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر  
 نمائید \* و در صدد تشهیر انوار ظاهره این نشر اعظم  
 افتید \* در الفت و محبت بکوشید و با هم بجوشید \*  
 باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید \* و بروش و سلوک مالک  
 الملوک سالک بین ناس \* در جمع شمل بکوشید \* و در ترقی  
 در جمیع مراتب بین جمع \* بیکدیگر مهربان باشید \*  
 و با آشنا و بیگانه خیر جوینان \* نظر بقصور ننمائید \*  
 و از فیض ظهور محروم نگردید \* در نظم امور بکوشید  
 و در ترقی در جمیع شئون بذل مجهود نمائید \* ولی شاهد  
 جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده بر اندازد \* چون  
 عهد و پیمان محفوظ و مصون گردد \* و الاحی علی  
 الوبال حی علی الضلال حی علی خيبة الآمال

حیّ علی الیأس والاضمحلال حیّ علی  
عذاب شدید المحال ﴿ والبهاء علیک ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ یا اسم الله ﴾ الیوم میزان کل شیء و مغناطیس تأیید  
عهد و میثاق رب مجید است \* کل را باید باین اساس  
متین دلالت نمود \* چه که بنیان رصین جمال مبین است  
هر نفسی ثابت تر مؤید تر و موفق تر است \* و اگر روح  
القدس مجسم گردد فرضاً اذنی توقف نماید \* قسم  
بجمال قدم روحی لا حباه الفداء که جسم معوق و جسد  
معطل گردد \* چه که اساس دین الله و علو کلمات الله  
و سمو امر الله در این است \* و بالفرض طفل رضیعی  
بثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت ابھی  
نصرت او نماید \* و ملأ اعلی اعانت او کند \* عنقریب  
این سر عجیب آشکار گردد \* پس باید ما و شما و جمیع  
أحباء الله الیوم نظر حصر در این لطیفه ربانی نمائیم

تأجميع أمور بمحور مطلوب دوران

نمايد ﴿ والبهاء عليك ﴾

﴿ ع ع ﴾

وانك أنت يا من ادخرك الله لترويح الميثاق \* قم على  
عهد ربك قياما يتزلزل به فرائص المتزلزين في ميثاق  
ربك الشديد \* واجمع أجباء الله تحت ظل شجرة  
الوحدانية بقوة وسلطان ميين \* تالله الحق يؤيدك كتائب  
الغيب وفيالق السطوة والاقْتدار \* وينصرك جنود  
الملكوت الابهي \* وترى مشارق الارض ومغارها  
تهتز لنفحات الله \* وأنوار التوحيد تلوح من وجوه نورا  
وهواقف الغيب تخاطبك من الملائ الأعلی \* طوبى لك  
ثم طوبى من هذا القيام العظيم \* الذي به ذاع وشاع  
أمر الله واستحكم دعائم دين الله \* وانتشر رايات الله \*  
واتعش قلوب الابرار \* واشتهر الانوار \* وظهر الاسرار  
وتلجج بحار الآثار \* وتأجج نيران عرفان ربك المختار  
دع منشور الشبهات فانه مملوء من المتشابهات \* وألق

على الآذان آيات محكمات من ألواح ربك و صحف  
 مولاك \* فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد و كتاب  
 المهدبأثر من القلم الأعلى هو الحجة الدائمة على كل عنيد \*  
 و الامر المنصوص فيها لا يعارضه جميع الصحائف  
 و الألواح \* فان المنزولين أرادوا تشتيت شمل الموحدين  
 و تفریق الكلمة بتأويل و تفاسير و اجتهاد و استنباط \*  
 و قميص البهاء رطب الى الآن يا حصرة على العباد من  
 هذا الظلم المبین \* و اني لعمر الله لفي حزن شديد من  
 هذا التعم المثار الذي ارتفع في القضاء و اغبر به وجوه  
 بعض الضعفاء و غشا على ابصار بعض البهلاء و تشفى به  
 صدور الزنماء \* و انسر به قلوب أعداء الله \* يا سفا ايضت  
 به أعين الاحباء من البكاء \* و ناحوا نجيب الشكلاء \*  
 و تبسم به ثغور الاشقياء \* و البهلاء لفي فرح و سرور \*  
 و البلقاء لفي نعم و حبور \* فسوف يأتيهم نباء ما كانوا  
 يعملون \* و ترى العلم المعقود \* بيد قدرة ربك الودود \*  
 يرتفع على أعلام الشهود \* و يتموج فوق صروح الوجود



ويتشتت الغيوم \* وينكشف السحاب الماركوم \* عن نير  
 ميثاق ربك القيوم \* إشعاع ساطع يحترق حجاب  
 الضباب \* ويتشتت شمل طيور الظلام \* فالثابتون يومئذ  
 لفي حظ عظيم \* والمنزلون لفي عذاب أليم \* ويقولون  
 يا حسرة علينا بما فرطنا في عهد الله وميثاقه واتخذناه  
 سخريا \* وألقيناه على أعقابنا ناشرين أوراق الشبهات  
 متمسكين بالمتشابهات \* تاركين المحكمات التي هي  
 نصوص في الكتاب الاقدس المين \* وفصوص خاتم  
 العهد العظيم ربنا انا تبنا اليك \* وانتهينا من رقدنا  
 متوسلين بذيل عفوك لديك \* ربنا أضلنا قليلا من  
 عبادك الضعفاء واغوينا شرذمة ضعيفة من البلاء فاعف  
 عنا واصفح انك أنت الغفار \* هنالك يتحقق القول المحتوم  
 اذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ويقول الضعفاء ربنا  
 انا اطعنا ساداتنا وكبرائنا فاضلونا السبيل ﴿ع ع﴾  
 ﴿ابن عبد﴾ تأبجال باوجود اين هجوم ازهر منزلي والقاء  
 اين شبهات وتخدش اذهان جهال وتشتت شمل كلمة

الله بكلمة تعرض باحدى نمودم \* وبكمال كظم وهضم  
 وسكوت معامله نمودم \* وازهر نفسي هزار وساوس  
 شنیدم \* وصدمة شدید دیدم آه نکشیدم و فریاد  
 و فغان نمودم که مبادا کوشی خبر دار گردد که در عهد  
 و میثاق متزلزلی هست ولی این بیوشان کمان دیگر  
 نمودند برجسارت افزودند \* عاقبت بصرف افترا

برخواستند \* و باوجود ظلم و عدوان و جور

و طغیان آه و این بلند کردند که ما قتل

و شهیدیم \* و در ضیق شدید (جواد)

با آن التفاتها و ظهور خطاها و توبهها

و ظهور نفاق الان از این

عبد تظلم مینماید (فاعتبروا

یا اولی الابصار)

(ع ع)

(هو الله)

الحمد لله الذي أنشأ في عالم الكيان غيب الاكوان

حقيقة ثابتة نورانية فائضة على الامكان \* وجعل لها  
 صورة الرحمن وأبدع فيها من الكمالات الالهية \*  
 والحقائق الكونية بوضوح العيان \* وجعلها كتاباً مبدئياً  
 ناطقاً باحسن تبيان \* وأحلى وأفصح بيان \* فكانت نقطة  
 جامعة لجميع الاسرار المودعة في عالم العرفان \* ومركز الوجود  
 والوجدان \* فتفصلت وتكثرت وانبسطت وتوسعت  
 وكانت مبدأ الحروف والكلمات في اللوح المحفوظ  
 والرق المنشور \* والبهاء والسناء والتحية والثناء على الحقيقة  
 الكاملة والكينونة الشاملة \* والهوية الجامعة \* والجلوة  
 اللامعة \* والشمعة الساطعة \* والحجة الباهرة \* والنعمة  
 السابغة \* وعلى من اقتبس الانوار من مطلع الاسرار \*  
 واستفاض من مركز الآتار الكاشف للاستار \*  
 المشرق على الاقطار بهاء وتناء الى ابد الآباد وسرمد  
 الاحقاب والادهار \*

يامن نطقت ألسن الممكنات بتقديس ذاته \* ودلت  
 جميع الموجودات بتزيه صفاته وأثنت عليه كل الاشياء

باحسن بيان \* وحمده بابدع تبيان \* وهو في حقيقة  
 ذاته وهوية كينونته مستغني عن كل الاوصاف \* فلم  
 يصل اليه نعت الاسلاف \* ولا المحامد من الاخلاف  
 رب أنى للذباب الحقير الطيران الى أوج عقاب  
 الاثير \* وكيف تستطيع عناكب العقول ان تنسج  
 بلعابها في أعلى رفرف الغلي \* ولو كان مؤيداً بأشد  
 القوى \* فالذرة خاسرة عند وصفها للشمس الطالعة  
 والقطرة خائبة اذا أرادت نعت البحور الزاخرة \* هذه  
 صفة الامكان \* وتلك عزة الرحمن \* وقدس العزيز  
 المنان \* فهل من سبيل الى المحامد والنعوت \* لا وعزتك  
 يارب الملايكوت \* انك أنت المنزه المقدس المتعالي العزيز  
 الودود \* فما حيلتي ياربي \* وما سبيلي يا محبوبي \* الا ان  
 أدعوك بلساني وفؤادي \* وأرجوك ان تنظر الى الوجوه  
 الباهرة \* والنفوس الناطقة \* والحقائق الفائضة \*  
 بلحظات عين رحمتك \* وتشملهم بعواطف سلطان  
 فردانيتك وتؤيدهم على الاستقامة في أمرك والشبوت

على ميثاقك \* وتوقفهم على تبليغ آياتك وهداية من في  
بلادك \* حتى تنشر في الآفاق ما ترك وتشتهر على ممر  
الآثار اشراق مظاهرك \* انك أنت الموفق المؤيد  
الكريم العزير الودود \* وانك أنت الرب الرؤف  
الجليل المحمود

﴿ أيها السائل الجليل ﴾ قد سألت عن عدة مسائل  
معضلة وطلبت شرحها وبسطها على ما ينبغي لها وهذا  
أمر يستدعي فرصة من الاوقات \* ومهلة من النوائب  
والبليات \* وأنى لعبد البهاء مع تشتت الاحوال \*  
وعدم المجال وكثرة الغوائل \* ووفور المشاغل والشواغل \*  
لممراك لا يجد طرفة عين مهلة للراحة \* ولا فرصة  
للسكون والهدنة \* مع ذلك سنقص عليك بكلام  
موجز معجز \* وعليك بان تهتدي بالاشارة الى الحقيقة  
وهو ان نوحه آدم في سبعين ألف سنة ليست عبارة  
عن السنين المعروفة والاعوام المعدودة \* بل انما زمن  
مفروض يستوعب زمانا ممدوداً كيوم القيامة كان

منصوصاً بأنه خمسون ألف سنة ففضي بدقيقة واحدة  
 كطرفة عين بل أقل من ذلك ولكن الامور التي  
 لا تكاد تم الا في خمسين الف عام قد تمت ووقعت  
 وتحققت في آن واحد \* وهكذا نوحه نوح كانت كالنياح  
 الذي يمتد في سبعين ألف سنة \* هذا عبارة عن ذلك \*  
 ﴿ وأما ناقة الله المذكورة ﴾ في سورة النصح فهي  
 عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت بيد الاعداء فقروها  
 أي عذبوها وسلخوها بالسنة حداد \* وعاقبوها ونقموا  
 منها حتى احترق بظلمهم القواد ﴿ فدمدم عليهم ربهم  
 بذنهم ﴾ أي حرم عليهم المواهب الالهية \* وأخذم  
 وتركهم في غفلتهم وشقوتهم وحرمانهم وجهلهم الى  
 أبد الآباد \*

﴿ وأما ما ورد في زيارة سيد الشهداء ﴾ روح المقرين  
 له القداء \* وهي بمصيبتك تركت النقطة مقرها واتخذت  
 لنفسها مقاما تحت الباء ﴿ اعلم ﴾ ان النقطة مقرها عنوان  
 كتاب الانشاء \* وان النقطة تفصل بالالف والالف

تكرر في الاعداد \* فتظهر الحروفات العاليات والكلمات  
التامات وحيث ان الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو  
والفناء \* وسر الفداء \* فاقضى النقطة تدخل تحت الباء  
نحرت مغشيا عليها صعبا حزنا واسفاً على سيد الشهداء \*  
روح المقرين له الفداء فاستقر مغشيا عليها تحت الباء \*  
وأما الآية المباركة ﴿ ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية ﴾  
اعلم أن الثمانية حاملة للتسعة وهذه اشارة الى ان عدد الاسم  
الاعظم المقدس تسعة \* لانها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها  
﴿ وأما ما نزل في سورة الحج ﴾ ان الله فرض على الطائف  
أن يستمع نداء الحق حين طوافه واذا لم يستمع يكرر  
الطواف حتى يستمع النداء \* فالمراد من النداء نداء الرحمن  
في وادي اليمين \* من قلب الانسان \* وهذا هو البقعة  
المباركة التي يرتفع منها النداء \* ويسمعها أذن واعية  
صاغية ومحرم عن الاستماع القلوب القاسية \*  
﴿ وأما الرعد والبرق ﴾ فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين  
عظيمتين السلبية والايجابية أي القوة الجاذبة \* والقوة

الدافمة \* فمتى اجتمعت هاتان القوتان يبرق البرق ويحرق  
الهواء \* ويخلو الفضاء \* ثم يرجع الهواء لمحل الخلاء \*  
ويحصل منه تموج في الهواء \* فيتأثر من تموج الهواء  
عصب الصماخ فيكون هو الرعد \* هذا بيان موجز معجب  
مقنع مشبع لمن يدرك المعاني مع ايجاز الالفاظ  
﴿ وعليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ باك يزدانا ﴾ بينائي وشنوا ومقتدرى وتوانا صيت نبأ  
عظيم در جميع اقاليم منتشر \* وپرتو شمس حقيقت در كل  
آفاق ساطع و باهر \* ياران در نهايت روح وريحان  
ودوستان منجذب روى آن مه تابان \* زبانها بذكورت  
همدم وقلوب بنفحات قدست مستبشرد مبدم \* رويها  
همه سوى تو \* ودلها اسير كوى تو \* وجكرها تشنه  
جوى تو \* ندای اسم اعظمت زلزله در آفاق انداخته  
وقوت كلمه ائمت علم بر شرق و غرب افراخته \* مقبلان



کل در نهایت تبطل و ایهال \* و مؤمنان در کمال تضرع  
 بملکوت جمال \* پروردکارا کل را تأیید فرما و توفیق  
 عطا کن تا سبب آسایش جهان افرینش کردند \* و شرق  
 و غرب را آرایش بخشند \* سبب الفت و اتحاد عالم  
 کردند \* و خادم نوع بشر شوند \* جمیع اُمم را بجان  
 و دل دوست حقیقی کردند \* و کافه اُدیان را در نهایت  
 روح و ریحان یار روحانی شوند \* ظلمات بیکانگی  
 محو کنند و آواز بیکانگی در جهان منتشر فرمایند \*  
 خداوند اکل را در پناه خویش پناه ده و بالطف پدپایان  
 شادمان و کامران فرما \* توئی مقتدر و توانا \* و توئی  
 بیننده و شنوا \*

﴿ ائی یاران حقیقی ﴾ عبدالبهاء شب و روز زیاد دوستان  
 پردازد و دمبدم راز آنان گوید \* و روی مبارکشان جوید  
 از پرورد کار عالمیان امیدوارم که کل با آنچه باید و شاید  
 مؤید کردند \* و با اتباع شریعت الله تمامها موفق شوند  
 ﴿ ائی یاران الهی ﴾ از قرار مسوع در بعضی بلاد پنجم

جمادی الاول را عید ولادت بجهت این عبد گرفته اند  
 هر چند آنان را جزیت خیر نه \* و مقصودشان باین  
 واسطه اعلاء کلمة الله است و ذکر حق در بین خلق \*  
 اما بنص شریعت الهیه و امر مبرم بنجم جمادی الاول  
 روز مبعث حضرت اعلیٰ روحی له الفداست \*  
 ﴿ لهذا ﴾ باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیر آفاق  
 آئین گیرند و آرایش نمایند \* و سرور و شادمانی کنند  
 و یکدیگر را بمژده آسمانی بشارت دهند \* زیرا آن ذات  
 مقدس مبشر اسم اعظم بود \* پس جز ذکر بعثت  
 حضرت اعلیٰ روحی له الفدا در آن روز یعنی یوم بنجم  
 جمادی الاول جایز نه \* زیرا این نص قاطع شریعت  
 الهیه است ﴿ اما ولادت این عبد ﴾ در آن یوم واقع گشته  
 این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد  
 ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلیٰ  
 دانست \* و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت \*  
 و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت

﴿ هذا هو الحق ﴾ زهار زهار از آنچه ذکر شد تجاوز  
 نکرد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب  
 ﴿عبدالبهاء شود﴾ من از الطاف پدایان حضرت پروردگار  
 امید وارم که ابرار موفق بعمل شریعت الله گردند  
 و سرموئی تجاوز نمایند \* و این نامه را در جمیع بلاد منتشر  
 نمایند \* تا کل مطلع بحقیقت حال شوند و بموجب  
 آن عمل کنند ﴿ وعلیکم التحیة والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ اے ناشر نجات الله ﴾ نامه بلیغ سبب سرور  
 گردید \* مضمون دلالت بران مینماید که شخص  
 محترم را منتظر و رودید \* بسیار موافق و همیشه در فکر  
 هدایت نفوس مهمه باشید \* زیرا چون یکنفر از آنان  
 زنده گردد \* سبب هدایت هزار نفس شود \*  
 و بسهولت روح حقیقت در عروق و شریان جم غفیری  
 سرایت نماید \* از لطافت و صفای قلوب احمای بی

مرقوم نموده بودید \* فی الحقیقه سینه آینه ملا  
 اعلی است \* و دلها منجذب ملکوت ابهی \* من نیز نهایت  
 رضا از احوای آنولا دارم \*

سؤال از مقصود آفرینش نموده بودی \* بدانکه خلقت  
 بر دو قسم است \* خلق جسمانی \* و خلق روحانی \* زیرا  
 در عالم ایجاد جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است  
 و این وجود مایه تحقق به الاشیاء است \* نه دخولی و نه خروجی  
 و نه حلولی و نه نزولی مقدس از قیاس و تکلیف است \*  
 و منزله از مثل و تصور \* آنچه هست اینست که تحقق  
 اشیا با آن است \* جز این تعبیر هر بیان زیان است \* و هر  
 عبارت موجب خسران \* اما حضرات عرفا را تصور  
 چنان که این وجود بمنزله بحر است و جمیع کائنات  
 بمنزله امواج \* این تشبیه و تعبیر ابر است \* زیرا چون  
 بحقیقت نسکری لازم آید که قدیم تنزل بعالم حدود  
 نماید \* و غنی مطلق مثل بهیکل فقر نماید و وجود بحت  
 حقیقت عدم باراید \* و نورانیت الهیه بصورت ظلمات

کونیه درآید \* خلاصه در نزد آنان وجود محصور  
 در حق است و خلق و لا ثالث لهما \* باطنه حق و ظاهره  
 خلق حقیقت بحر است و صورت موج \* و اما در نزد  
 انبیائست چنان بلکه بدلیل و براهین عالم ثالث اثبات  
 نمودند ﴿ عالم حق عالم امر عالم خلق ﴾ اما حق منقطع  
 وجدانست که هیچ تعبیر نیاید \* چه که منزّه و مقدس  
 از جمیع اوصاف و نعوت است نه نامی و نه نشانی  
 ﴿ السبیل مسدود و الطالب مردود ﴾ دلیله آیات و وجوده  
 اثباته \* و عالم امر مقام مشیت اولیه که آن حقیقت  
 کلیه است \* که منحل بصور نامتناهی است آن بحر  
 مشیت است که عالم امر است \* پس کائنات من حیث  
 الوجود بحق محقق گشته اند \* ای بایجاده ﴿ اذا اراد  
 شیئا ان یقول له کن فیکون ﴾ و اما خلقت روحانی  
 که مقام خالق جدید است آن هدایت کبری است \*  
 و حیات ابدیه و تعینات کلیه \* و اقتباس کمالات جامعه  
 رحمانیه \* و ترقی در جمیع مراتب موهبت انسانیه \*

این خلقت و وجود بظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه  
 تحقق یابد ﴿ افعینا بالخلق الاول بل هم فی خلق من لبس  
 جدید ﴾ ﴿ ائمن کان میتاً فأحیناه وجعلنا له نوراً یمشی به  
 فی الناس کمن کان فی الظلمات ﴾ و همچنین در انجیل  
 جلیل میفرماید \* المولود من الجسد فهو جسد \* و المولود  
 من الروح هو الروح \* از این بیان حقیقت مسائل  
 خویش را ادراک فرما \*

و بدان قیام اشیا قیام صدور است نه قیام ظهور \* نه قیام  
 حلولی و نه قیام حصولی \* پس مقصود از عالم تکوین  
 تحقق اشیا بفیض وجود است و اَسْمَاء و صفات الهیه  
 مستدعی آن \* و مقصود از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی  
 الهی و خلق جدید \* و ولایت ثانویه رقی در مراتب

کلمات رحمانی \* و تربیت حقائق

انسانی و اشراق انوار الهی است

﴿ وعلیک البهاء الابهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي منادي بجان ﴾ نامه مفصل شمار سید و مذاکرات  
 و مکالمات که با آن شخص محترم نموده بودید معلوم  
 کردید شما آن شخص را مکتوم بدارید \* ابد اشهرت  
 بدهید چنین نفوس را باید حفظ و صیانت نمود \*  
 زیرا شهرت سبب خوف و خشیت گردد \* شما فکر  
 و ذکر تا را الآن در آن شخص و اتباع او با کمال وقار  
 و علویت حصر ننماید و بحکمت تمام روش و سلوک  
 کنید \* و کأس سلسبیل را در مقابل عطش شدید بدهید  
 ﴿ أما قضیه ﴾ اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ئی از این  
 تعالیم الهی موجود \* آن تعالیم در زمان خود  
 ترویج گشت و تأثیر نمود \* حال در دست ملل مانند آیت  
 منسوخ میباید \* بهیچوجه حکمی ندارد \* ملاحظه  
 در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای انحضرت  
 عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کنید که بکلی از وصایا  
 و نصائح الهی در قرآن بخیرند لفظی خوانند \* اما از معنی

بوئی نبرند \* و همچنین حال هر چند طوائف و ملل  
 ساثره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل  
 بر صلح و سلام باشد \* یاد لالت بر حسن رفتار کند ابد  
 حکمی ندارد گفتگوی محض است \* ولکن وصایا  
 و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب \* ثابت در نفوس است  
 آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش  
 لامع است \* مثلاً ملك مقتدر امری بر زبان راند فوراً  
 مجری و معمول گردد \* و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود  
 آن کلمه امر روز بعینه اگر شخص مجهول بگوید و بکمال  
 قوت بر زبان راند \* ابد تأثیری ندهد و ثمری حاصل  
 نکردد \* نفوذ کلمه مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار  
 اوست \* ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او  
 بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ﴿ هل یستوی  
 الذین یعلمون والذین لا یعلمون ﴾ باری شما نظر باین  
 بیان نمائید ﴿ حتی أجعل أورادی و اذکاری کلها ورداً  
 واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً ﴾ و زدهر عاقلی



واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است  
 و مرض مزمن و شدید \* لابد باید که طیبی حاذق  
 علاج نماید \* هر چند طیبیان از پیش آمدند و این بیمار را  
 علاج و ترتیبی دادند \* ولی هر زمانی را حکمی  
 و هر مرضی را دوائی \* در آیام سلف مرض نوعی  
 دیگر بود \* و حال نوع دیگر باید بنظر حقیقت  
 ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را بچه  
 معالجه توان نمود \* البته باید متابعت طیب حاذق کرد  
 که آثار حذاقت و مهارت او واضح و مشهود است  
 و تجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع  
 امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق  
 اتحاد و اتفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است  
 و تعالیم بهاء الله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت  
 نفوذ \* چنانکه ملاحظه مینمائید که الان بسیار واقع  
 که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوعه و قبائل  
 متنافره جمیعا محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت

والفت ویکانکی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم یک  
 جسم و یکجان دارند \* دیگر چه امریست در عالم  
 که باین قوت علم و وحدت عالم انسانی را در قطب امکان  
 بلند نموده یا نماید \* باندک تفکر معلوم گردد \* باری  
 امید وارم که شخص محترم اول پرستار این مریض  
 علیل گردند \* و آنچه طیب حاذق الهی علاج فوری  
 فرموده و در یاق اعظم نامیده باین بیمار  
 بنوشانند و معالجه فرمایند

﴿ وعلیک البهاء الابهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای بنده حق ﴾ آنچه مرقوم نمودی معلوم گردید  
 دلیل جلیل برتذکر و تنبیه در امر حضرت رحمن  
 و رحیم بود از خدا خواهم که آنا فانا در مراتب عشق  
 و محبت الهیه و انجذابات وجدانیه و مسنوحات رحمانیه  
 ترقی نمائی و یار و اغیار را غمخوار و مهربان باشی \* در انجیل

مذکور که شخصی حضرت مسیح را ( ای استاد  
 نیکوکار ) خطاب نمود \* حضرت فرمودند چرا  
 مرا نیکوکار خطاب نمودی \* نیکوکاری است و آن  
 خداوند است \* لهذا ( عبدالله ) تاواند دیده خطایش  
 خواهد و ستر نماید \* زیرا پیش از کل خود را کنه  
 کار بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار \* لهذا  
 چون بقصور خویش مشغول بخطیئات دیگران پردازد  
 و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعا می  
 فضل و احسان \*

( اگر چنانچه ) از نفسی رسوری حاصل و من بمر بانی  
 با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون  
 بقصور خود معترف و بحال خود ملتفت تعرض بدیگری  
 نمایم \* در انجیل مذکور است که ضعیفه زانیه بحضور  
 حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد \* حاضرین گفتند  
 چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحق حد  
 شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این

زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند  
 کنه کار یافتند \* لهذا هر يك بطرفی فرار نمودند \*  
 حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد \*  
 والا کار مشکل است \* در قرآن میفرماید (ولو کنت  
 فظاً غلیظ القلب لا انفصوا من حولک) ولی نفوس  
 باید که منصف باشند \* باوجود اعتساف اگر مظهر  
 الطاف کردند سبب تنبه و تذکر گردد \* و اما قصور  
 من در حق اشخاص دیگر که مهر پرورند و ثابت  
 و مستقیم \* من همواره بعجز و تقصیر مقرر و معترفم \* و البته  
 یاران الهی نیز معاف میدارند \* و از ایشان هر وقت  
 نامه رسید بقدر امکان جوابی ارسال شد \* و علی  
 الخصوص نامه نکاری دخلی بآن محبت صافیة روحانیة  
 رحمانیه ندارد \* چه بسیار نفوسی هستند که در آیام مبارک  
 مورد الطاف شدند \* و ألواح مفصل شتی داشتند \*  
 لکن در این یوم چنان لغزیدند که وصایای الهیه را  
 نشنیدند \* و از آنچه در ألواح خود نازل چشم پوشیدند

ونفوسى اليوم قائم بر خدمت امرند و ثابت و ثابت و ثابت  
و حال آنکه در آیام مبارک بخطایى مخاطب نکشتند  
﴿ ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم ﴾  
أصل أمر و حقیقت قرینت نبوت بر دین  
الله است \* و خدمت امر الله \* و عبودیت در گاه  
أحدیت \* این لازم ﴿ و عليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي طیر آشیان محبت الله ﴾ آواز راز که از خنجر عشق  
الهی ظاهر و صادر بسمع طیور حدائق اشتیاق و اصل  
و در قلوب این طیور شکور روح و ریحان حاصل کشت  
هر نسیمی که از اقلیم انجذاب برخیزد جان دوستان  
الهی را مسرور نماید \* و قلوب معمور و عقول را مست  
و مغمور کند \* نفخه کلزار جسمانی جسمانیان را فرح بی  
اندازه بخشد \* و افسردگان را روح تازه مبدول دارد \*  
ظلمت قلوب بزداید \* و از کسالت وجود برهاند \* دیگر

واضح است که نسائم روحانی که از کاشن قلوب رحمانی  
 وکلزار عشق الهی وزد \* چه تأثیری نماید این است  
 که میفرماید \* انی أجد رائحة الرحمن من جانب اليمين  
 این بمن قلوب روحانیان است و این عدن وجدان  
 اشراقیان \* پس أي مرغ سحر وقت نغمه و آواز است  
 و أي جوهر فقر زمان عجز و نیاز \* در این شاخسار  
 گلستان معنوی آغاز نغمه و آهنگی کن  
 و مدهوشان صبحگاهی را بیدار کن

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي خویشان و پیوندان هوشمند ﴾ حضرت کیخسرو  
 خسروی فرمود \* و وفاروری نمود \* و سروری کرد  
 و بزرگواری نمود \* بانچه تعالیم جمال مبارک است \*  
 و نصائح و وصایای اسم اعظم بتمامه قیام کرد \*  
 فی الحقیقه جانش را فدای اسپرک نمود \* و جسمش را  
 قربان دوستان فرمود \* آن نفس طیب طاهر بملکوت

باهر عروج فرمود وان جان پاك از فراز افلاك  
 در گذشت \* و در جهان جاويد تانك كرديد \* ياران  
 و خويشان او بايد سرفرازي نمايند \* و مفتخر و متباهي  
 كردند \* بدرگاه احديت شكرانه كنند كه چنين نفس  
 مباركي از ايشان در راه حق پریشان شد و فدا و قربان كرديد  
 ﴿أي كی خسرو﴾ خسرو و دو جهاني و شهر يار جهان  
 جاودان \* چه قدر عزيز بودي كه مشام مرا مشكيز  
 كردي \* و مانند ذهب ابريز در بوته امتحان رخ  
 بر افروختي و شوري انكيختي و نزد محبت باختي \*  
 و كاري ساختي \* و از اين جهان تنك و تاريك بعالم نوراني  
 ناختي \* خوشحال تو خوشحال تو \*  
 ﴿عبدالها﴾ اميدوار است كه او نيز موفق بيروي تو  
 كردد \* و جان را چنين در محبت ياران بازد \*  
 ﴿أي خداوند بمانند﴾ اين يار عزيز را بيرو  
 و تاركش را بافسر عطا زينت و زيور بخش \* ديهم جهانباني  
 جهان جاوداني ده \* و اكليل موهبت آسماني بر سر گذار

مشتاق دیدار بود در محفل تجلی راه ده \* و آرزوی  
 مشاهده مینمود \* پر تو لقا مبدول فرما \* پروانه مشتاق بود  
 بشمع جمال نزدیک فرما \* بلبل پراحتراق بود \* بوصل  
 کل فائز کن \* یارانش را یآوری فرما و صبر و قرار بخش  
 و تحمل و اصطبار عنایت کن \* تادر فرقتش از حرقت  
 نجات یابند و از حرمان و هجرانش تسلی قلب  
 حاصل کنند \* توئی مقتدر \* توئی عزیز  
 توئی معین \* توئی توانا \* وانک انت

علی کل شیء قدير ﴿

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای یاران عبدالبهاء ﴾ بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز  
 علم و دانش نفوسی در اینجا تربیت شدند که فی الحقیقه  
 سبب نشر معارف و علوم و فنون در عالم اسلامی گشتند  
 مشاهیر قدمای فضیلتی اسلام در بخارا تحصیل نمودند  
 ولی بکلی آن بساط بر چیده شد \* و علم و عرفان محصور



در مقدمات وفقه گردید \*

﴿ حال أحبای الهی بانجا سفر نموده ﴾ وان شاء الله لانه  
 و آشیانه خواهند نمود و سبب ترقی نفوس در انصفحات  
 خواهند کشت \* حال لائق و سزاوارست که الفت  
 و التیام نمایند \* و در مقام محو و فنا استقرار جویند \*  
 یعنی بکلی خویش را فراموش کنند و بایکانه و خویش  
 بنهایت صداقت و امانت رفتار کنند \* حتی دشمنان را  
 دوست شمرند و غافلان را متذکر دانند \* و یخبران را  
 با خبر نامند \* و کوران را اینا شمرند \* و مردگان را زنده  
 دانند \* و اهریمنان را فرشته انکارند \* یعنی بایکانه  
 و دشمن خونخوار چنان رفتار نمایند که با آشنا و دوست  
 وفادار معامله نمایند \*

﴿ ای أحبای الهی ﴾ از رانحه تعصب جاهلانه و عداوت  
 و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیه که تمام  
 مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی  
 از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات

تجرد یابد • و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه  
 پاک و مقدس کنید • تابع عالم انسانی یعنی عموم بشر  
 مهربان حقیقی نگردید • و بهر نفسی از هر ملت  
 و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی  
 گری نداشتن باشید • بلکه در نهایت شفقت و دوستی  
 باشید شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی از این  
 غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عدوات  
 عامیانه پاک و مقدس گردد • روز بروز سبب الفت  
 و محبت در میان جمیع ملل شوید و ابداء امور حکومت  
 و سیاست مداخله و تکلم نمائید • زیرا شمارا خدا  
 بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح

اخلاق و نورانیت و روحانیت

عالم انسانی خلق فرموده •

این است وظیفه شما

(وعلیکم التحیه و الثناء)

(ع ع)

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای دو منادی امر الله ﴾ جناب میرزا محمود زر قانی را بعد از چند سال اجازه طواف مطاف ملا اعلی دادیم حال شما باید با طائفه (بر هم و سماج) در کلکته و اطراف ملاقات نمائید و تقوئی ملکوتی قلوب آنان را منجذب نمائید \* زیرا این طائفه بحیال خود مقرر بجمع انبیاء هستند حتی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقائد و تعالیم این امر مبارک اس اساس مذهب ماست \* باری در مجامع عمومی آنان نطقی بنمائید و بشارت بظهور نبأ عظیم بدهید طائفه در هندوستان (تویافی) هستند که در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج در بیت محفل تشکیل نمودند و خود را واقف بملک روح میدانند و مشربشان وحدة الوجود است \* با آن طائفه پیامیزید و بنهایت انجذاب بشارت کبری دهید \* این دو طائفه در هندوستان مستعدند زود منجذب گردند

﴿ وعلیکم التحية والثناء ﴾ ﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أي منادي ميثاق ﴾ فیض نامتناهی نیر آفاق در این  
ایام از جمیع اقطار چنان درخشیده • و نورانیت بخشیده  
که ظلمات انکار و استکبار مانند ابرمتابعا در تحلیل  
و محویت و فناست \* حضرت جبرئیل در فلك ائیر کوس  
جلیل یا بهاء الابهی میگوید • و سروش پر هوش در عالم  
بالا نعره یاری الاعلی میزند \* چنان این بانگ و آهنگ ذرات  
امکان را بحرکت آورده که اگر بیدیده بصیرت نظر کرد  
کل اشیا در وجد و طربند و جمیع کائنات در شوق و وله •  
لذا باید منادی ميثاق صور عهد را بدست گرفته و بالخان  
بدیع روح عبودیت جمال اُبهی بانفس بدمد \* پس عزم را  
جزم نما و در هر خطه و دیار عبور و مرور کن •  
و نفخه صور بدم \* این است سزاوار اهل وفا که بعد از  
صعود جمال اُبهی روحی لاجبائه الفداء دقیقه ثی آرام  
نگیرند بخدمت آستانش پردازند • و در نشر نفعاتش  
کوشند ﴿ وعلیک البهاء الابهی ﴾ ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿أي سلاله حضرت ابراهیم خلیل﴾ نامه شمار سید روای  
 شما بسیار مبارک بود \* زیرا آب صافی و ماهی در عالم  
 روای بسیار مبارک است \* ماء صافی ﴿ وجعلنا من الماء  
 كل شیء حی ﴾ که سبب حیات کائنات است و گویند  
 ماهی در عالم روای مراد است \* خطایکه از آن آب صافی  
 شنیدی آن خطاب روحانی بود \* والحمد لله در عالم عیان  
 تحقق یافت \* لسان بشکرانه حضرت پروردکار باز کن  
 که چنین عنایتی مبذول داشت و سراج هدایت در قلب  
 بر افروخت و امیدوارم که سبب هدایت دیگران گردی  
 (أما قضیه أبو البشر) حضرت آدم که در کتب  
 مقدسه مذکور تاویل دارد و تفسیر خواهد \* مقصد  
 از ایجاد خلقت روحانیست و وجود رحمانی والا اگر  
 اندک ملاحظه می شود اطلاق نیز ادراک کنند که این  
 کون نامتناهی \* جهان هستی این وجود بی پایان \* این  
 دستگاه عظیم \* این کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله

نیست بسیار پیش از این است \* چنانکه بدلائل  
 و براهین قاطعه عقلیه و اکتشافیه بر اهل معارف و علوم  
 در این عصر نورانی معلوم گردید \* ایوم آثار سے  
 اکتشاف یافته که ثابت و محقق است که ده هزار سال  
 پیش بوده \* از علم طبقات ارض این سر مکتوم مفهوم  
 میگردد \* که عمر عالم پیش از تصور بشر است حتی  
 لا زال بجمیع اسماء و صفات متصف و آنچه از لوازم این  
 اسماء و صفات است لم یزل بوده و خواهد بود خالق را  
 مخلوق باید و رازق را مرزوق شایند \* پادشاه را کشور  
 و لشکر و چتر و علم و حیل و حشم لازم \* و مشروط این  
 سلطنت الهی سلطنت ابدی است \* بسیار قدیم است  
 در هیچ زمان معزول نبوده \* زیرا پادشاه بی کشور  
 و لشکر شخص مهملی است \* و غنی مطلق را اگر  
 کیسه تهی بود بی بر و ثمر چون سرو سهی دان  
 (و اما سینه بند حضرت هارون) که عبارت از دوازده  
 سنک بود \* آنسکها دوازده سبت بود که سینه بند

حضرت هارون بود \*

﴿ وأما قضية نشئه أخروي ﴾ یعنی صعود انسان بافق  
 اعلی و یاهبوط بدرکات سفلی کیفیتی است که در این  
 دنیا تعبیر آن جزیه تشبیه ممکن نه \* زیرا ادراکات  
 انسانی برد و نوع است \* یکی محسوس است و دیگری  
 معقول \* حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است  
 اما ادراکات معقوله را صور خارجه منقود \* لهذا انسان  
 باید آن حقائق معقوله را در قالب صور محسوسه افراغ  
 نماید و بیان کند \* این کائنات خارجه را که وجود  
 عینی دارند و حقائق محسوسه اند بیان در عالم حس توان  
 نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا و دشت و دریا \*  
 و موجودات ساثره \* زیرا حقائق معقوله نظیر عقل و نفس  
 و حب و حزن و سرور و حواس خمسۀ باطنه \* اگر بیان  
 از خواهی ناچار بر آبی که بصور محسوسه افراغ نموده  
 بیان کنی \* مثلاً حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است  
 به تنگی تعبیر نمائی \* کوئی که دلتنگ شدم و حال

انکه دل برحالت اصلی است \* نه تنگی یابد \*  
 و نه کشایش جوید \* ولی حزن و اندوه کیفیتی است  
 روحانی چون از بیان خواهی مجبوری که تشبیه  
 بمحسوسات نمائی و بیان کنی \* و همچنین کوئی دل  
 خرم با اوست یعنی وسیع و حال انکه دل برحالت  
 اولی است \* لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات  
 معنویه آخر ویرا بیان نمودند بصور محسوسات تشبیه  
 کردند \* و حور و قصور و کأس مزاجها کافور  
 تعبیر نمودند مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی  
 کیفیتی است روحانیه که فی الحقیقه بعبارت نیاید \*  
 ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود \* تا سامع منتبه  
 گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سامیه  
 نفوس مؤمنه را محقق است به چنین درکات سافله  
 نفوس منکره را مقدر

﴿وَأَمَّا الشَّقِي شَقِي فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ  
 أُمِّهِ﴾ این بالنسبه بعلم الهیست \* زیرا در علم الهی پیش



و پس و اول و آخر نیست حقیقت هر شیء علی ما هو  
 علیه بجمیع انتقالات معلوم و مشهود چنانکه باغبان  
 حقیقت انمار را در بطن اشجار میداند که کدام  
 تلخ است و کدام شیرین \* و لکن این علم سبب تحقق  
 آن نیست \* اگر شما کشف نمائید و واقف گردید  
 که این شجر را چنان ثمری آیا علم شما سبب  
 وجود آن میگردد \* نهایت آنست که کمال

علمی محیط بر حقائق اشیا است

و از الطاف بی پایان حضرت

﴿ یفعل ما یرید و یحکم ما یشاء ﴾

استدعا مینمایم که مظهر

﴿ العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء ﴾

گردی ﴿ وعلیک

البهاء الا بهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو القيوم الابهي ﴾

واشوقى يا الهى الى باهى جمالك وضاحى وجهك وشهى  
وصالك وظماً قلبى لمعين عنايتك ونمير موهبتك  
وسلسبيل رحمتك ﴿ الهى الهى ﴾ لا تخينى لان نيران  
الحرمان اضطربت بين أضالعى وأحشائى ﴿ الهى الهى ﴾  
لا تحرمنى لان حسرات الهجران اشتدت فى قلبى  
وفؤادى ﴿ الهى الهى ﴾ يسرلى منأى \* وسهللى أمرى  
واشرح صدرى \* ونور بصرى بمشاهدة آيات مواهبك  
الشائعة فى ملكوت توحيدك \* الذائعة فى جبروت  
تفريدك \* وفرج كربى بسطوع أنوار بشارات عظمى \*  
واشارات تهز لها أوراق سدرة المنتهى \* ومنها أن يمر على  
نسيم من حديقة فؤاد ورقة نبتت من دوحه وحدانيتك  
يهز به قلبى وينعش به روحى \* ويفرح به فؤادى لان  
تلك الورقة البديعة تعرضت لنفحاتك \* واهتزت من  
جذبالك وخضلت وانضرت وراقت من فيض بيانك  
وآمنت بك وبآياتك واشتعلت بنار محبتك \* وقامت

على خدمتك وصدقت بكلمتك واختصت بعنايتك  
يوم خروج جمالك من سجن الطاء \* ثم بعد ذلك ابتلت  
بفراقك وأفتنت في هجرانك \* واحاطتها الاغصير من  
كل الجهات \* واشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء  
وهبت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت  
من شدائد الافتتان \* أي رب ارجعها الى سدره  
رحمايتك ودوحة فردايتك \* واجعلها ريانة

بمياه الجود وخضلة ومخضرة بحقيقة

السجود \* انك أنت الرحيم

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

الحمد لله الذي أظهر من أفق العالم \* النير الاعظم  
وأشرق وأبرق وسطع ولاح على آفاق الأمم \* وكشف  
الظلام الحالك \* وشق غاشية الليل الاليل بشعاع  
ساطع وبهاء لامع ينتشر في مطالع القدم \* ورفع السحاب  
وأنى السماء بماء منهمر وفيض مستمر \* فهطلت الغيوث

على التلول \* والرّبي وكشفت السيول عن الطلول في وادي  
 المقدس طوى \* ومرت الرياح اللواقح في البقعة المباركة  
 الارض المقدسة طور سيداء \* وتنفس نسيم الاسحار \*  
 وتبلج تباشير الصباح \* وتشمع أنوار الفلاح \* وتلاّأ  
 الفريدة الغراء اليتيمة العصماء بضياء النجاح \* وتقابلت  
 حقائق الممكنات وكينونات الموجودات \* واستعدت  
 أراضي القابليات وتهيات أشجار الهويات \* فالحقائق  
 الصافية اللطيفة استضأت من تلك الانوار الساطعة  
 والاشراقات اللامعة مادامت متقابلة لتلك الشمس  
 الطائفة \* وأما الكينونات المكدره حرمت من ذلك  
 الفيض الجليل \* والعطاء الجزيل \* والنور المين \* والمرايا  
 المتصدئة احتجبت من اشراق ذلك الكوكب العظيم  
 والمجلى القديم \* ثم البلد الطيب أخرج نباته باذن ربه  
 من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال \* وأما الذي  
 خبت ما أخرج الا نكد الانكار ونبت الاستكبار  
 ثم الاشجار المباركة اخضرت وأورقت وأزهرت

وتأنتت بثمار العرفان \* وأما الاشجار الخيثة  
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار \*  
والصلاة والتكبير والبهاء على النقطة  
الوحدانية الظاهرة بالصفة الرحمانية

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

قال الله تعالى في القرآن المبين والذكر الحكيم ﴿ اذا  
الشمس كورت واذا النجوم انكدرت ﴾ ﴿ يا أيها الورقة  
الحائرة ﴾ اعلمى بان الشمس هي الكوكب الساطع  
الفجر والباهر الشعاع أشهر النجوم وأعظم الكواكب  
في عالمها \* فبظهور القيامة الكبرى والطامة العظمى  
وقيام الساعة الامر الادهي تكور الشمس وتنتثر  
النجوم وينشق القمر وهذا سر من أسرار الحشر المستمر  
والرمز المستتر عن بصر كل ذي نظر \* والكاشف له  
ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر \* فاذا قامت القيامة  
وأنت الساعة وجاءت الطامة وزلزلت الارض زلزالها

وانفطرت السماء باطباقها ونسفت الجبال وانفجرت  
الاشجار وسجرت البحور وحشرت الوحوش ونصب  
الميزان وتسعرت النيران \* وأزلقت الجنان \* وامتد  
الصراط \* وتكملت الاشراف \* فهل لمعترض ان يعترض لم  
كورت الشمس وخسفت البدور \* أو طمست النجوم  
وتتابعت الرجوم \* لا فوري القيوم \* انه شرط واضح  
معلوم \* لا ينكره الا كل جهول عنود \* مقتاظ مردود  
والذي من أهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول  
من شروط الساعة وقيامها تكور الشمس وانشقاق القمر  
وانطماس النجم لانه أمر منصوص كالبنيان المرصوص  
واذا كانت الحقيقة والماهية غير الوجود وليست عين  
الوجود \* فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد  
من الغير \* اولانه غير الماهية فالجزم اذا كان غير النور  
يجوز انفكاك النور عنه \* وأما اذا كان الجرم عين النور  
لا يجوز الانفكاك ( والله المثل الاعلى ) فان النيرات على  
ثلاثة أقسام \* منها ما هو نوره . مستفاد من الغير كالنجوم

السيارة حول الشمس \* ومنها ما هو نوره غير جسمه  
وجرمه غير نوره ولكن الجرم مقتضى لذلك ومستلزم له  
وحيث طورق بينهما الغيرية يتصور الانفكاك عن النور  
كالشمس والنجوم الدرهره \* ومنها نفس النور فلا  
يتصور انفكاك الشيء عن نفسه ﴿ الله نور السموات  
والارض ﴾ فالشمس والقمر والنجوم والسراج كلها  
يطلق عليها اسم النور \* وكل موجود وماهية وجوده  
مستفاد من الغير أو وجوده غير ماهيته وماهيته غير  
وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه \* وأما نفس الوجود  
فلا يتصور انفكاكه عن نفسه \* وهذا أمر واضح  
مشهود \* لا يحتاج الى البيان \* ويفنيك عن البيان الشهود  
والعيان \* سبحان ربي الرحمن عن كل نعت وصفة  
وتصور في حيز الامكان \* وانك أنت يا أيها الورقة  
لتعلمين حق العلم \* ان جميع الشمس كانت كاسفة عند  
اشراق نور من أنوار ربك \* وان الالسنه كانت كلية  
عن النطق في محضر مولاك \* وان الوجوه كانت

خاضعة خاشعة والاعناق منكسرة عند تجلي آثار سيدك  
الذي رباك \* فسحقاً للذين حجبوك وحالوا بينك وبين  
محبوبك الخنون \* وسعوا ايلاً ونهاراً حتى  
يقطعوك ويسقطوك عن الدوحة الرحمانية  
والسدرة الفردانية \* واسئلى الله ان  
يرجعك الى الشجرة المباركة

﴿ع ع﴾

﴿هو المشرق عن أفق التقديس﴾

قد أشرقت الانوار والقوم في عمه عظيم \* قد ظهرت  
الاسرار والناس في دهش قديم \* قد ارتفع النداء  
والورى في صمم شديد \* قد هتكت الاستار والاشرار  
في حجاب غليظ \* ونفحت النفحات والمذكوم محروم  
من هذا المشموم اللطيف \* فيأسفا من سكرات يتبعها  
حسرات \* وتلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات في  
قلب المليم بما احتجب عن النور المبين \* واتبع كل  
فاجر أثيم \* واقتفى كل غافل زنيم \* وألقى في غياهب



الجحيم كمعظم رميم \* وأما المخلصون لفي بشر عظيم ونعيم  
 مقيم ومقام كريم \* فازين بالحق المبين \* مستبشرين  
 ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء  
 الملكوت وضياء اللاهوت \* لعمر الله ان هذا هو  
 الفضل الجليل والوهب الجميل \* فياعطشي لذلك الكوثر  
 والسلسيل \* وياولهي لمشاهدة ذلك الوجه البسيم \*  
 والشعاع الساطع المنير ( فيا أيتها الورقة المبتلية ) بفرقة  
 الشجرة الرحمانية دعى أوهام كل وهام حميم \* هائم في  
 تيه الخذلان \* تائه في تيه الهوان \* أكمة أصم كجلمود  
 صخر ثقيل \* وتعرضي لنفحات الله \* واهتزي بنسمات  
 الله في كل آن وحين \* واسبشري ببشارات ربك  
 الكريم \* وانزعي هذا الثياب الريث  
 والبسي القميص الجديد \* فتضوع منه  
 رائحة قميص يوسف البهاء \* ويرتد كل  
 ضرير بصيراً من الجود الجديد

( یاعتمی الخنونه ) قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما  
 و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما \* چشم بینا باید  
 و گوش شنوا شاید \* تأیید ملکوت ابهی واجب \* و تلقین  
 ملاً اعلی لازم \* ملاحظه فرماید که حجاب رقیقی  
 بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید \* و پنبه خفینی  
 سمع را از نغمات جان پرور محروم کند \* صداعی عقل را  
 از ادراک معانی کلیه بازدارد \* و فقای هوش را  
 از احساس آثار جلیله غافل کند \* رطوبتی در دماغ  
 مذکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره از سم  
 نقیع مسموم را معدوم کند \* پس ملاحظه فرما  
 که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار \* و جمال حقیقت را  
 حجابات پیشمار \* حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد  
 چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم  
 نقابست \* و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب ( محجبه خلع  
 العذار نقابها ) چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس  
 حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت

بزرگواریش کوشزد اهل خاور و باختر گشته \* در جمیع  
 مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است \*  
 و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن \* با وجود این  
 اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان  
 مستغرق \* با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه  
 ایران بود \* و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران (فيا حصرة  
 على الغافلین من هذا الفضل العظيم) اغیار هوشیار گشتند  
 و یاران بخواب تنافل گرفتار \* باید اهل آن اقلیم با قلب  
 سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان  
 آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان  
 در جهان یزدان محشور کردند \* و کف زنان و پای کوبان  
 نعره یابشری بفلک ائیر رسانند که الحمد لله از منبت  
 سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر  
 منیرند \* و از مشرق نیر فلک ائیر \* ولی صد هزار  
 حسرت که از این موهبت بیخبرند \* و در زاویه غفلت  
 مستقر اگر چه این از سنن الهیه است (ولن تجد

لسنته تبديلا) اهل بطحا سراج محمدی را در صدد  
اطفا بودند \* و معالم احمدی را در تهیه امحا \* اهل جلیل  
که هم وطن حضرت روح بودند \* برسد باب فتوح  
برخواستند \* اگر نفعات روح بخش روح را از سرور  
بر بقعه مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد  
و اگر رانحه طیبه کلستان الهی را از عبوق دروادی  
طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع کشت  
سبحان الله این چه سری بود \* و این چه حکمتی بود \*  
که بیکانگان آشنا شدند و آشنایان بیکانه \* سید قرشی  
محروم ماند \* و بلال حبشی محرم کشت \* قسم بجمال  
قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش  
کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین  
نسبت مشرفند \* و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند  
و ملحوظ بنظر عاطفت

( باری ای عمه مهربان ) خفتکار ایدار کن و پیهوشان را  
هوشیار بخردان را بعقل و دانش دلالت نما

و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله يعني  
 اين جام موهبت را اول خود از دست ساقى عنايت  
 بنوش و بنوشان \* و اين شهدهدايت را از معدن حلاوت  
 بچش و بچشان \* چون جمال رحمن را مدت سجن طهران  
 وزندان و اغلال گران منتهي \* شد و ياران بشرف مشول  
 فائز شدند چه عنايت و الطاف در حق آن عمه مهربان  
 مبذول فرمودند در ايام عراق و چه در سائر بلاد و چه  
 در اين سجن اعظم تا و آخر ايام صعود \* چون جمال قدم  
 ذکر آن عمه را مي فرمودند آثار عنايت از چهره مبارک  
 ظاهر ميشد \* آن الطاف را فراموش مکن و آن نعمه  
 الهي را از گوش هوش برون مفرما \* الحمد لله اين  
 موج بحر عنايت را مشاهده نمودي \* و آن تبسمهاي جان  
 افزار اديدي \* و آن بيان را شنيدني \* و آن شهادت  
 چشيدني بگو چگونه دل بر يدي \*  
 ﴿ اے عمه مهربان ! از انصاف مکدر آن عنايت را  
 بروايتي تبديل نما و آن موهبت را بحکايي از دست مده

آن ماء معین را بنساق و حمیم مبادله مفرما \* و آن  
عذب شراب را بوم سراب مقایسه مکن \* آن بدر  
منیر را بشی حقیر موازنه نما \* آفتاب حقیقت بظنون  
نفوس خفاش طبیعت مستور نماید \* و لعاب عنکبوت  
اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند \* رایت  
یزدانست که مرتفع در قطب جهانست \* آیت  
سبحان است که مشرق از افق امکان است \* بحر  
اعظم است که موجش رو باوج است \* و جیوش  
عمر صرم است که از ملکوت ابهی در هجوم  
دمبدم است و بنفحات قدس محیی رمم لشکر  
نجات است که صف شکن جیش ظلماست نسائم  
حدائق توحید است که روح بخش اهل تجرید است \*  
و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین  
غزالان علین است \*

﴿ باری ای عمهٔ مهربان ﴾ بغافلان بفرما که انصاف بدهید  
آیا از اول ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت

کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبیه عارض شود  
 و باعث تردد گردد \* ملاحظه کنید که سایر ظهورات  
 هر يك با قومی یا قبیله مقاومت نمودند \* یا خود مجادله  
 و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با مرود مر دود  
 و قوم عنود در افتاد \* و حضرت کلیم هدف سهام  
 فرعون لئیم گشت \* و حضرت روح در دام عنادیهود  
 ججود افتاد \* و حضرت نحر رسل مبتلا بقبیله از قطاع  
 سبل گردید \* و حضرت اعلی روحی اله الفداء در تحت  
 مخالف سبع شیعه مبتلا گشت \* اما جمال قدم و اسم  
 اعظم روحی لترتبه الفداء فردا و حیداً واضحاً مشهوداً  
 من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول  
 و ملل فرمود \* و مقاومت با من فی الارض کرد \* چون  
 شمع روشن بود \* و چون شمس ساطع بر هر انجمن \*  
 همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت \* و سینه مبارک را  
 هدف سهام احزاب بساخت \* نه پرده نشین شد \* و نه  
 کاشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر

سرزمین \* دمی نیاسود \* وشبی در بستر راحت و بالین  
 امنیت نیارمید \* هیچ صبحی آسایش جان نیافت \*  
 و هیچ شامی راحت وجدان ندید \* در زیر زنجیر ندانمود  
 و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد \* از بد و امر  
 نایوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود \* در طهران  
 چون از بند و زندان رها یافت \* و از وطن مألوف رخ  
 بتافت \* و بحکم محکم اخراج بلد شد \* در عراق عرب  
 شهره آفاق شرق و غرب گشت \* و با جمیع ملل در مشقت  
 و تعب افتاد \* در را بکشود و صلاهی عام داد جمیع فضلا  
 و علمای ملل هجوم آوردند و با اعتراض وجدال برخاستند  
 و شبهات القا نمودند \* هر يك جواب صریح شنیدند  
 و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند \* و از هر  
 علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله  
 سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند تقسیمکه  
 کل اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند \* نفسی  
 بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالی



سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف بزرگواری  
 نمود باوجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش  
 معدودی ضعیف \* زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل  
 نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت \* سطوتش  
 چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در  
 کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نینمود \*  
 و جسارت بر شناعت نمیکرد \* تا آنکه کل طوائف و ملل  
 متفق شدند \* و پای دول در میان آمد \* از عراق بمدینه  
 کیره هجرت شد \* و وضع و حرکت و استغناء و وقار  
 و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البته بسمع  
 شمار سیده \* سبحان الله باوجود آنکه میرزا حسین خان  
 انوقت سفیر دربار عثمانی بود \* و بکمال جهد وجد  
 سعی در وقوع این هجرت بود \* باوجود این بوجود مبارک  
 و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق  
 و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه  
 افتخار مینمود \* عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه

قسم است ﴿الفضل ماشهدت به الاعداء﴾ باری بعد  
از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند  
تا این نداء بکلی منقطع گردد \* و این انوار منتشره  
از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود \* اما آن جوهر  
وجود در محل منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری  
ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را  
مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطه جهان افروز  
گردد \* و این نار موقده الهیه عالم سوز در شور بین  
سفیر و صدر کبیر \* کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را  
در سجن اعظم قرار و مکان دهند \* و در گوشه نسیان  
اندازند \* چون آن افتاب افق رحمن از مطلع زندان  
اشراق نمود انوار عظمتش با آفاق رسید \* و تویعات ملوک  
نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور  
و صول پذیرفت \* باری عظمت امر بقسمی در سجن  
اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد کمان سلطنت  
مینمود \* در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود \*

وکل رقاب ذلیل \* جمیع طوائف و ملل بمخضوع تام قائم  
 وکل قبائل و اُمم بزرگواری و عظمت و علو منزلت  
 و سمو مرتبت جمال قدم قائل و معترف \* نهایت اینکه  
 چنانکه باید و شاید عارف نه \*

﴿ ائی عمهٔ مهربان ﴾ امکان از نسیم جان بخش خوی  
 برادر بزرگواریت در اهتزاز \* و آئینهٔ جهان نمایی جهان  
 از پرتو رویش روشن و ممتاز \* صیت بزرگواریش طنین  
 در سپهر برین انداخته \* و آوازهٔ دلبریش در جهان علیین  
 افتاده \* آیا انصاف است که ورقهٔ از سدرهٔ مبارکه اش  
 مهجور ماند \* و ثمرهٔ از شجرهٔ طیبه اش محروم گردد \*  
 لا والله \* آن عمهٔ محترمه باید سر حلقهٔ و رقات مقدسه باشد  
 و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه \* در کتاب  
 علیین آیهٔ مبین باشد \* و در دفتر موقنات عنوان عظیم \*  
 قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر  
 و این عبارات تقریر یافت \*

﴿ ائی عمهٔ مهربان ﴾ این آوارهٔ صحرائی محبت الله نظر

بمحبت مخصوص که از بدو طفولیت بان عمه مهربان  
 داشت بجزیر این کلمات پرداخت و بنکارش این عبارات  
 متصدی کشت ﴿من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم﴾  
 آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل بستگی  
 بشما داشتم \* و الا آن نیز بحق تربت مبارکه و مطاف  
 ملا اعلی کمال محبت را دارم و از اینجهت حسرت  
 و افسوس میخورم \*

﴿اے عمه خون﴾ تا وقت باقی است فرصت را  
 غنیمت دار \* و یوسف مصر الهی را بٹمن بخش دراهم  
 معدوده مفروش ﴿صحبت یوسف به از دراهم معدود﴾  
 دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب  
 کردند \* و علت نقاب آن روی چون آفتاب \*  
 اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی  
 از روش و سلوک واضح و مشهود گردد \*

﴿ای عمه طیبه﴾ تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد  
 و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند \* و لکن

چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن ووهن  
 در حرکات و سکنات و مراتب درجات و صعود و هبوط  
 نفوس \* ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید  
 حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد \* احتیاج  
 بدلیل و شهود نماید \*

(ای عمه مکرمه) بدر منیر را انوار مبین باید و سراج  
 و هاج را بر تو آئیر \* بحر اعظم را موج در بار باید \* و عنقای  
 مشرق قدم را اوج پر انوار \* ابر آذری را فیض بهاری  
 شاید \* و نسیم سحری را روانج جان پروری \* شجره  
 طیبه نمره آبدار آرد \* و معین صافی آب خوش کوار \*  
 روح مسیحائی حیات ابدی بخشد \* و عصای موسوی  
 ثعبان مبین بنماید \* پس معلوم شد که آفتاب را انوار  
 باید \* و کلزار را رائحه عنبر بار \* دریا را موج عظیم باید \*  
 و عنقا را اوج رفیع \* ظهور مظاهر احدیه محض احوای  
 ارواح در قیص خلق جدید است \* و اشراق شمس  
 حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع مراتب در این

عصر مجید \* با وجود این نفوس پر خمولی که بذاتها  
 محتاج مرپی و محافظ و معین هستند چگونه توانند  
 که مرپی آفاق گردند \* وفائض بر اهل میثاق لا والله  
 ذات نایافته از هستی بخش \* کی تواند که شود هستی بخش  
 مریض طیب نکردد \* و ناتوان پزشک دانا نشود \*  
 در قرآن میفرماید ﴿ یدعو من دون الله مالا یضره  
 و ما لا ینفعه ذلك هو الضلال البعید ﴾ یدعو لمن ضره  
 أقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر ﴿ انصاف  
 باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز  
 مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم \* آیا در این  
 قضیه ذره شبهه و تردید است \* لا والله شما در نهایت  
 تصدیق و اطلاعید و میدانید که چگونه است \* باز امر را  
 بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند \*  
 ﴿ ای عمه عزیزه ﴾ ابناء برخی از مدعیان که خویشرا  
 مرپی کل میخوانند و قطب فلك اعظم می شمارند \* باین  
 بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله

در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان  
 مادون مرقوم نمودند و بخط خودشان در نزد امة الله  
 خدیجه سلطان موجود \* ولی از حرکت و روش  
 و تربیت قسم بتربت مبارک که چنان مخجول و در نزد بیکانه  
 و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور  
 بر جوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع  
 مخلوط بطین یعنی آب از سر چشمه بکل آمیخته بود  
 چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد \* فاعتبروا یا اولی  
 الالباب \* آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات  
 و عذب فرات محروم شد \* و بشراره از آفتاب جهانتاب  
 محبوب گشت \* لا والله \* لا والله \* لا والله \*  
 ( ای عمه فطنه ) قسم بمطاف ملا اعلی که در فطانت  
 و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قیطیت  
 جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری \* طفلی را که شمادر  
 آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت  
 مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

( ای عمه خانم ) کیرم که بعضی لسان عرب ندانند \*  
 و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام  
 در آن زبان پی نبرند \* از این جهت امر بر ایشان  
 مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی  
 که در دست است کفایت است یا الله این چه حیت  
 و غیرت بر مضرت است که چشمها را نابینا نموده  
 و گوشها را ناشنوا \* سبحان الله این چه سر نیست آخر  
 بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه  
 آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمود ارشد  
 که حجاب از مشاهده شمس حقیقت کشت با وجود  
 آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنص صریح  
 میفرماید ﴿ ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد الیایه فانه  
 خلق عنده ﴾ و واحد بیانی هیچده نفر حروفات حی  
 و نوزدهم خود آنحضرت است \* ملاحظه کنید میفرماید  
 عن و حروفات من محتجب مشو \* و ایمان خویش را  
 بر اقرار و اقبال مامعلق نما \* و از جمله حروفات جناب



قدوس اند که بنص بیان سیزده واحد مرات در ظل  
 اوهستند \*

﴿ أي عمه مهربان ﴾ قدری در ریاض بیانات حضرت  
 اعلی روح الوجود لمظلومیته الفدا سیر و سیاحت نمائید  
 و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید  
 و تعمق و تفکر کنید که در مواقع متعدده در مراتب  
 و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید \* تا حقیقت  
 حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد \*

﴿ یا عمتی ﴾ الی متی تستغرق فی الرقاد و تضطجعی فی  
 المهاد \* فاستیقظی من الهجیوع و التزمی الخضوع  
 و الخشوع تالله الحق ان الشمس قد بزغت \* و ان  
 السحاب قد فازت و ان الاریاح قد هاجت ﴿ و ان  
 الارض قد اهزت و ربت و اُنبتت من کل زوج بهیج ﴾  
 لو استمعت باذن و اعیه \* فوالله لسمعت نقرات الناقر من  
 الملائه الی فی ذکر ربك الابهی \* هل یغنیك الغدیر  
 عن بحر النمیر \* أو یغنیك نعیب الغراب عن سفیر

العقاب \* أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق \*  
 أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عمر مرمر عظيم \* أو  
 يشفيك ويرويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء  
 الشديد والعطش في قفر بعيد \* لا وربك المحيد  
 الذي أنشأ الخلق الجديد \* وانعم بالبصر الحديد  
 لكل عبد منيب ذي قلب سليم وخلق عظيم

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي یار مهربان آوارگان ﴾ نامه نامی که اثر کلك  
 عنبرین بود بکمال فرح مطالعہ شد \* صد شکر که مژده  
 صحت وجود ذی جود عالی را داد \* سبب مسرت وجدان شد  
 و باعث راحت دل و جان کشت \* تفصیلی از سیاحت  
 این سفر ذکر فرموده بودید ان شاء الله در این جهان  
 سفرهای باروح و ریحان خواهید فرمود \* و اما سفر  
 حقیقی روحانی خوشتر و دلکشتر است چه که این سفر  
 از عالم خاک بجهان پاکست \* و از حیز لا بساحت

دلکشای الاست \* دردمی شرق و غرب طی شود \*  
 و در ساعتی قدم بعرضه قدم در آید \* انسان حکم طائر  
 ساکن و ساکن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری  
 یابد \* حقیقت جامعه انسانیه بجمع شئون و آثار و احکام  
 و اطوار و تشخصات و تعینات در حیز وجود و ظهور  
 تحقق یابد \* ای رفیق شفیق اگر همی داری و فسحتی  
 طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرجی خواهی \* اول  
 چشم از عالم و عالمیان پوش و از مردم و آدمیان بگذر  
 از اوج قبول منقطع شو \* در کنج خمول چون این  
 آوارگان ماوی کن \* و از هر فکری و ذکر آری آزاد شو  
 و در جمیع آن منتظر شرب کأس فنا شو \* و مترصد  
 هجرت از این خراب آباد \* بجای عزیزت قسم  
 که تا از آنچه دیده و شنیده ایم نکذریم و بکلی منقطع  
 الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را  
 از هر وهم و خیالی مجرد نمائیم \* و در گوشه بی توشه بی  
 بذکر خدا فارغ از ماسوی نشویم و بخود مشغول

نکرديم فسحت حقيقي نيايم و سياحت روحاني نکنيم  
 پس تا تواني بخود مشغول شو \* زیرا حقيقت بشریه  
 اگر چه مستغرق در ظلمات کونیه است لکن مقتبس  
 از انوار و اسرار مبدأ حقيقي \* و افق قدس عالم وجود است  
 چون بخود مشغول شود نورانيت تر ايد نماید و همه  
 انوار گردد \* و سر حقيقت علیکم بانفسکم آشکار شود  
 سالهاست که بمشاهده آیات آفاقيه چشم را روشن نموديم  
 حال خوبست چندی نیز بکشف آثار و آیات انفسیه  
 مشغول شويم \* يعني سر خویش کيريم و از عالم نوش  
 و نیش درگذريم \* در زاویه فقر صرف ماوی کنیم \*  
 و در گوشه فنای محض اعتکاف نمائيم تا اين کأس بقارا  
 از دست ساقی فقر و فنا نوشيم در انجمن ياران شمع  
 نيفروزيم \* و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل نمائيم  
 مثلي است مشهور أيام را چندی وقف مطرب و مي نمائيم  
 مانيز چندی اوقات را محصور بتوجه و تنوير حقيقت  
 خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت

اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد \* از بخل آوارگان  
 و سخاء دیگران مرقوم فرموده بودید \* فقیر بینوا چه  
 اتفاق نماید \* و محتاج پیش از چه چیز احسان کند \*  
 توانگر اند که خوان نعمت نهند \* و ابواب بخشش  
 بکشایند الحمد لله انجناب بر سفره مهنا و خوان مهیا  
 وارد شدید \* و از جمیع نعماء و آلاء موجوده یافتید \*  
 کرسی در کاشانه ققرا و بی برکی لانه ضغفار افراوش  
 البته نمودید \* دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو  
 مکرانکه بگوئیم از عالم قناعت گذشته اید \* و ابواب  
 طلب مزید را کشاده اید \* و از این گذشته مانه مرشدیم  
 نه مستر شده نه مریدیم نه مراد نه مدعی علمیم و نه مدعی  
 کمال \* آوارگانیم بی سروسامان و بی توایانیم بی برک  
 و مستمند و پریشان \* نهایت آشفته جمال دلبریم و دلداده  
 کوی مهوشیم \* دردمند طیب الهی هستیم و مستمند  
 توانگر معنوی \* مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام  
 او هستیم پشه حقیریم لکن در پناه سلیمان کشور رحمانی

هستیم \* و از این گذشته چون بازار جوهریان کذری  
 نه تجلی یاقوت رمانی بینی \* و نه جلوه لعل بدخشانی  
 نه اولؤلولا مشاهده کنی و نه در درّی یکتا \* لکن  
 چون بد که خرفیان بکذری امواج خذف بینی  
 که مکشوف موج میزند \* و تلال شیشه بدل ملاحظه  
 نمائی که برق میزند لکن صد هزار بار خذف بدانه  
 گوهری برابری نماید \* تفسیر سور و آیات قرآن  
 مجید را خواهش فرمودید چیز مختصری مرقوم شد  
 لکن چون میدان مقابلیست خوش نداشتیم ارسال  
 نمایم \* لهذا باقی گذاشتم \* و از این گذشته این آیات  
 رنه لاهوتیه و نغمه رحمانیه است \* این طیور بال  
 و پرشکسته را بچه توانائی که در این فضاء وسیع و اوج  
 رفیع پرواز نماید \* مکر (لا یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون  
 فی العلم) را ملاحظه فرموده اید \* این عبد خود را تشنه  
 قطره بی از بحر علم مشاهده مینماید و اینکه چیزی  
 مرقوم شد \* نظر بخواہش انجناب بود \* خبر پرمسرتی

شنیدم و بسیار مسرور و ممنون گشتم که اراده نموده اید  
 که مجمع دینی در امریکا تشریف ببرید \* و بسط  
 حقیقت دین مبین الهی و حقیقت قرآن عظیم \* و علو  
 منقبت تعالیم الهی را بفرمائید \* این عزم بسیار مقبول  
 و محمود چه که اهالی آن صفحات ابداً از حقائق قرآن  
 و اساس دین مبین \* و شریعت سید ولد عدنان خبری  
 ندارند \* بعضی روایات مفتریه و اوهمات کاذبه  
 شنیده اند \* و باز اکتفا نموده اند بسیار خوبست  
 که از اسرار مصحف کریم و حقائق تعالیم و روش  
 و سلوک و اخلاق و اعمال بزرگان پیشین و قواعد و قوانین  
 و اصول و فروع دین مبین اسلام باخبر شوند و نبوت  
 خاصه سید المرسلین ثابت و محقق گردد \* و فی الحقیقه  
 شما اگر در این امر عظیم و خطب جسیم همتی بفرمائید  
 اجر جزیل و تأیید رب جلیل مقرر و محتوم است \*  
 و چنین امری را مثل شمائی باید اقدام نماید \* چه  
 که سائرین از عهده بر نمی آیند \* از خدا میطلبیم که تأیید

وتوفیق عنایت فرماید \* وخبیر و تفصیل را باوضح عبارات مفصلاً بـما خبر دهید که سبب سرور و شادمانی وجدانی گردد \* باقی همیشه بر سریر شادمانی مستقر باشید \* والسلام ( مؤرخه ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۳۱۰ )

﴿ هو الله ﴾

( ۱ )

﴿ یامن امتحن عبد البهاء ﴾ هل یلیق لمثلک ان یمتحن عبداً خاضعاً خاشعاً لله لا والله ولمرکز الميثاق ان یمتحن أهل الآفاق و لیس لهم ان یجعلوا عقولهم موازین الحق و یزنوا بها أنوار الاشرار \* اما سمعت بان علیاً ﴿ علیه السلام ﴾ کان واقفاً علی شفا جرف هار مرتفع نخطبه رجل من أهل الاوهام وقال یا ابا الحسن هل تؤمن بصون الله و عونہ و حفظه و کلاته \* فقال نعم هذا حق بمثل ما اتم تنطقون فقال الغافل عن ذکر الله \* یا علی اذا فارم بنفسک من الموقع الرفیع الی أسفل الحضيض حتی او من انک مطمئن النفس محفظ الله و حراسته \* فقال علی ﴿ علیه السلام ﴾ فی الجواب لیس لی ان امتحن الله بل لله



أن يمتحنني وهذا ذنب لا يغفر مني \* إذا فأنته يا أيها  
 الخائض في غمار الامتحان من قوله عليه السلام \* وأنت  
 تمتحن غيرك من لا تحيط به علما \* ثم اعلم بأن التثليث  
 عين التربيع والتربيع عين التثليث وهذا يعرفه من يعلم  
 لحن القول ويطلع بالاسرار المرموزة في سطور الكائنات  
 والرسائل المنزلة من القلم الأعلى \* وتنكشف عن قريب  
 لك ما سألت عنه انكشافا كسطوع الشمس في كبد  
 السماء وتنقلب الامور وتقول سبحان مضحك النفوس  
 من بعد مبكاهها ومحبي العظم الرميم بعد بليها \* سبحان  
 ميسر المعسور والشارح للصدور عند تفرغ النفوس  
 وحشجة النفوس \* سبحان من أضاء الظلام الديجور  
 بالنور الساطع من أفق رحمة الرب الفيور \* سبحان من  
 رفع الوضيع ووضع الرفيع وأطمس النجوم وجعلها  
 رجوما لأهل الفجور (والبهاء عليك) إذا فافهم هذه  
 الاشارات المصروفة للعبارات واطمئن بذكر ربك  
 في كل الأحوال ولا تمتحن أحداً من بعد هذا فان

الامتحان سنن الرحمن فليس للانسان الا الاذعان

بما نزل في القرآن ولنبلونكم بشي من

الخوف والجوع ونقص من

الاموال والانفس والثمرات

﴿ والبهاء عليك ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

الحمد لله الذي أنشأ سدرة السينا وعرسها في بحبوحة

الفردوس الأعلى فنشئت ونمت وفرعت وأورقت

وأزهرت وأثمرت وطالت وامتدت في الآفاق واهتزت

لها السبع الطباق \* ﴿ فيا أيها الفروع ﴾ تمسكوا بالدوحة

الكريمة وتشبثوا بذيل الاصل والارومة القديمة

وشمروا عن ساعد الجد في خدمة السدرة القويمة لعمر

الله اني لمضطرب القلب ومضطرم الفؤاد ومنسجم الدمع

تذرف مني العبرات \* وتتصاعد مني الزفرات \* وتشتد علي

الحسرات خوفا من عواقب الفتور حذرا من عقوبات

القصور وانحلال عقد الخريفة الغراء وانتشار اللثالي  
 النوراء عند ذلك يظلم وجه السماء وتستولى الظلمة الدهماء  
 على الخضراء والغبراء \* رب احفظ سدرة رحمايتك  
 عن عواصف الخلاف \* وصن دوحة صمدانيتك عن  
 قواصف الشقاق \* واجمع شمل أحتك في ظل  
 كلمة وحدانيتك ولم شعث عبيدك في  
 شجرة فردانيتك \* واجعل الافنان آيات  
 قدس سبوحيتك ورايات عز قدوسيتك  
 انك أنت الكريم العزيز الوهاب

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الفرع الكريم من سدرة السينا ﴾ قد قضت  
 السنون والشهور \* بل مضت الاحقاب والدهور \* ولم  
 يرد بريد السرور \* مصحوبا بتحرير من ذلك الحبيب  
 الشكور \* هل الاقلام جفت \* أم الصحف طويت  
 أم الايدي أخرت بعد ما قدمت \* أم النجوم انتشرت كلا

ان الارض زلزلت \* وان السماء اقلعت \* والامتحانات  
 اشتدت \* وافتانات سنة الشداد تعاقبت \* والجبال نسفت  
 والزوابع اقمعت \* والاشجار انقرت \* وانك أنت أيها  
 الفرع الكريم نبت القدم على هذا الصراط المستقيم \*  
 واسلك في هذا المهج القويم \* وتبع في السفر القديم  
 اللوح المحفوظ والرق المنشور كتاب الاقدس والصحف  
 المقدس \* تالله الحق انه لصراط السوي \* والسبيل المستوي  
 ثم انظر الى شرح آياته التي شرحها يد العظمة والاقطار  
 في كتاب عهد الله العزيز الجبار \* من دون حجاب  
 وستار \* لعرك قد تركوا المنصوص \* وهدموا ابنينان  
 المرصوص \* وتمسكوا بالشبهات \* وأهملوا الآيات  
 المحكمات \* واحتجوا بالاوهام \* وغفلوا عن العزيز العلام  
 فسوف تراهم في كرب عظيم ( أي فرع كريم ) وقت  
 آنست که چون سیف شاهر کردی وشهاب ناقب  
 چون علم مبین از نسیم یمن مهب عنایت بحرکت آئی  
 وقت سکوت نیست وزمان سکون نه \* فرصت

از دست مده و ماهی از شست منه \* نار موقده شو  
و نیران مؤصده \* ناطق باش تا نخل باسق کردی و رطب  
فائق ببار آوری بجهت امروز خلق شدی تا شمع شب  
افروز کردی و شعله پرده سوز \* پرده او هام انام بدر  
و آفت انعام باش \* باسم اعظم کورهارا بینا کن و کرهارا  
شنوا و مرده هارا احیا \* ایام در گذراست و ملکوت  
مستمر \* ما بنده آستائیم \* و دربان و پاسبان بیدار باید بود  
هشیار باید زیست \* تو در حق من دعا کن تا از هر  
بندی رها کردم و بخدمت عتبه علیا موفق و بجان فشانی  
مؤید \* سر بر قدم خجالت دارم \* و از خود شکایت  
خواهم \* باری تو فرزانه باش \* و از هر قیدی آزاده \*  
بخدمت برخیز و بذیل هدی در آویز \* مستانه بگو \*  
مردانه بکوش \* اللهم یا مفرع الدوحة الرحمانية بالافنان  
فی سدرة الانسان ( هذا فرع کریم ) من شجرة الآيات  
اجعله آية من الآيات \* و آبت قدمیه علی الصراط \*  
و اشدد ازره علی خدمتک \* و قوت ظهره فی عبادتک

واقفح عليه أبواب معرفتك \* واسبق عليه نعمتك \*  
 وأكمل عليه عنايةك واحفظه بعونك وصونك وحياتك  
 أي رب رب فروع بفيض غمام موهبتك  
 وأتمر أفناه بأثمار رحمتك واحفظ سلالة  
 في كهف صياتك \* انك أنت الحافظ

الواقى الكافي المقتدر القدير

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

﴿الهي الهي﴾ هؤلاء عباد توجهوا الى ملكوت  
 رحمانيتك \* وتعلقوا باهداب رداء فردانيتك \* وأخلصوا  
 وجوههم بجمالك وآمنوا بطلعة وحدانيتك وكلمة ربانيتك  
 ﴿النقطة الاولى والعلی الأعلى﴾ الذي بشر من في الارض  
 والسماء بظهورك الاعظم شمس حقيقتك النوراء واشتعلوا  
 بالنار الموقدة في سدره السبناء وسمعوا النداء المرتفع  
 في البقعة المباركة وادي طوس من جمالك الابهي \*  
 وتمسكوا بالعروة الوثقى (الآية الكبرى) ميثاقك العظيم

الذي يتوج اعلامه على الصرح المشيد في هذه الفتنة  
العظمى ﴿ أي رب ﴾ أيدهم بشديد القوى وانصرهم بحنود  
مجندة في الملائحة الأعلى \* وانزل عليهم ملائكة التأييد  
تتري ﴿ واشدد ازورهم بقوة عهدك ياذا العطاء ﴾ ونبت  
أقدامهم وقوت ظهورهم بتأييدك يارب السموات العلى \*  
انك أنت المقتدر على ما تشاء ﴿ وانك لعلي كل شيء قدير ﴾  
﴿ أي دوستان الهي وياران معنوي ﴾ شمع روشن است  
ودلبر میثاق شاهدهر انجمن \* صبح منیر عهد طالع است  
وشماع آفتاب پیمان ساطع \* نداء ملائحة علی بلند است \*  
وسروشن ملکوت ابھی همدم هر مستمند \* همتی نماید  
ونصر الهي طلید ونصیب موفور بجوئید واسب آمال  
در میدان اقبال بتازید \* موائد آسمانی است ومواهب  
رحمانی \* فیض جاودانی است وجود آسمانی \* جمال ابھی  
از ملکوت غیب ناصر تابتین است وظهیر مخلصین ومجیر  
راسخین وممین موقنین \* وانه ینادیکم من ملکوت  
غیب العما \* تبتوا اقدامکم یا احباء الله سوف ترون

الضعفاء أي منقلب ينقلبون (ع ع)



( هو الله )

( أي أحبای الهی ) خبر پرمسرت اتحاد و اتفاق أحبای  
 در اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح  
 و ریحان عبدالبهاء گشت \* قسم بجمال قدم روحی لا حباه  
 المتحدین فدا که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز  
 بشارت اتحاد و اتفاق أحبایه \* زیرا اس اساس امر الله  
 وحدت و یگانگی و محبت است که باید چنان قلوب  
 و ارواح و انفس أحبای الله را احاطه کند که کل عبارت  
 از یک هیکل رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء  
 و عضوی از اعضاء \* لهذا باید و شاید و سزاوار چنین است  
 که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی  
 همدیگر شوند \* اگر احبا با ین مقام بلند اعلی رسند  
 انوقت جنت ابھی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند  
 و کوه و دشت و صحرا ریاض ملاً اعلی شود \* آه و اشوقی



لتلك الموهبة العظمى \* وظما قلبي لذلك الماء العذب الفرات  
 ﴿أي أحباي الهي﴾ قدرني تأمل وتفكر در عنایات  
 جمال مبارك نماييد كه آن ذات مقدس تحمل صدهزار  
 محن وآلام فرمود \* وأيام مباركش جميع بصدمات  
 شديده گذشت \* تا انكه نفوسي مبعوث شوند \*  
 كه در ظل كلمة الله المطاعه آيات توحيد كردند و بينات  
 تفرید \* مظاهر محبت كردند و مطالع انوار الفت  
 از بيكانكي بگذرند و بيكانكي حقائق و نفوس نورانيه  
 بي برند \* علم اتحاد برافرازند \* و خيمه اتفاق بلند کنند  
 جام صهبای وحدت اصلیه در دست گیرند \* و در انجمن  
 توحيد رقص کنان \* جنود اختلاف را شکست دهند  
 ﴿أي أحباي الهي﴾ آیا از اختلاف در هیچ عهدی نمري  
 آري بارو بري لا والله همیشه اختلاف ریشه کائنات را  
 بر انداخت و اشلاف مطوره امکان را معصوره  
 لا مکان نمود \* قوت جامعه محیط بر قوای قامه بوده \*  
 و وحدت قلوب کاشف کروب \* پس شب و روز

تضرع وابتهاال نمائید \* واز حضرت ذوالجلال طلب  
 صفای قلوب ووفای نفوس کنید \* اگر یکی از احباب  
 قصوری نمود غفورب غفور را بخاطر آرید  
 و مخالفت نفس شرور نمائید \* زیرا نفس  
 درغایت غرور است \* اعاذنا الله وایاکم  
 من هذا المغرور \* زمام ازدست گیرد  
 و در میدان طغیان جولان کند  
 چاره جز تضرع وابتهاال نیست  
 و دوائی جز عجز و نیاز نه  
 ﴿ ان النفس لامارة بالسوء  
 الا ما رحم ربي ﴾  
 ﴿ وعلیکم انباء ﴾  
 ﴿ ع ع ﴾  
 ﴿ هو الله ﴾

﴿ الحمد لله الذی کشف الظلام ﴾ و محی الغمام و کشف  
 الحجاب و ازال النقاب فلاحت انواره \* و شاعت آثاره

وظهرت أسرارہ \* وفاضت سحابہ \* فحملت أرض  
 الوجود بفيضه وسيدہ وطيب صبيہ \* واهتزت وربت  
 وأنبئت رياحين العرفان \* وسنابل خضر الايقان \*  
 وتعطرت الآفاق بنفحات قدسه العابقة على الجهات \*  
 والتحية والبهاء والثناء والصلاة على الحقائق الرحمانية  
 والشقائق الربانية التي نمت ونبئت من ذلك الفيض  
 العظيم \* والسيل الذي انحدر كالبحر المتلاطم المتدافق  
 بالموج الكريم \* والتيار المرتفع الى الاوج الرفيع  
 ﴿ الهي الهي ﴾ لك الحمد بما أوقدت نار محبتك الربانية في  
 قطب الامكان في الشجرة المباركة التي لاشرقية ولا  
 غربية \* وتسعرت وتلظت والتهبت حتى بلغ لهيها الى  
 الملاء الأعلى وبذلك اقتبسوا الحقائق النورانية من نار  
 الهدى ﴿ وقالوا اننا آنسنا من جانب الطور نارا ﴾  
 ﴿ الهي الهي ﴾ زد كل يوم في لهيها وأجيجها حتى يحرك  
 الاكوان زفيرها ﴿ أي رب ﴾ اضرم نار محبتك في  
 القلوب \* وانفخ روح معرفتك في النفوس \* واشرح

بآيات توحيده الصدور \* وأحي من في القبور \* ونبه  
 أصحاب الغرور \* وعم السرور والحبور \* وأنزل الماء  
 الطهور وادر كأساً مزاجها كافور \* في محفل التجلي  
 والظهور \* انك أنت المعطي الباذل الغفور \* وانك أنت  
 الرحمن الرحيم

( ای آجای الھی ) جام صہبای رحمانی سرشار است و بزم  
 میثاق الھی پر انوار \* صبح موهبت میدمد \* ونسیم عنایت  
 میوزد و مزده الطاف از ملکوت غیب میرسد \* بہار  
 روحانی خیمہ در قطب کلشن زدہ و باد صبا از سبای رحمانی  
 مشام روحانیان را معطر نموده \* بلبل معانی آغاز غزل خوانی  
 کردہ \* وغنچہ های معنوی در نہایت طراوت  
 ولطافت شکفتہ \* مرغان چمن مطرب انجمن کشتہ  
 و بابدع الحان و احسن انعام باہنک ملاً اعلی بانک  
 یاطوبی و یابشری بلند کردہ \* و صلائی سرخوشی  
 بر بادہ نوشان جنت ابھی زدہ \* با این فصاحت بیان  
 و بلاغت تیان بر شاخسار رحمانیت کلبانک تقدیس

میزند تا افسرده کان بادیۀ غفلت و پژمرده کان  
 وادی قوت بجوش و حرکت آیند \* و در جشن عیش  
 و عشرت حضرت احدیت حاضر شوند \* الحمد لله  
 آوازه امر الله شرق و غرب را احاطه نموده وصیت  
 عظمت جمال ابی جنوب و شمال را بحرکت آورده \*  
 اهنك تقدیس است که از اقلیم امریک بلسد است \*  
 و نعره یابهاء الابهی است که از دور و نزدیک متواصل بملأ  
 اعلی \* شرق منور است \* غرب معطر است \* جهان  
 مغنبر است \* نفحات بقعه مبارکه مشک اذفر است \*  
 عنقریب ملاحظه مینمائید که اقلیم تاریک روشن گشته  
 و کشور اروپ و افریک کلبن و کلشن شده \* ولی  
 چون آغاز طلوع این مهر تابان از افق ایران بود \* و از آن  
 خاور بباختر اشراق فرمود \* آرزوی دل و جان  
 چنان است که شعله آتش عشق در آن خطه و دیار شدیدتر  
 باشد و نورانیت امر مبارک پدیدتر \* ولوله امر الله  
 غلغله در ارکان آن کشور اندازد و روحانیت کلمه الله

چنان جلوه نماید که ان اقليم مرکز صلح وصلاح  
 گردد \* وراستی و آشتی و مهر و وفاء \* یعنی ایران  
 سبب حیات جاودان جهانیان گردد \* و علم صلح  
 عمومی و امان و روحانیت محضه در قطب امکان برافرازد  
 ﴿ اى اُجباى الهى ﴾ الحمد لله أمر الهى در دوره بهائی  
 روحانیت محضه است \* تعلق بعالم جسمانی ندارد \*  
 نه جنك وجدال است و نه نك و وبال \* نه نزاع با اعم است  
 و نه پر خاش با قبائل و ملل \* جیشش محبت الله است \*  
 و عیشش صهبای معرفت الله \* جنکش بیان حقیقت است  
 و جهادش بانفس اماره بدطینت \* مظلومیت کبری  
 غالبیت است و محویت و فنا عزت ابدیه \* باری  
 روحانیت اندر روحانیت است تا تو انید خواطر موری  
 نیازید چه جای انسان \* و تا ممکن سرمایه مکوید  
 تا چه رسد بمر دمان \* همت بران بکمارید که سبب حیات  
 و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید  
 خواه آشنا و خواه بیگانه \* خواه مخالف و خواه موافق

نظر پیاکی کهر ویانا پاکی بشر نمائید \* بلکه نظر  
 برحمت عامه خداوند اکبر فرمائید که بر تو عنایتش  
 جهان و جهانیان را احاطه نموده \* و فیض نعمتش عارفان  
 و جاهلان را مستغرق فرموده بیکانه مانند آشنای یکانه  
 برخوان انعامش حاضر \* و منکر و مدبر مانند مقبل  
 از دریای الطافش مقترف ﴿أحبای الهی﴾ باید مظاهر  
 رحمت عامه باشند و مظالم فیض خواص \* مانند آفتاب  
 بر کلشن و کلخن هرد و بتابند \* و بمشابه ابر نیسان بر کل  
 و خار هرد و بارند \* جزمهر و وفا بنجویند و طریق جفا  
 نپویند \* و غیر از راز صلح و صفا نکویند این است  
 صفت راستان \* و این است نشانه بنده آستان اجمال  
 ابھی روحی لا حباه الفداء تحمل مصائب کبری فرمود  
 و بلا یای پی منتهی دمی نیاسود و نفسی براحت بر نیآورد  
 آواره کوه و هامون کشت و سر کون قلاع و سجون شد  
 حصیر ذلت کبری را سریر عزت ابدیه شمرد \* و زنجیر  
 و اغلال را طوق عزت و استقلال یافت \* شب و روز

در تحت تهدید شمشیر بود \* و حاضر صعود بر صلیب  
 تا این جهان را روحانیت بخشد \* و بسنوحات رحمانیت  
 بیاراید و جهان بیاساید \* نزاع وجدال از میان برخیزد  
 و سیف و سنان بدل بروح و ریحان گردد \* و جنك  
 و عدوان منقلب بحب و امان \* یعنی میدان جیش  
 و طیش مبدل بعشرت و عیش گردد \* و ساحت رزم  
 خونریز بزم مشکبیز شود \* جنك نك گردد و حرب  
 و ضرب بمشابه جرب منفور قبائل و اُمم شود \* صلح  
 عمومی در قطب عالم خیمه بر افرازد و بنیاد حرب و قتال  
 از بن بر اندازد \* پس باید آجای الهی این درخت  
 امید را از جو بار همت آبیاری کنند و بندشو و نمایش  
 بردازند \* در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یاروندیم  
 قریب و بعید کردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین  
 ترویج دین و آئین رحمانی نمایند \* اُدا آورده نکردند  
 افسرده نشوند پشمرده نشینند آنچه جفا بیشتر بینند  
 و فایده بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیاده تر کشند جام



عطا بیشتر بخشند \* این است روح هیکل عالم و این است  
 نور تابنده در قلب عالم \* و ما عداي این لاینفني لعبودية  
 عتبة رب العالمين ﴿ اى احوای الهی ﴾ آفتاب حقیقت  
 از افق غیب تابنده و درخشنده \* فرصت غنیمت  
 شمردید مانند سرور روان در این جو یبار نشو و نما نمائید  
 و سر برافرازید \*

﴿ تمتع من شمیم عرار نجد \* فما بعد العشیة من عرار ﴾  
 ﴿ الحمد لله ﴾ اعلی حضرت شهر یاری حلیم و سلیم  
 و بردبار است و مهربان و غمخوار \* داد پرور است و عدالت  
 کستر \* بشکرانه این نعمت و کمال صدق و استقامت  
 بدعای بقای دیهم تاجداری و دوام سریر شهر یاری  
 پردازید و در مأموریت و آبادی و مدینیت و تحصیل  
 معرفت و تزوید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت  
 و ترقیات عصریه از هر قبیل کوشش نمائید \* ایران بعون  
 و عنایت حضرت یزدان در ظل سلطنت این جهاندار  
 از شاء الله دار الامان گردد و مرکز ترقی بی پایان \*

﴿ اَيُّ اُحْبَايِ اَلِهِي ﴾ اَلْمَنَّةُ لِلّٰهِ كَهٗ عِلْمٍ مِّبَيْنِ عَهْدٍ وَوَعِيَانِ  
 اَنَا فَا نَا بَلَسْدَر كَشْتَهٗ وَدَرَفَشِ غَلِّ وَغَشِّ مَعْكُوسِ  
 وَمَنْكُوسِ كَشْتَهٗ \* چنان زلزله برارگانِ ظلوم و جهول  
 افتاده که مانند قبر مطمور شده \* و مانند خفاش کور  
 در زاویه کور خزیده و ازان سوراخ گاه گاهی بمشابهٔ  
 وحوش فریادی برارند \* سبحان الله ظلمت چگونه  
 مقاومت نور منیر نماید \* و حبال سحر چگونه متانت  
 ثعبان مبین بنماید ﴿ وَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا مِمَّ يُؤْفِكُونَ ﴾  
 افسوس که خود را با فسانه افسون نمودند \* و بهوسیله  
 بی نفس کردند \* عزت ابدیه را فدای نخوت بشریه  
 نمودند و بزرگواری دو جهان را قربان نفس اماره نمودند  
 هَذَا مَا اَخْبَرْنَاكُمْ بِهٖ فَسَوْفَ تَرَوُنَّ اَلْمُجَانِّينَ فِی خُسْرَانِ  
 مَبِیْنِ \* رَبِّ وَرَجَائِیْ اَبْدُ اُحْبَاۤئِكَ عَلَی السُّبُوْتِ عَلَی  
 مِثَاقِكَ الْعَظِیْمِ \* وَالاسْتِقَامَةَ فِی اَمْرِكَ الْمَبِیْنِ \* وَالْعَمَلَ  
 بِمَا اَمَرْتَهُمْ فِی كِتَابِكَ الْمُنِیْرِ \* حَتّٰی یَكُوْنُوْا اَعْلَامٌ اَلْمُهْدٰی  
 وَسُرُجٌ اَلْمَلَاۤءِ الْاَعْلٰی \* وَیَنْبِیْعُ الْحِكْمَةِ الْكُبْرٰی \* وَنَجْمٌ

الهدى في أفق العلي \* انك أنت القوي المقتدر القدير \*

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

يامن ترشح اناء قلبه بماء محبة الله \* وتنور زجاج فؤاده  
بانوار معرفة الله \* اني تلوت كتابك ورتلت آيات شوقك  
الى الله \* والتذمسمي بذلك الخطاب وقرت عيني  
بمطالعة الكتاب \* فلما اعنت النظر في معانيه وجدتها  
فرعاً وجزعاً من فرقة جناب الاستاذ \* والحال لو اطلمت  
على حكمة اغترابه لطفحت قلبك بملا السرور من هذا  
السفر المشكور \* لان فيه خدمة لامر الله ونشرا  
للنفحات في اقاليم شاسعة الأرجاء \* عظيمة الأهمية في  
مستقبل الزمان \* واني أوكدك بان هذا الفراق موقت  
محدود \* وسيرجع اليكم ببشارة وسرور يلوح نوره في  
الوجوه \* وينشرح به كل عبد متوجه الى ملكوت

الوجود ﴿ وعليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

( هو الله )

( اللهم ياموثلي ومهربي ومقصدي ومنائي ) تراني يا الهي  
 مستغرقاً في غمار البلايا ومتعمقاً في بحار الرزايا ويمر  
 منها عليّ العمق المتلاطم \* ويموج منها عليّ القلزم الخضم  
 المتفام \* وان السهام مفوقة والالسنه مصوبة والسيوف  
 مسلولة والهجوم من كل الجهات القاصية والدانية \*  
 واني فريد وحيد جريح صريع عليل ذليل بين ملل  
 ساطية وأمم عاتية \* ومع ذلك تقدر عليّ مصائب قاصمة  
 للظهور وغالبة على ظلام الديجور شاققة للجيوب قاطعة  
 للقلوب \* منها مصيبة عبدك الذي انشأته في مهد عنايتك  
 وأرضعته من ندي رحمتك وربيته في حجر موهبتك  
 وأرشدته في حضن هدايتك حتى اجتذبه بنفحاتك الى  
 مدينتك وشرفته بلقائك وأسمعته خطابك وحملته كتابك  
 وأرسلته الى الديار بنفحات الآتار والواح الاسرار \*  
 وجعلته بريداً لكلامك المجيد \* ووسيطاً لا يصل كتابك  
 الكريم \* فشمري يا الهي عن اذيال الجهد البليغ \* ولم يأل

جهداً بالسعي في المهابة والسباسب ولم يقصر بالوجد في  
 البوادى والضواحي والبراري حتى أوصل زبرك  
 وصحائفك الى أحبائك والتي قيص الواحك على أعين  
 أصفياك فارتد بصيراً \* كل عين ابيضت من البكاء في  
 فراقك \* وتعطر كل شم استعداد لاستشمام نفحات قدسك  
 وتابعت يا الهي منه هذه الخدمات الباهرة في مدينتك  
 الزاهرة وهو حامل لالواح تبشيرك وقاصد لاقليم  
 تعليمك الى ان هاجرت بقدرك وقضائك الى أرض  
 النسر مقر نشر نفحاتك واعلاء كلمتك وظهور برهانك  
 وهو أول من حمل صحفك الى سائر الجهات \* ونشر  
 يا الهي تلك النفحات وشرح قلوب أحبائك بالبشارات  
 ولما أرسلوك يا محبوبي المترفون الى هذا السجن المحتوم  
 وقطعوا عنك النبا الى الذين احترقوا بنار الحرمان في  
 سائر الاقاليم القاصية الثغور \* قصدك ذلك القاصد  
 الغيور \* ولم تأخذه لومة الجهور \* ياربي الغيور \* فدخل  
 سجنك الاعظم وورد عليك بقلب خافق وفؤاد مضطرم

ودمع منسجم وصبر منصرم \* وتشرف يا محبوبي بالمشول  
 وحظي بالحضور واكتحل بترية عبتك الطاهرة  
 الزكية في عين قريحة منهرة الدموع \* ثم أرسلته الى  
 أحبائك الذين قرحت أعينهم من البكاء في فراقك  
 واحترقت قلوبهم بنار الجوى في هجرانك \* وتفتت  
 أكبادهم من نيران الالسى مستعري الاحشاء وحملته  
 الالواح المرسولة الى الاحياء في اقاصي الارحاء \*  
 (أي رب) طوى البيداء وقطع الصحراء ونجاوز الجبال  
 والبحار والمضاب وبلغ رسائلك وفرح قلوب أحببتك  
 وشرح صدور صفوتك وجعلهم ناطقين بذكره في عبتك  
 ومتشفعين في حضرتك \* وتوالت يا الهي منه هذه المساعي  
 الجليلة \* وتتابعت منه هذه الخدمات العظيمة \* وتوفق  
 بالقبول والمثول والاصغاء والخطاب وصدور الالواح  
 وحصول الفوز العظيم في كل صباح ومساء (أي رب)  
 نور وجهه في الملا الأعلى \* وعطر مشامه بنفحات  
 القدس في جبروتك الاسمى \* وادخله في ملكوتك

الابهي وشرفه باللقاء واسكنه في جوار رحمتك الكبرى  
وانله الموهبة العظمى وظل عليه السدرة المنتهى واسقه  
من كأس التسليم في الحديقة الغلباء \* والبسه  
حلل الغفران والاحسان في الرياض العليا  
انك أنت الكريم \* وانك أنت

الرحمن الرحيم

(ع ع)

﴿ هو الله ﴾

﴿ يا أحياء الرحمن وامناء الاسرار ﴾ لعمر الحق ان قلزم  
الميثاق قد هاج وماج \* وطمطم العمد تلاطم وتفاقم  
بامواج كالجبال \* وقذف الاجسام الميتة والاصداف الخالية  
الخاوية الى سواحل الهاوية والدمار \* وساء مشوى أهل  
الغرور والاستكبار \* فهؤلاء الاجسام الميتة والاجساد  
البالية والعظام الرميمة والاصداف الخاسرة  
اجتمعت والتمت وتمت منع بحر الميثاق عن الامواج  
وتسكين طمطم الاكرم من الهياج \* بعد ما ارتعدت

الآفاق من دوى الزمان الذى طنطن في آذان

الملا الأعلى فسبحان ربي الابهى

والبهاء عليكم يا أهل الميثاق

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

﴿الهى الهى﴾ كيف يدلع لساني وكيف يتحرك بناني

وان أحزاني تموج موج القلزم الاعظم ويتلاطم كالمحيط

الزاهر المتفام واشتدت على الامور وضاعت البسيطة

على كأنها بئر ظلماء ليس لها قرار مقدور \* واني أتجرع

فيها كؤوس البلاء في كل آن وزمان واحترق بنيران

البأساء والضراء في كل وقت وأوان \* منها يا الهى هذه

الكأس الخنظل التي سقيتها في هذه الايام من يد

قضائك المحتوم وقدرك المقدور \* حيث دعيت عبدك

سليمان العرفان الى ملكوتك فأجاب \* ورفعتك اليك

يلرب الارباب \* وأجرته في جوارك وأدركته من

الاحتراق في فراقك وتركتني غائصاً في بحور الحرمان



عن وصالك وتائها في تيه الهجران عن لقاءك (أى رب)  
 هذا عبدك الذمى آمن بك وبآياتك واستشرق من  
 أنوارك واكتشف من أسرارك وآمن بجمالك الاعلى  
 واستظل في ظل سدرتك المنتهى \* وشرب كأساً دهاقاً  
 من يد ساقى العطاء الى ان انجذب بنفحات ملكوتك  
 الابهى وأسرع الى مشهد اللقاء وحضر بين يديك خاضعاً  
 خاشعاً متصدعاً مشتعلًا منجذباً فازراً بالاصغاء وسمع  
 الخطاب ونطق بالصواب وتوله من نور الانجذاب  
 وذاق شهد الوصال \* وتمل من صهباء مشاهدة الجمال  
 في سرادق الجلال \* وتوجه الى العدو القصى جنوب  
 الغبراء ونادى باسمك ونطق بثنائك ودعا الى أمرك  
 وبين برهانك وأشهر آثارك وكشف أسرارك وهدى  
 جماً الى معين عذب عنايتك وادخلهم في خباء هدايتك  
 ونور أبصارهم بانوار موهبتك وصنى قلوبهم بظهور  
 الطافك \* فرجع الى مقر اشراقك \* وعاد الى مطلع  
 أنوارك \* ومكث في ظل قبلك النوراء \* طائفاً حول

مطاف ملائكة الاعلى مقبلا تراب عبتك العلياء \* ساجداً  
 لتربة البقعة المباركة البيضاء \* الى ان ارتجى الى جوار  
 عفوك وغفرانك \* ودخل على نزلك بجودك واحسانك  
 أي رب أدخله في خباء مجدك وهدية قدسك ورياض  
 رضاك \* وارزقه لقائك واسكنه في جوارك وأدر  
 عليه كووس الطافك وأدم عليه موائد مواهبك  
 واجعله نوراً في الافق المين وأعل درجته  
 في العليين \* انك أنت الكريم الرحيم

﴿ع ع﴾

﴿هو الله﴾

قد أشرق الآفاق . من أنوار نير الاشراف . طوبى للفائزين  
 قد ارتفع النداء . من الشجرة المباركة في طور سيناء \*  
 طوبى للسامعين \* قد تعطرت الارحاء . من نفحات في  
 البقعة البيضاء \* طوبى للمستنشقين \* قد تجلى نور التوحيد \*  
 في هيكل التفريد \* طوبى للمستشرقين \* قد كشف  
 الغطاء عن وجه البهاء طوبى للمنجدين \* قد دارت

کأس العطاء الطافحة بصهباء الوفاء \* طوبى للشاربين \*  
 قد تجلج ملكوت الابهى وهلل الملا الاعلى \* طوبى  
 للمنازين \* قد فاض سحاب الكرم بالفيض الاعظم  
 ان هذا لفيض عظيم \* قد تنورت القلوب من انوار  
 وجه المحبوب \* ان هذا لنور مبين \* قد تردى  
 عبد البهاء برداء العبودية لاجاء البهاء

﴿ وان هذا لفوز عظيم ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ اى پروردگار ﴾ اين دوستان را در بوستان عنایت  
 و گلستان موهبت در کنار جویبار احدیت سروهاي  
 پر نضارت و طراوت فرما \* و این اختران نورانی را  
 در خاور رحمانی روشن و درخشان نما \* و این تشنگان  
 بادیة هجران را بر بحری پایانت وارد کن \* و این  
 کمکشتگان صحراي اشتیاق را بو نایق نور آفاق در آ  
 نادر ظل کلمة توحید بتجدید تو مشغول کردند \* و در

انجمن امکان سرمست جام توشوند \* ودر بزم الست  
 هر يك قدحی بدست کیرد \* ورقص کنان وپا کوبان  
 در وجد و سرور آید \* ودر شوق و شور نغمه آغاز کند  
 که محیر عقول و شعور گردد ( ای یار مهربان ای پاك  
 یزدان ) عنایتی نما \* موهبتی عطا فرما \* احسانی کن  
 تأییدی ده \* توفیقی بخش تا بانچه رضای مبارک است  
 موفق گردیم \* و مؤید شویم \* توئی مقتدر و توانا \*  
 و مؤید و دانا ( ای متشبت بذیل عنایت ) شکر کن  
 حضرت قیوم را که در فجر هدی بنور موهبت کبری  
 فائز کشتی و استفاضه از کوکب درئی نقطه اولی  
 نمودی و استضاءه از انوار مقدسه شمس حقیقت اسم  
 اعظم کردی \* حال از الطاف و عنایت حضرت احدیت  
 میطلبیم که بقوتی موفق کردی که هزار منزلت میثاق را  
 بنفحات ثبوت راسخ کردانی و چنان در بزم عهد  
 جلوه کنی که چون شمع بر تو افشانی \* جمیع دوستان را  
 فردا فردا تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید \* شب و روز

بيادشان مشغوليم ﴿ والبهاء عليك ﴾ ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ الهي ترى توحدني ﴾ وتحزني وتحرقني وتلهيني وتهدني

في هذه البيداء من حرمانى عن المشاهدة واللقاء \*

وهجرانى عبتك العليا وحديقتك الغناء وغليل شوقى

وعظيم توقي الى الصعود الى جوار رحمتك الكبرى \*

وتضمن الغبراء جسدى تحت اطباقها متدلا لعظمتك

العظمى \* وتسمع نياحى وصياحى وصرىخى فى هذا الفضاء

مبتهلا اليك ومتضرعا باب رحمتك التى سبقت الاشياء

﴿ اى رب ﴾ ترى مداىمى تجرى كفيض السحاب وتلهب

نيران حرمانى كلظى نار مؤصدة فى منابة شجرة الغضا

والقلب يشكو الجوى \* ويحن الى ملكوتك الابهى

اى رب ارزقنى كأس الردى بعد ما اذقتنى سم النوى

بعزتك انها اشهى وأحلى وليس لى من مناص من البلاء

والآس الا الوفود باب رحمتك يارب الآخرة والاولى

﴿ اى رب ﴾ ان قدرت على البعاد عن تلك الروضة المقدسة

مضاف الملاء الاعلى لا تحرمني عن نفعاتها المعطرة للآفاق  
 وفوحاتها المنتشرة في سبع طباق \* أرى رب ارحم اسقاني  
 وتسهدي وأحزاني \* وتوقدي بنا حرمانى \* وتوحدى  
 في هجراني وآنسني في وحشتي \* وأرحني من دهشتي  
 وأجرني من عذابي وانقذني من عقابي \* فوعزتك ليس  
 لي شفاء لعلي ولا رواء لغاتي الا الهلاك في مفاوز  
 الفراق متلهبا بنا را الاشتياق يا محبوب الآفاق أدركني  
 بفضلك وجودك \* ونجني برحمتك \* وهو ن علي  
 المشكلات \* وخلصني من العضلات واشوقي  
 للوفات وواظم أي للتجرع كأس الممات فان  
 العظم يا الهي قد وهن والجسم انضني  
 من عظم المحن والبلايا تابعت  
 في السر والعلن ﴿ انك  
 أنت المقتدر الكريم ﴾  
 ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای سرکشته دشت و صحراء محبت الله ﴾ اگر چه  
 تبریز تب خیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز  
 آفر با بجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری  
 در دست عوانان سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید  
 از ظلم و عدوان رهیدید \* و در دارالامان منزل و مأوی  
 گزیدید \* در پناه شخص خطیری مسکن نمودید \*  
 و در مهمان خانه امیری وطن گردید که ملجأ فقر است  
 و پناه ضعف \* حصن حصین خائفانست و کف متین  
 مضطربان \* فریادرس مظلومان است و حامی مطلق  
 ستمدیدگان \* از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد  
 و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور  
 در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود \*  
 و بعدالت و انصاف و مروت موصوف \*  
 آمدیم ای شاه اینجاما تنق ای تو مهماندارسکان افق  
 از خلق و خوی و احوال دلجوی و کشایش روی آن

حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح  
 اهل نفاق شد \* زبان بشکرانه کشا و در گلستان  
 محامد و نعوت الهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز  
 نغمه و ترانه نما \* در جمیع اعصار و قرون علماء سوء  
 موجود و منشأ فساد و طغیان اهل عناد بودند \* این است  
 که در قرآن میفرماید ﴿ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ﴾ و در آیه  
 نایه میفرماید ﴿ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ ﴾ و در حدیث  
 میفرماید ﴿ قَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ قَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ  
 السَّمَاءِ \* مِنْهُمْ ظَهَرَتِ الْفِتْنَةُ وَالْيَهُمُّ تَعُودُ ﴾

شیخ بهائی میگوید \*

علم نبود غیر علم عاشقی      مابقی تلیس ابلیس شتی  
 ﴿ ملای رومی گفته ﴾

ورنه این زاغان دغل افروختند

بانک بازان سپید آموختند

بانک هدهد کریا موزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا



باري آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا  
 پرند و پرنيان گوشك و اطاق \* در آنجا هر دمى زخم شديد  
 و در اینجا در هر نفس مرهمى جديد \* در آنجا مشقت  
 و زحمت بي بيان \* در اینجا مرآت و مرهمت بيكران  
 در آنجا زحمت اغلال و زنجير \* در اینجا حلاوت شهد  
 و شكر و شير \* در آنجا سب و دشنام \* و در اینجا نقل  
 و بادام \* فردوسى ميگويد \*

اگر بگذري سوي انكشت كر \* از او جز سياهى نيني اثر  
 بعنبر فروشان اگر بگذري \* شود جامه توهمه عنبري  
 خوب سياحت و سيرست \* گاهي مهان در مدارس  
 و دادرسي نيافتى و گاهي گوشه نشين صومعه و خانقاهي  
 و پناهى نجستى \* گاهي چون صهباي درمخانه مستوري  
 پرده نشيني و گاهي چون كل سوري رسواي كوي و بازاری  
 و بايار و اغيار هم نشيني \* گاهي در ظلمت كده زندان قرين  
 عجره نيني و گاهي در بارگاه عنايت و خوابگاه راحت سر ببالين  
 پرنيان هندوچين \* دمى اسير سلاسل و زنجيري \* و زماني

أمير کشور آسایش و راحت و نعمت بی نظیری \* دیگر  
 تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه \* این سیر  
 اجسامست از خدا میطلبم که سیر روحانی میسر گردد  
 و بتفرجگاه الهی پیبری \* در این وقت زندان حکم ایوان  
 یابد \* و زحمت زنجیر و وحدت شمشیر حلاوت شهد  
 روضه رضوان بخشد \* آسیری امیری گردد و مردکی  
 زندگی شود \* زخم مرهم شود \* و زهر داروی اعظم  
 گردد \* ذلت عزت سرمدیه شود \* و زحمت رحمت  
 ابدیه گردد \* و سالک کهی چون خلیل در آتش چهره  
 برافروزد \* و کهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد  
 کهی چون یوسف چاه و زندان جوید \* و کهی چون  
 آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود  
 له الفدا سینه را هدف سهام و سنان سازد \* زنده دل باید  
 در این ره صد هزار \* تا کند در هر نفس صد جان نثار  
 باری علی المجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظل  
 این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر

کنعان لازم تارائحهٔ ابن قیص یوسفی استنشاق نماید  
 و قدرت استنشاق یعقوب الهی واجب تارائحهٔ جان بخش  
 پیرهن ابن یوسف الهی استشمام کند \* مقصود اینست  
 که بوی دلجوی ابن پیرهن دمن و چمن و کلشن را  
 معطر و معبر نموده \* ولی حیف که مزکوم محروم است  
 و مختل الدماغ مایوس و مشثوم \* تو این رائحهٔ  
 الهیه را عرضه کن و قیص یوسف الهیه را

حامل شو ﴿ فمن شاء فليشم ﴾

﴿ ومن شاء فليزكم ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ یا من أضاء وجهه بنور الميثاق ﴾ قد حسن ما أجرتم  
 الملائ الأعلی و صدق ما نطقتم به النور المشرق من مطلع  
 البقاء \* و هفت بذكرکم السنة أهل الملكوت الابهی \*  
 طوبالکم طوبالکم أعظم طوبی فی ملکوت الانشاء \*  
 تالله الحق ان السنة الكائنات فی سر الموجدات تعلن

البشارات باشارات یدرکها بصائر نفوس رسخت اقدامهم  
 فی العلوم \* و اضاءت ضماثرهم بمشاهدة النور المعلوم \* و البهاء  
 عليك وعلى كل من ثبت في اليوم المشهود \* قسم بسر  
 وجود که ستایش دوستان ثابت بر پیمان ذکر دائمی  
 سکان ملکوت یزدانست \* این نعمه طیور حدائق  
 قدس است که در فضایی جانفزای ریاض انس بلند است  
 و الحان بدیعت که در جنت نعیم بلند است \* در جمیع  
 اوقات در خاطر بوده و هستید \* و چون در محافل  
 انس جمع کردیم بیاد شما اقیم و مسرور و شاد  
 کردیم \* امید است که منشأ خدمتی عظیم  
 کردی \* جواب جناب ابراهیم افندی  
 عنقریب ارسال میگردد  
 ﴿ و البهاء عليك ﴾  
 وعلى كل ثابت  
 على الميثاق  
 ﴿ ع ع ﴾

خویش را فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند  
و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند  
﴿در ایران﴾ ملل متعدده موجود مسلمان و مسیحی و یهود  
و زردشتی و مذاهب متعدده نیز موفور \* بقوت تعالیم  
بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و اُمم  
حاصل گردید که حال مانند برادر و یایدر و پسر و مادر  
و دختر بایکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند \* چون  
در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت  
الفت و محبت آنان حیران ماند \* اُبداً اثر اختلاف  
و جدائی نبیند \* بعضی از الواح حضرت بهاء الله در این  
خصوص ترجمه در امریکاشده بطلید شاید بدست آید  
ملاحظه خواهید فرمود که چه اُساس متینی حضرت  
بهاء الله در عالم وجود تأسیس فرموده که عاقبت منتج  
وحدت جمیع بشر گردد \* همچنین مکاتیب متعدده  
بسیار از قلم این مشتاق صادر \* آنرا نیز بطلید شاید  
ترجمه اش را در امریکا بیاید \* باری حضرت بهاء الله

در این نشئه انسانی در حقیقه وحدت عالم بشر غرس  
 بر غری فرموده \* امید وارم که آنجناب نیز در فکر  
 آبیاری این حقیقه هستید \* لهذا لازم دانستم  
 که ممنونیت و خوشنودی خویش را از آنجناب بیان  
 نمایم تا نام نیک شما در ایران بلکه عموم شرق انتشار  
 یابد تا اهل شرق نام شما را بزرگواری یاد نمایند \*  
 و در حق شما دعا کنند و طلب تأیید نمایند \* تا این  
 مبادی الفت و صلح ملل و دول بل عموم افراد انسانی  
 تأسیس تام یابد و انتشار عمومی حاصل نماید \* و خواهش  
 از شما دارم که احترامات فائقانه مرا قبول فرمائید \*

( ع ع )

( هو الله )

( یامن انجذب بسطوع نور اشرق من مطلع الاسرار )  
 حیّ علی الفوز العظیم \* حیّ علی النور المین \* حیّ علی  
 الحظ الجلیل \* حیّ علی الفضل البدیع \* حیّ علی الميثاق  
 الغلیظ \* قد أخذت الزلازل و تابعت النواثب \* و تفانم

الامتحان \* وتعاظم الافتتان \* وأظلمت آفاق قلوب أهل  
 النسيان \* بغيوم كثيفة من الطغيان \* ونضب ماء الايقان  
 ونبع حميم الظنون والاهام \* شاعت الشبهات وذاعت  
 المتشابهات \* قد تركوا المركز المنصوص \* والبنيان  
 المرصوص \* واتبعوا كل خابطة عشواء \* وناطقة صماء \*  
 وحادية عمياء \* أحسبوا انهم تركوا سدى كلا اذا صدح  
 الورقاء في رياض البقاء \* وغنت حمامة القدس في غياض  
 الكبرياء \* وسطعت أنوار التأيد في قطب السماء وأشرقت  
 مصابيح التوحيد في زجاجات الاصطفاء \* ومهدت  
 الطرق واستقامت السبل ونفخ في صور الانجذاب ونقر  
 في ناقور الحياة وصال جنود الملكوت الابهي وجال  
 خيل ملائكة الملا الأعلى \* وخفق علم الميثاق وانتشر  
 شراع العهد والوفاق يومئذ ترى الثابتين في جنة النعيم  
 في ظل ممدود \* ومقام محمود \* وعطاء مشهود \* وترى  
 المنزلين في ظل محوم \* ومقام مشثوم \* وضنك وغموم \*  
 وخسران الى يوم يبعثون \* ﴿ع ع﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الفرع الرفيع من السدرة الرحمانية ﴾ تالله الحق ان  
 حوريات القدس في غرفات الفردوس أخرجن رؤوسهن  
 من الحجرات \* وصدحن كالطيور بمزامير آل داود \*  
 وقلن أبشروا أيها الروحانيون \* واستبشروا أيها الربانيون  
 افرحوا أيها النورانيون \* سروا أيها الثابتون الراسخون  
 بنصرة ربكم الرحمن \* ونزول جنود مولاكم الحي القيوم  
 من ملكوته الابهي وجبروته الاسنى \* تالله قد خرقت  
 الصفوف \* وأرغمت الانوف \* وتشتت شمل الاحزاب  
 وتفرق جمع ملل الآفاق \* ونبتت الاباهر في جناح العقاب  
 ونسل ريش الغراب \* واشتدت الريح الدارية على البعوض  
 والذباب \* قد سطع النور \* وانكشف ظلام الديجور \*  
 ودارت كأس من اجها كافور \* وظهرت آيات يوم النشور  
 والثابتون فيما اشتت أنفسهم خالدون \* ويشكرون ربهم  
 بما آتاهم وهم في جنة الخلد داخلون \* ومن نعمات ورفاء  
 الاحدية يستبشرون \* وبنعمة ربهم يتلذذون ﴿ ع ع ﴾



( هو الله )

قد أنتشر نفحات الرب السبوح القدوس \* في أرض

النفوس \* وتفتحت أجنحة الطاوس في هواء الفردوس

وترنمت الطيور في حديقة الظهور يوم أشرق نير

جبل الطور \* واتقدت نار الله الموقدة في أعلى

قلل السرور \* ودارت كأس مزاجها كافور

ونملت الارواح من تلك الصهبا \* وأما

الآن قد اشتدت زوابع الافتان

والامتحان \* طوبى للثابتين \* بشرى

للمراسخين من هذا الفضل

العظيم \* فان الامتحان

رحمة للموقنين وثقمة

للمترزلين

( ع ع )

﴿ هو الله ﴾

﴿ يامن انتشأ من سلاف محبة الله ﴾ قد انتشرت أجنحة  
الطاوس في قطب الفردوس \* ونعب الغراب في مزبلة  
الخراب \* وغنت الورقاء في أيكه الوفاء \* ونعق البوم في  
أرض الشوم \* تنهوا يا أحياء الله قد أخبرناكم من قبل  
سنتنشر أوراق الشبهات \* في كل الجهات وتأخذ زلازل  
الارتياب أهل الاجتناب \* وترجف الراجفة أركان  
الضعفاء الا من تمسك بالجبل المتين \* وسلك في  
الصراط المستقيم ﴿ أولئك عليهم صلوات  
من ربهم الكريم ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها النجمان البازغان في أفق محبة الله ﴾ قد حمى  
الوطيس وفار التنور وتشهق الطاوس ونعب الغراب  
وصفر العقاب \* وخضعت الاعناق وذلت الرقاب \* سبوح  
قدوس رب السر المصون \* والرمز المكنون ﴿ ان في

ذلك لاية لقوم يعقلون ﴿ فانظر الى ما يقول الغافلون  
 الناكثون الناكثون على أعقابهم وهم عن فضل ربك  
 لمحبوبون ﴿ ذرهم في خوضهم يلعبون ﴿ حتى يأتيهم نبال  
 ما كانوا به يستهزؤن ﴿ سيستدرجهم ربهم من حيث  
 لا يشعرون ﴿ أتظن انهم يفهمون أو يدركون  
 ﴿ كلا انهم الا صم بكم عمي لا يعقلون ﴿  
 ﴿ والبهاء عليكمامن ربكما القيوم ﴿

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ يامن تعطر مشامه من نفحات القدس ﴿ اني اخطبك  
 من هذه البقعة المباركة منشأ الانوار • مطلع الاسرار •  
 مشرق الآيات • يا أيتها الحقيقة المستفيضة من فيض القدم  
 في يوم ظهور الاسم الاعظم • قد جاء يوم خلع العذار • في  
 حب محبوب الابرار • والنشر لسحيق المسك وعبير  
 الذكر وشرب رحيق الانجذاب وكشف الغطاء وجزل  
 العطاء واشراق الانوار • وهتك الاستار • وظهور

الاسرار و بروز الاحرار \* ينبغي لمثلك ان تسابق الابرار  
 وتسعى في اعلاء كلمة الله \* ونشر نفحات الله \* وتعطير  
 مشام احياء الله \* و احياء النفوس الميتة بنفحة الحياة  
 و اظهار الآيات البينات \* لعمرك ليوفقك ربك باليد  
 البيضاء و يؤيدك بشعبان ميين \* قد انقضت الايام و مضت  
 الاعوام \* و ضاقت الاوقات \* و تعكرت كأس الحياة  
 فاعتنى الفرصة في هذه الايام \* و اشرقي في زجاجة الابهال  
 بانوار الهداية الكبرى \* و الضراعة العظمى \* ليجعلك  
 الله آية باهرة ساطعة في أفق التوحيد \* و راية

شاهرة على جبل التفريد

﴿ والبهاء عليك ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي بشير حق ﴾ بشير مصري حامل قيص يوسف  
 كنعان بود اما توحامل پيرهن عزيز مصر رحمان \* بين  
 تفاوت ره از كجاست تابكجا \* ولي قوت استشمام پير

آن حبس و زندان دید \* توقصر و ایوان یافتی \* آن زجر  
 شدید دید تو اجر مزید \* آن تلخی قهر یافت تو حلاوت  
 لطف و مهر \* اوبتاریکی چاه راه یافت \* تو باوج ماه  
 خون دل و جام می هر یک بکسی دادند

درد آثری قسمت اوضاع چنین باشد  
 خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه  
 بر مسند عزت مستقر و بر صدر جلال مقربانند و در صون  
 حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند \* و بمنتهای آمال  
 مقرون گردند ﴿ السلام علی من اتبع الهدی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای شخص عظیم محترم ﴾ در جرائد شرق و غرب  
 تفصیل مجلس صلح ملل که در تحت ریاست شما تشکیل  
 میشود ملاحظه گردید و نهایت سرور و فرح حاصل شد  
 که الحمد لله در تحت ریاست شخصی جلیل مجلس صلح  
 ملل تشکیل میگردد \* امروز در عالم وجود امر مهمی

أعظم از این نه \* زیرا سبب آسایش آفرینش است و راحت  
 جمیع ملل و دول \* و سعادت هزاران از افراد بشر \* چه  
 امری از این اعظمتر \* واضح است که نهایت اهمیت را  
 دارد بلکه سبب نورانیت شرق و غرب کرد \*  
 و باعث صورت و مثال الهی در عالم انسانی \* و جلوه فضائل  
 نامتناهی \* لهذا این مشتاق هر چند با آن سرور آشنائی  
 نداشتم ولی این امر عظیم و همت عالی شما سبب شد  
 که غایبانه نهایت محبت حاصل نمودم \* لهذا بتحریر این  
 نامه پرداختم \* این قضیه صلح ملل را حضرت بهاء  
 الله در ایران در شصت سال پیش یعنی در سنه پنجاه و یک  
 مسیحی تأسیس نمود \* و در این مدت در این خصوص  
 لوائح و الواح بسیار ( اول ) در ایران نشر فرمود \* و بعد  
 در سایر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس  
 که قریب پنجاه سال پیش نازل شده \* مسئله صلح عمومی را  
 تصریح فرموده و بعموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان  
 و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتی جان و مال

﴿ هو الله ﴾

﴿ يامن تمسك بالحبل المتين ﴾ اعلم بان غمام الفضل قد  
ارتفع في سماء الامر وخاض بغيث الجود على ممالك  
الشهود \* وأراضي حقائق الوجود \* وأثبت الارض الطيبة  
المباركة برياحين العرفان وأخرج سنبلات الايقان واحي  
ربوة ذات قرار ومعين \* وانك أنت فادع الله ان يجعلك  
البلد الطيب حتى تخرج نباتك باذن ربك وتزين بأوراد  
المعاني والبيان \* وتنتشر منك نفحات القدس في البلدان  
ويمربك نسيم الالطاف \* على الاكفاف \* وتتضوع بك  
رائحة الرحمن في شرق الارض وغربها \* ويشيع ذكرك  
في الملائكة الأعلی \* والملكوت الابهی ﴿ والسلام على من  
اتبع الهدى ﴾ در جميع أحوال توجه بنقطة مركز دائره  
غيب قديم در ظل رب كريم محفوظ ومصون  
باشيد \* وبآرزوي دل وجان محفوظ  
﴿ والبهاء على أهل البهاء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ يا ولي الله ﴾ اعلم ان الولاية نور يتلألأ في وجوه  
الذين قاموا على نشر ميثاق الله \* وسعوا في اعلاء كلمة  
الله \* وجاهدوا في الله حق جهاده \* أولئك عليهم  
صلوات الله \* ونصرهم جنود الملكوت من الافق الأعلى  
وانك أنت فاشدد أزرك لهداية عباد الله \* الذين  
يستضيئون من الانوار المشرقة من أفق هداية الله \*  
ويستفيضون من الفيض المدرار من غمام موهبة الله  
لعمرك الله لو وقتت بهذا هو أعظم من كل شأن يتصور  
في الابداع \* واني أنوب عنك في الطواف  
على مظاف الملائ الأعلى ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ يا أيها الزائر للجدت المطهر ﴾ الحمد لله الذي وهبك  
وأيدك وانصرك وأسبغ عليك النعمة وأتم الرحمة وكشف  
الغمة \* وسيرك في البر والبحر \* وجاوز بك الاودية  
والسباسب والوهاد الشاسعة الارحاء \* وأدخلك في البقعة



المباركة المسكية النفحات وطوفك مطاف الملا الأعلى •  
 ونور بصرك بمشاهدة الآيات الكبرى وعطر مشامك  
 بنسمة أسحر الروضة الغناء • ونفحة ازهار الحديقة  
 الزهراء • لعمرك ان الملا الأعلى يثنون عليك ويهتفون  
 بذكرك لهذه الموهبة الكبرى • فاشكر الله على هذه  
 النعمة التي لا تمائلها نعمة • وقم على خدمة أمر مولاك  
 حمدًا لها وشكرًا عليها • وبشر الناس بمواهب ربك  
 وذكرهم بآيات الله واكشف الغطاء عن ابصارهم واهدهم  
 الى الصراط المستقيم • واسقهم من هذا المين  
 وادخلهم في الجنة النعيم • ودلم على الخلق العظيم •  
 وثبتهم على العهد القديم • والحق عليهم ما ألقى الله عليك  
 واجذبهم بمغناطيس محبة الله • تالله انه قوة جاذبة لاجزاء  
 • متشتة متفرقة متبددة في الفضاء الذي لا يتناهى ان ربك  
 عن يمينك وروح القدس عن شمالك وملائكة النصر  
 عن ورائك وبشارات ربك يستقدمك اذا ثبت على  
 الميثاق • ودعوت الناس الى نور الآفاق • وعطرت الارحاء

بنفحات مسكية ساطعة من الحديقة المقدسة التربة

المنزهة الريح والريحان ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ يا من خاطبني بعبد البهاء في عنوان كتابه ﴾ يا حبذا

هذا العنوان اللامع المشرق البليغ في ظهر كتابك وما

أحلى معناه \* والذخواه في مذاق كأنه بحر من عسل

مصفى وعين من سلسبيل ماء السماء \* أو معين الحياة

الابدية في الفردوس الأعلى \* أحسنت أحسنت بخ بخ

لك يا علي \* بشرى لي ولك يا حبيبي ونعم المخاطب بهذا

الخطاب \* ونعم المخاطب المبشر في يوم الحساب \* عظم الله

أمرك واجزل نعمك وشرح صدرك وأقر عينك ونور

قلبك وانعش روحك وعظم فتوحك وعطر مشامك

وأعلى مقامك \* لعمرك أصبحت غريق محبتك \*

ورهبين مودتك \* وأسير سلطان خطابك \*

أسأل الله ان يزيدني أجرك وتوابك

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

يا من أدبه الله لنشر نفعاته وأبات القلوب الضعفاء على عهده  
وميثاقه \* والقيام على خدمة أمره \* قد تلوت آيات  
شوقك الى الله \* ورتلت كتاب انجذابك الى ملكوته  
الابهي \* ولمثلك ينبني هذا الشأن العظيم \* لعمر الله ان  
جنود التأيد مجتدة في الملا الأعلى \* وان كتاب النصر  
وقالق الغلبة اني أهبة النزال والكفاح في الملكوت  
الابهي \* حتى يهاجم على مدائن القلوب وحصون النفوس  
وتشدد في القتال وتبدد شمل جنود الشبهات \* ولكن قائد  
تلك الجنود يترقب النقط المهمة المنجية حتى يسوق الجيش  
ويزيل الطيش \* ويجري تعبئة الجيش \* وهذه النقاط  
المهمة في ميدان القتال \* والقلاع الحصينة في مواقع النزال  
عبارة عن النفوس الكاملة \* والاسود الصائلة \* والصفور  
الصارفة \* والعقاب الكاسرة \* المهاجمة على وحوش  
الشبهات ورجال الارتياب \* تالله يا حبيبي ان سكان الرفرف  
الأعلى كل واحد يمني العود الى هذه الدار دار البلاء

والشقی لعله يتوفق الى خدمة الميثاق ونشر النفعات  
وينسلك في سلك افراد جيش الحياة \* ویحارب الوحوش  
الضاريات من جنود الشبهات ( در خصوص اختلاف )  
درين احباب از جهت تحت مرقوم فرموده بوديد \*  
در اين امور جزئيه نبايد احبا پر يابي يكديگر شوند \*  
تا بخود مشغول شوند و از نشر نفعات قدس و ائبات قلوب  
بر ميثاق بازمانند \* بلکه سبب ميشود که متزلزلين  
بر عهد رخنه مينمايند و ضعفا را متزلزل ميکنند حال  
وقت تأسيس است نه زمان ترتيب ( ثبت العرش ثم  
انقش ) مثل مشهور است آنحضرت احبار آگاه نمايد  
که حال اين گونه اختلافات مثل سم تقيع وزهر  
سريع است \* ناقضين بکمال قوت در هدم بنیان پيمان  
ساعی \* و شما که الحمد لله ثابت و راسخيد شب و روز بايد  
در اتحاد و اتفاق و قطع ريشه شقاق بکوشيد \* و اگر  
چنانچه مبانيت جزئي در مسائل فرعيه حاصل گردد \*  
يابي يكديگر نشويد \* و اصرار در رأي ننمايد بکمال

محبت و یگانگی بدون افسرده کی نفسی اختلاف زائل  
 و اختلاف حاصل میگردد ﴿ در مسئله تحیت ﴾ این چهار  
 تحیت از حضرت اعلیٰ روحی له الفداست و مقصد از هر  
 چهار جمال قدم روحی لا حباه الفداست نه دون  
 حضرتش \* و اجراء هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ  
 یکی از اینها موجود نه \* پس اگر نفسی هر یک را تلفظ  
 نماید از دین الله خارج نکرده و مورد لوم و طعن و فم  
 و قدح نشود \* و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید  
 نمود \* چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد \*  
 ولی الیوم بانک ملاً اعلیٰ ﴿ الله ابهی است ﴾ و روح این عبد  
 از این نداء مهتر \* هر چند مقصود از ﴿ الله اعظم ﴾ نیز جمال  
 قدم روحی لا حباه الفداست \* چه که او است اسم اعظم  
 و نیز اعظم و ظهور اعظم \* اما این تحیت ﴿ الله ابهی ﴾ کوس  
 ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان  
 تأثیر مینماید \* ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی  
 بدون سرزنش احدی از میان بردارید که مبادا اسباب

احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را ملامت نماید  
 الیوم باید أحبای الهی در نهایت خضوع و خشوع  
 و محویت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند \*  
 هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش نپسندد  
 تا کل در ظل کلمه میثاق ﴿ اخوان علی سرر متقابلین ﴾  
 زیست نمایند \* در خصوص استغفا از دار الفنون  
 مرقوم نموده بودید استغفا جائز نه ان شاء الله  
 در دار الفنون رجال ذوفنون تربیت میکردند

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ یامن آمن بجمال لاح علی الآفاق ﴾ هر چند مدتیست  
 که مکاتبه و مخابره بظاهر زکریا دیده ولی هویت قلب  
 بیاد دوستان الهی مهتر و چون نسیم متهیج \* و چون بحر  
 محیط متموج \* این ایام اقلیم قفقاز استعداد کلی پیدا نموده  
 باید همتی نمود تا ثبوت رسد که ﴿ ق و القرآن  
 المحید است ﴾ آشیان عنقایی مشرق الهی صوت

سیمرغ امر الله از ان نوحا و نوحا حی بلند کردد \* و عکس  
 این جبل پر صفا با شراق و ضیاء بر این فضای بی منتهی افتد  
 گفت أي عنقاي حق جان را مطاف  
 شکر که باز آمدي از کوه قاف  
 تا چه کند قوه بازوي ياران ﴿ و البهاء عليك ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي منادی میثاق ﴾ نامهای محرر چون جامهای مکرر  
 نشأه صہباداشت و نفعه حدیقه رعنا \* چه که آثار  
 انجذاب بود \* و دلیل التہاب بنار محبة الله \* جمیع  
 ملاحظہ کردید \* مضمون معلوم \* و مراد مفهوم کشت  
 جواب بعضی ارسال شد \* و اینک جواب مطالب دیگر  
 نیز تحریر میشود \* در خصوص عقاید مختلفہ در حق  
 این عبد مر قوم نموده بودید \* الیوم تکلیف جمیع یاران  
 الہی در بساط رحمانی این است کہ آنچه شنیده و دیده  
 و فهمیده از عقیدہ بنہند و فراموش کنند \* و نسیاً منسیاً

شمرند \* و آنچه صریح و وضوح بیان این عبد است  
 قبول کنند \* و ابواب تاویل و تلویح و تشریح را بکلی  
 مسدود نمایند \* تا حصن حصین امر الله از تعرض  
 مارقین \* و تصرف مبتدعین \* محفوظ و مصون ماند  
 و اهل ارباب رخنه توانند و بهانه نجویند و عقائد مختلف  
 نکرده و آراء متعدد نشود \* و اگر ایوم این اساس  
 عظیم محکم و متین نکرده \* من بعد صد هزار رخنه  
 در بنیان الهی پدیدار شود \* و اساس شریعه الله از بنیاد  
 برافتد \* آفتاب حقیقت متواری گردد \* و مه تابان  
 مخفی شود \* علم مبین سر نگون گردد \* و قلوب  
 موحدین غرق خون شود \* سدره منتهی از ریشه  
 برافتد و تیشه در پیشه جنت اُبهی افتد \* صد هزار  
 شجر دردمی مقطوع گردد \* و صد هزار ثمر در نفسی  
 متساقط و منشور شود \* نور هدی غائب گردد \*  
 و ظلمت دهما غالب شود \* آیت رحمت منسوخ گردد \*  
 و اُمت نعمت ممسوح شود \* لهذا باید ایوم سد ابواب



نزاع کرد و منع أسباب جدال \* و این ممکن نیست  
 جز آنکه کل متابعت مبین کنند \* و اطاعت مرکز  
 میثاق معین \* یعنی تمسک بصریح بیان او جویند و تشبث  
 بوضوح تبیان او خواهند \* بقسمی که لسانشان ترجمان  
 لسان او گردد و خامه شان راوی بیان او \* حرفی زیاده  
 و نقصان نکویند \* کلمه از تاویل و تلویح و تشریح  
 نینزایند \* تا کل در ظل کلمه وحدانیت محشور گردند  
 و در تحت لواء فردانیت مجموع \* این امر اهم امور \*  
 و این اساس اعظم اساس \* و اگر چنانچه دو نفر  
 اختلاف کنند هر دو بیجا \* زیرا نقضی و خلافي اعظم  
 از اختلاف نه \* و مشاعر متفاوت \* اگر ادراکات  
 نفوس مرجع امور شود \* بیت معمور در لحظه خراب  
 و مطمور گردد \* و آیت نور منسوخ شود و لیل دیجور  
 مستولی گردد \* پس ای یاران الهی و حیدیان منوی  
 بجان و دل کوش کنید \* و بصریح عبارت این عبد  
 اکتفا نمائید \* و بقدر خردلی تجايز منمائید \* این است

عقیده ثابتۀ راسخه و حقیقت معتقدات واضحه صریحه  
 این عبد \* و اهل ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس  
 حقیقت ساطع از برج حقیقت \* و حضرت اعلیٰ شمس  
 حقیقت لامع از برج حقیقت \* یعنی آن نور حقیقت  
 و مصباح احدیت در این زجاجہ رحمانیت و این مشکوٰۃ  
 و حدائیت ساطع و لامع ﴿ اللہ نور السموات و الارض  
 مثل نورہ کمشکاة فیہا مصباح المصباح فی زجاجہ  
 الزجاجہ کأنہا کوكب دري یوقد من شجرة مبارکہ  
 زيتونة لاشرقية ولاغربية یکاد زيتها یضيء ولو لم تمسه  
 نار نور علی نور ﴾ و آن نور حقیقت در وقت واحد  
 و زمان واحد در این زجاجہ فردائیت ساطع و ہم در این  
 مشکوٰۃ و حدائیت ظاهر و واضح و لامع \* ولی مشکوٰۃ  
 مقببس از زجاج \* چه کہ نور حقیقت در زجاجہ رحمانیت  
 ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکوٰۃ چون سراج  
 و مقام مبشری باین برهان محقق میگردد \* این مشکوٰۃ  
 شمس آفاق است \* و این زجاج نیر اعظم اشراق \* این

مشکاة مصباح عالم بالا \* واین زجاج کوکب ملاً اعلی  
 اینست که باوجود وجودشان در زمان واحد و عصر  
 واحد و تعدد بحسب ظاهر بازحقیقت واحده بودند  
 و کینوات واحده \* جوهر توحید بودند و سازج تفرید  
 چون در نور نکری نور واحد بود \* چه که در زجاج  
 و مشکاة هر دو ساطع \* و چون بهویت نکری تعدد  
 مشاهده شود و زجاج و مشکاة بینی \* و همچنین این  
 زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه بدرجه لطیف و نورانی  
 و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت بقسمی تعاکس یافته  
 که حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید رخ  
 کشوده ﴿ یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسه نار ﴾  
 رق الزجاج و رقت الخمر \* و تعاکس اقتشابه الامر  
 و کأنما خمر ولا قدح \* و کأنما قدح ولا خمر  
 نورانیت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی  
 نور کشته \* این است که میفرماید ﴿ ایا کم ان تذکروا  
 فی آیتین ﴾ ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت \* و مادون

این دو شمس حقیقت کل عباد له وکل باصره يعملون \*  
 حضرت قدوس روحی له الفدا هر چند کینونتی بودند  
 که تمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند \* نور  
 بازغ بودند و کوکب شارق \* جوهر تقدیس بودند  
 و سازج تزیه \* و البته صد هزار انبی انا الله از قم مطهرش  
 صادر \* با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ربها  
 وکان مظهراً بديماً وعبداً وفیاً \* واما مقام این عبد  
 عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابتة راسخه واصله من دون  
 تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح \* یعنی غلام حلقه بکوش  
 و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه  
 تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی  
 در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است (عبدالبهاء)  
 و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انبی برنی  
 منه و أشهد الله و أنبیائه و رسله و أمناؤه و أولیائه و أصفیائه  
 و أحبائه علی ذلك \* من مبین آیاتم \* اینست بیان من  
 ﴿ و ما بعد الحق الا الوهم المبین ﴾ ﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الخليل الجليل ﴾ قد تلوت آيات شكرك لله رب  
السموات والارضين بما كشف الغطاء \* وأجزل العطاء  
وأرسل السماء مدراراً \* وأنزل من معصرات الحياة ماء  
تجاجاً \* وأحيى به بلدة طيبة أنبت باذن ربها واهتزت  
وربت واخضرت وتزينت بكل زوج بهيج \* ولمثلك  
ينبغي ان يستبشر ببشارات الله في هذه الايام التي فاضت  
بفيوضات ربك القديم \* تالله الحق ان الاشعة الساطعة  
قد سطعت \* وان نسائم رياض الاحدية قد هبت \* وان  
محور الحيوان قد ماجت \* وينابيع الحكمة قد نبعت \*  
وانوار العرفان قد لمعت \* ونجوم الهدى قد بزغت  
ومطالع الآيات قد أضئت \* ومشارق الينابيع قد أشرقت  
بالنور المبين \* وأبواب الملكوت مفتوحة على وجوه أهل  
السموات والارضين \* وانك أنت يا أيها المتمسك بذيل  
رداء الكبرياء والمتشبث بالعروة الوثقى \* دعى المنزلين  
الضعفاء \* المستغرقين في محور الشبهات الغافلين عن المرجع

الوحيد المنصوص بميثاق ربك الكريم \* لانهم في  
 معزل من مواهب ربك وفي عمه عظيم \* تالله الحق سوف  
 ترى راية الميثاق \* تحقق في أعلى قلل الآفاق \* وان نير  
 عهد ربك يشرق اشراقا تشخص منه الابصار  
 عند ذلك ترى المنزلين في خسران  
 ميين \* والغافلين في حسرة  
 ويأس شديد

﴿ ع ع ﴾

﴿ أي خلیل ﴾ مکتوب انجناب واصل وازنفحات رياض  
 معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد  
 چه مقامی را طالب و مدعی \* قسم بجمال قدم که این عبد  
 از رانحه که بوی ادعا نماید متنفّر \* ودر جمیع مراتب  
 ذره از عبودیت را ببحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننماید  
 چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت  
 قدوس روحی له الفداء يك كتاب در تفسير صمدنازل  
 فرمودند از عنوان كتاب تا نهايتش اني انا الله است \*

وجناب طاهره اني انا الله را در بدشت تا عنان آسمان  
 بأعلى النداء بلند نمود \* و همچنین بعضی احواء در بدشت  
 وجمال مبارك در قصیده ورقائیه میفرماید  
 كل الألوه من رشح أمری تألھت

وكل الربوب من طفح حكمی تربت  
 ولي يك نفسي را نافرمودند كه بعبودیت كما هي حقها  
 قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخوام خدا نكرده  
 از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب  
 از اصل قدیمست \* تالله الحق ذل رقاب  
 كل مقام \* و خضع أعناق كل مقام  
 ورتبة لهذا المقام العظيم

(ع ع)

(هو الله)

(يامن سعی فی سبیل الله) فی الحقیقة سفر آنجناب  
 بسمت شیروان وایروان در نهایت خلوص بود \* و این  
 عبد هر وقت بمخاطر آوردم روح وریحان حاصل گشت

آن سفر مختصر بود \* این سفر مفصل \* لهذا باید بفضل  
و عنایت جمال مبارک در این سفر بچنان ارمغانی عازم  
کردی که رانحه طیبه اش جمیع آن صفحات را معطر  
نماید \* و بهر اقلیم که عبور و مرور نمائی نفحه اذکر  
الهی بمشامشان رسانی \* جمیع اقوال و روایات را  
فراموش کن \* و از هر ذکر و کلامی جز ذکر حق خاموش باش  
و بجان در جوش و خروش آ \* کوش بحرف پیهوشان  
مده و از سر و ش غیب این ندارا بشنو

گر خیال جان همی هستت بدل انجامیا

ورنشار جان و دل داری بیا و هم پیار

رسم ره اینست که وصل بها داری طلب

ورنباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

ایام امتحانست و اوقات افتان \* قدم را راسخ نما

و قلب را ثابت \* زلزله شدید است \* و فتنه رو بمزید

زهار جمال مبارک و وصایایش را فراموش مکن و ستم را

مرهون زخارف قول مکن \* راه نمایانست و سبیل



واضح و عیان \* وقت ترویج است و هنگام نشر نفعات  
 رب عزیز \* هر کس در میدان تبلیغ بتازد کوی از این میدان  
 ببرد \* و هر نفسی بنفعات حق مؤانس گردد رخس  
 چون آفتاب بتابد \* تو استمداد از ملکوت ابھی جو  
 واستفاضه از ابر میثاق نما \* از چشمهٔ پیمان و ایمان یزدان  
 آب خور که ماء حیوان است و عین تسنیم جنت رضوان  
 در این سفر بملاقات بعضی در امتحان و خطر اُفتی بیدار باش  
 بیدار باش \* سفر باز میر نما و از انجا بقفقاز \* خبر شما باید  
 متصل برسد \* و چنان خبری باشد که سبب روح  
 و ریحان گردد \* جمیع دوستان را تکبیر برسانید \*  
 و همین ورقه را بجهت او قرائت نمائید

﴿ والبهاء علیک ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ ای سلیل حضرت شهید عزیز عبد البهاء ﴾

نامه ۲۹ ربیع الثانی رسید و از تفصیل اطلاع حاصل گردید

الحمد لله بمخدمت موفقى وبعبودیت حضرت بهاء الله قائم  
و مؤیدی \* و در نزد عبدالبهاء معزز و مقربى \* پروردگار  
عالمیان محض فضل و احسان هیکل ایران را بمخلعتی  
مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جواهر  
زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و ان ظهور این امر  
بدیع است زیرا هر آمتی و ملتى که بنهایت انحطاط  
و اضمحلال مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نکرده بر نخیزد  
مانند مریضی که مرض مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر  
تأثیر نکند \* و ختمی و بنفشه دفع اندیشه نماید \* طنظور  
خطائی خواهد و معجون الهی شاید تاهیجان عظیم  
در خون حاصل گردد \* و بهران کافی وافی نماید \* باید  
در تاریخ سلف تعمق نمود \* مثلاً قوم عرب چون  
باسفل درکات انحطاط افتاد و پیستی و نیستی ممتاد کشت  
و از علویت هستی محروم کشت ترقی و نشاط بتدایر  
ممتنع و محال بود زیرا قوه تدبیر او ذرفقیر را امیر نمیکرد  
و فکر و اندیشه انسانی عمارت را کاسرانی نمیداد

افکار و آراء عقلاء سکان جزیره العرب را باوج عزت  
 ابدیه نمیرساند \* و قیصره و اکاسره را مغلوب و مقهور  
 آن قوم بی سرو پا نمینمود \* ولی قوت معنویه بمیان آمد  
 نور نبوت درخشید \* رستخیز عظیم حاصل گشت \* هیجان  
 شدید در عروقی و اعصاب ظاهر شد \* لهذا آن قوم  
 بلید را در آیامی عدید از اسفل درکات ذلت باوج عزت  
 رساند \* ایران و توران مقهور شد \* و امپراطوری رومان  
 مخدول و منکوب گشت \* حال چنین امر عظیمی بقوه  
 تدبیر ممکن بود لا والله \* این قضیه مثل آفتاب است \*  
 اکنون ایران نیز چنین است بعبیده و هائی وهوی  
 انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون و کفایت و درایت  
 سیاسیون از این انحطاط نجات نیابد \* ولی ملاحظه خواهید  
 کرد که بتأیید الهی ایران چنان فوران نماید که سیل  
 جان بخشش اقالیم عالم را سبز و خرم نماید \* ولی افسوس  
 که ایرانیان از این موهبت کبری در نهایت غفلت  
 و نسیان ( کوهری طفلی بقرص نان دهد ) اما مشیت

الهیه تعلق یافته و قوه مغزیه در ایران بجان نموده (هذا  
 امر محتوم و وعده غیر مکذوب) بحضور سرور معالی  
 موفور این قضیه را عرض نمائید که باوجود این همه  
 احزاب متخاصمه و آراء مختلفه و مفاسد خفیه و جمعیهایی  
 سرّیه معلوم است که نتایج مفیده مستحیل است. انسان  
 باید بنیادی نهاد و بنیانی بنماید که ایوانش از کیوان بگذرد  
 پس شخص دوراندیش تاواند خدمتی بدیوان  
 الهی کند تا ایوان رحمانی پی برده یعنی ایرانیان را بیدار کند  
 که بآنچه سبب استحکام بنیانست تشبث نمایند و آبادی  
 ابدی جویند و قوتی در عروق اعصاب مانند روح  
 سریان نمایند. که در کمال سرعت ترقی کند و بر سایر  
 ملل تفوق جوید. ملاحظه نمائید که دودولت  
 استبداد بر قلع و قمع این آواره سالهای چند قیام نمود علی  
 الخصوص عبد الحمید ولی این عبد توکل بر حق نمود  
 و با تمام قوت مقاومت کرد و استقامت نمود عاقبت  
 ایوان وسیع آنان ویران شد. ولی بنیان ضعیف این

عبد نمایان گشت • آنان تاج و تخت را بپاد دادند •  
 و با وجود دو کر و رسپاه مغلوب و مقهور گشتند • ولی  
 این عبد بی ناصر و معین فریداً و حیدراً در حالت اُسیری  
 و بی محیری مسجون در قلعه عکا بود با وجود این الحمد لله  
 بقوه محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر  
 زنجیر تسخیر کشور امریک گشت و در زندان تاریک  
 و تنک علم در ممالک فرنگ بلند شد • حال اگر چه  
 معلوم نیست ولی بانک این دهل بامداد معلوم میشود  
 حضرت رسول روحی له الفدا و قتی که در حرب خندق  
 محصور احزاب بودند و بمحرف خندق مشغول شدند  
 سنی گران پیدا شد و یاران توانستند از جای براندازند  
 حضرت باعموم اصحاب حاضر شدند که آن سنک را قلع  
 و قمع فرمایند عصائی در دست مبارک بود در چنین  
 حالت بران سنک زدند فرمودند ممالک اُکاسره فتح  
 شد دوباره زدند فرمودند اقالیم قیاسره مسخر گشت  
 جمعی از منافقین که در آنجا همراه حضرت بودند گفتند

سبحان الله این چه حرفیست ما محصور قبائل ضعیفه  
 عرب هستیم حتی آب و گیاه از ما مقطوع و مخدول  
 و منکوب این شخص فتوح ممالک ا کاسره و قیاسره  
 مینماید این چه حکایت است و این چه روایت \* چندی  
 نکذشت و قتیکه همان اشخاص عرب وارد ایوان  
 کسری شدند گفتند ﴿ هذا ما وعدنا الله ورسوله  
 وصدق المرسلون ﴾ حال ملاحظه نمائید که قوت  
 معنویه چه میکند علی الخصوص تعالیم بهاء الله و اسرار  
 این امر و اساس این ظهور منکر ندارد \* آفاق مانند  
 ماهی لب تشنه است \* و تعالیم جمال مبارک آب روان  
 نه حینی و نه سینی و نه تکفیری و نه تدمیری و نه تضییقی  
 و نه تعرضی و نه تکلفی \* شمشیرش اعلان وحدت عالم  
 انسانی \* تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی \* قوه  
 جندیه اش محبت الله \* قوانین و آئین سپاهش بیان معرفت  
 الله سه سالارش نور هدایت الله \* اصول و قوانینش  
 محبت و مهربانی با جمیع نوع انسانی حتی بدرجه ای که بیکانه

آشناست \* اغیار یار \* دشمن دوست \* بدخواه خیر خواه  
 و باین نظر رفتار میشود \* زیرا خطاب بعالم انسانی میفرماید  
 یعنی جمیع ملل که ﴿ همه باریکدارید و برك يك شاخسار ﴾  
 ﴿ در خصوص ﴾ جناب آقامیرزا حبیب الله این سلیل  
 آقارضای جلیل است \* هر قسم باشد همتی نمائید با سائر  
 یاران که بلکه ان شاء الله مشغولیتی از برای او مهیا گردد  
 ولو در سائر ولایات و یا خارج مملکت \* در نزد من این  
 مسئله اهمیت دارد نظر بمحبتی که بجناب آقارضا دارم  
 بجناب مؤید مدتی است جواب مرقوم شد و ارسال  
 کردید \* البته تا بحال رسیده \* در خصوص عضویت  
 در مجلس احبای الهی لازم است که تمام قوت بخدمت  
 دولت و ملت پردازند و بنهایت صداقت و خیرخواهی  
 و پاکی و آزاده کی حرکت کنند \* حضرات آیادی را  
 باید بهر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند \*  
 بجناب امام نهایت محبت و مهربانی مجری دارید  
 ﴿ وعلیک البهاء الابهی ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أي یاران روحانی عبد البهاء ﴾ مدتی بود که از اختلاف  
وعدم ائتلاف احبا در مدینه الله قلب محزون بود و دل  
پر خون \* لهذا عبدالبهارا مکاتبه و مخابره با احبای مدینه  
مستمران بود \* ولی چون این ایام از گوشه و کنار  
بشارت ائتلاف ابرار مسموع یار و اغیار گردید \* لهذا  
بشکرانه این قلم بذکر آن بندگان پروردگار پرداخت  
تا اعتصام بعروة وثقی ترید یابد \* والفت و اتحاد در میان  
یاران ازدیاد جوید \* یا حزب الله جمال مبارک پنجاه سال  
گهی در تحت سلاسل و اغلال بود \* و گهی مبتلا بعقوبت  
بغار \* عاقبت در ایران اسیر زندان کشت و بعد از تالان  
و تاراج و صدمات فوق الطاقه سر کون بعراق گردید  
و مدت اقامت در عراق دمی نیاسود و شبی در فراش  
امن و آمان راحت فرمود \* همواره هدف سهام بود \*  
و در خطر عظیم از تطاول دست عدوان \* دوباره بتی بلاد  
بلغار گرفتار کشت \* و بعد از مدتی در سجن اعظم



قرار یافت \* و قریب بیست و پنج سال در آن زندان  
 مظلوم آفاق کشت \* مصائب و بلا یای حضرت مقصود را  
 کتب و زبر کنجایش ندارد \* مختصر اینست که در آیام  
 حیات آسایش بکلی مفقود \* جمیع این بلا یای و محن و رزایا را  
 جمال موعود تحمل فرمود تا در میان بشر وحدت  
 انسانی تقرر یابد \* و اتحاد و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد  
 اختلاف و یگانگی بکلی بر افتد \* در جمیع الواح تحریر  
 و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجاح حصر  
 در وحدت عالم انسانیست که باید مانند بارقه مصباح  
 صباح در آفاق منتشر گردد \* زیرا در هر ظهوری  
 که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری  
 از امور بود \* در آیام ظهور حضرت کلیم موضوع  
 شریعت الله اطاعت و انقیاد رب الجنود بود \* و احکام  
 در نهایت سختی و گران \* اینست که در قرآن میفرماید  
 ﴿ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا جَعَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ﴾  
 و در یوم اشراق نیز منیر حضرت مسیح موضوع

وأساس شریعت آن صبیح ملیح حسن اخلاق واثلاف  
 ووفاق وعدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود \* لهذا  
 ﴿ من ضرب علی خدک الایمن حول له الایسر فرمود ﴾  
 ودر یوم ظهور جمال محمدی موضوع امر و اساس دین  
 الله کسر اصنام و منع عبادت اوتان و تحقیر فراغه  
 واذلال طواغیت بود \* ودر یوم ظهور حضرت اعلی  
 منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق  
 وهدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود \*  
 اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع  
 شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع  
 ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع  
 طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست حتی  
 بیکانه آشنا بود و اغیار یار شمرده گردد \* با جمیع افراد  
 بشر از هر ملل و نحل باید بنهایت دوستی و راستی  
 و امانت و دیانت و الفت و اتحاد معامله گردد \* حال  
 این صبح نورانی امر الله و این کوکب رحمانی دین الله

آیا انصاف است که بنگام اختلاف بین احبا و عدم اتحاد  
 مستور و پنهان گردد • لا والله بلکه جمیع مایگانکارا  
 جان فشانی نمائیم • تاچه رسد باشنا • اغیار را باید  
 پرستیم تاچه رسد بیار • هذه شریعة الله و دین الله  
 و أمر الله فی هذا القرن الجلیل • والعصر العظیم • امید  
 چنانست که احبای عراق مانند چراغ مستنیر از اشراق  
 کردند • و همواره بدرکاه جمال مبارک التجا نمایم •  
 و ان یاران رحمانیرا موهبت آسمانی خواهم که هر یک  
 از آفاق تقدیس چون ستاره بدرخشند و مانند نسیم  
 مهب عنایت هر افسرده و پژمرده فی راروح  
 حیات بخشند ﴿ وعلیکم البهاء الابهی ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي مشتاقان جمال دلبر مهربان ﴾ معشوق عالمیان  
 و محبوب روحانیان و مقصود ربانیان و موعود بیانیان  
 چون از عراق اشراق فرمود و لوله در آفاق انداخت

و پرتوی نورانی بر اخلاق زد \* کون بحر کت آمد \* امکان  
 مسرت یافت \* حقائق اشیاء معانی الهی جست \* ذرات  
 کائنات دلبر ربانی یافت \* شرق مطلع انوار شد و غرب  
 افق اشراق کشت \* زمین آسمان شد و خاک تیره تابانک  
 کشت \* جلوه ملکوت در ملک کردید و عالم ناسوت  
 انبیا از عالم لاهوت یافت \* جهان جهان دیگر شد و عالم  
 وجود حیاتی دیگر یافت \* این آتار روز بروز ظاهر  
 و آشکار شود و این انوار یوما فیوما بتابد و این نفعه  
 مشکبار آنا فانا بر اقطار عنبر بار گردد \* ولی افسوس  
 که ایرانیان هنوز مانند کوران و کران بخواب غفلت  
 گرفتار \* نور نینسند و ندا نشنوند و انبیا نیابند \*  
 و هوشیار نگردند \* جهدی کنید سعی نمائید \*  
 که ایران موطن دلبره هر بان است و فارس مبدأ طلوع  
 صبح تابان \* بلکه بهمت دوستان اهل آن سامان مشاهده  
 پرتو مه تابان نمایند و از فیوضات رب الآیات بهره  
 و نصیب برند (و علیکم البهاء الأبهی) (ع ع) \*

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ اَي شعله محبت الله ﴾ آنچه مرقوم نموده بودي سبب سرور گرديد \* زیرا آن مکتوب مانند کلشني بود که کلهاي معانیش بوي خوش محبت الله بمشام مبذول میداشت \* و همچنین جواب نامه هاي من مانند باران و شبم آن ریاحین معانی را که در حقیقه قلب شکفته طراوت و لطافت زائد الوصف مبذول خواهد داشت از امتحانات وارده نکاشته بودید \* امتحان از برای صادقان موهبت حضرت یزدان است \* زیرا شخص شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور و شادمانی بشتابد \* ولي جهان بترسد و بلرزد و بجزع و فزع افتد \* و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم خویش را بنهایت مهارت تتبع و حفظ نماید \* و در روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی جلوه نماید \* و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان باروي شکفته جلوه نماید \* پس واضح شد که امتحان

از برای نفوس مقدسه موهبت حضرت یزدان است  
 اما از برای نفوس ضعیفه بلای نا کهان \* این امتحان  
 همانست که سر قوم نمودید \* ز نك انانیت را از آئینه دل  
 زائل نماید تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد \* زیرا  
 هیچ حجابی اعظم از انانیت نیست و هر چند آن حجاب  
 رقیق باشد عاقبت انسان را بکلی محتجب و از فیض  
 ابدی بی نصیب نماید ﴿ اَيُّ اُمَّةٍ اللّٰهُ الْمُنْجِدُ بِهٖ ﴾  
 چون عباد و امامان رحمان بخاطر من گذرند احساس حرارت  
 محبت الله نمایم \* و دعا کنم که حضرت کبریاء آن  
 نفوس مبارکه را بجنود لم یروها مؤید فرماید \* الحمد لله  
 که نبوت جمیع انبیاء در عصر مقدس مبارک یوم عظیم  
 ظاهر و باهر شد ﴿ اَيُّ اُمَّةٍ اللّٰهُ الْمُنْجِدُ بِهٖ ﴾ قربیت فی  
 الحقیقه بروحست نه بجسم \* و امداد و استمداد  
 روحانی است نه جسمانی \* با وجود این چنین امید است  
 که از هر جهت قربیت حاصل گردد \* مطمئن باش  
 که فیوضات الهیه نفوس مقدسه را چنان احاطه نماید

که برتو شمس ماه و ستاره را \* باران الهی و اِماء رحمان را  
 يك يك از قبل عبید البهاء بنفحات قدس مشام  
 معطر نما \* و جمیع را بر نشر نفحات الله  
 تشویق و تحریص کن ﴿ وعلیک البهاء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ اے ثابت بر ایمان ﴾ ایمان و ایتقان مانند شجر  
 بوستان است \* و افعال و اعمال ممدوحه در کتاب بمثابة  
 نمر \* سراج را نور ساطع لازم \* و نجوم را شعاع لامع  
 واجب \* از خدا خواهم که یاران الهی را بر آنچه لائق  
 و سزاوار اصفیا است موفق فرماید \* و ازان کلمهای  
 روحانی نفحه تقدیس منتشر فرماید \* و هر يك از یاران  
 چون باهل غرور مانوس گردد باید بنهایت مهربانی  
 و سرور سبب تبه او شود \* و علت تذکر او گردد \*  
 اجتناب برد و قسم است \* يك قسم حفظا لامر الله است  
 و این باید بروح و ریحان باشد نه بغلظت و شدت

وقسمي ديگر از روي غلظت و آن مقبول نه \* واما  
 تبليغ بايد بحکمت مجري گردد \* و بخوشخوئي و خوش  
 رفتاري و مهرباني حصول يابد \* و اگر چنانچه بشروطي  
 مشروط شود تبليغ قليل الوجود گردد \* واما در محافل  
 منعقدہ بايد بکلي مکالمات خارجه واقع نکرده \* بلکه  
 مصاحبت محصور در ترتيب آيات و قرائت کلمات  
 و اموريکه راجع بامر الله است باشد \* مثل بيان حجج  
 و براهين و دليل واضح مابين \* و آثار محبوب العالمين \*  
 و نفوسيه که در آن مغلند قبل از دخول بايد بنهايت  
 نظافت آراسته و توجه بملکوت ابهي نموده \* در کمال  
 خضوع و خشوع وارد گردند \* و در حين تلاوت  
 صمت و سکوت کنند \* و اگر نفسي مکالمه  
 خواهد بايد در نهايت ادب برضايت و اجازت  
 اهل مجلس در کمال فصاحت و بلاغت نمايد

﴿ و عليك التحية والثناء ﴾



## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أي یاران جانی عبد البهاء ﴾ شرق معطر نما غرب  
منور نما \* نور ببلغارده روح بسقلاب بخش \* این بیت  
یکسال بعد از صعود از قم میثاق صادر و ناقضان استغراب  
مینمودند و استهزا میکردند \* ولی الحمد لله آثارش باهر  
وقوتش ظاهر و برهانش واضح گشت \* المنه لله شرق  
و غرب در اهتزاز است \* و از انفجرات قدس جمیع اقطار  
مشکبار \* جمال مبارک بنص صریح در کتاب وعده  
فرمودند ﴿ و نراکم من أفق الأبهی \* و نصر من قام علی  
نصرة أمری بجنود من الملائ الأعلی \* و قبیل من الملائكة  
المقرین ﴾ نوید نمودند ﴿ الحمد لله ﴾ این نصرت و تأیید  
مشهود و پدید و در قطب عالم مانند آفتاب بدرخشید  
﴿ پس ای یاران الهی ﴾ جهدی بلیغ نمائید و سعی  
شدید کنید تا موفق بعبودیت جمال قدیم و نور مبین  
گردید \* و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید \*  
جسم قدید قدیم امکارا روحی جدید بدمید \* و مزرعه

آفاق را تخم پاکی بپوشانید \* بر نصرت امر قیام نمائید  
 و لسان تبلیغ بکشائید \* انجمن عالم را شمع هدی گردید \*  
 و آفاق امکار را نجوم نور شوید \* حدائق توحید را طیور  
 رحمانی شوید \* و کلبانک حقائق و معانی زیند \* انفاس  
 حیات را صرف امری عظیم کنید \* و مدت زندگانیرا  
 حصر در خدمت نور مبین نمائید \* تا عاقبت کنج روان  
 ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران برهید \* زیرا  
 حیات بشر جمیع در خطر \* اطمینان بقادر دقیقه نه  
 با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند  
 و گمان اوج دارند (هیئات هیئات) قرون اولی نیز چنین  
 گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج بتراب پنهان  
 شدند \* و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی  
 محض شدند \* و در سبیل الهی بجانفشانی برخواستند  
 گو کب نورانی آنان از آفاق عزت قدیمه درخشید  
 و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار \* پس شب و روز  
 آرام نگیرید و راحت نجوئید \* راز عبودیت کوئید

و راه خدمت پوئید \* تا بتأیید موعود از ملکوت احدیت  
 موفق گردید ( ای یاران ) افق عالم را اسحاب تیره احاطه  
 نموده \* و ظلمات عداوت و بغضا و جور و جفا و ذلت کبری  
 انتشار یافته \* جمیع خلق در غفلت عظمی و خونخواری  
 و درندگی اعظم مناقب بر ایا \* حضرت کبریا ازین جمهور  
 بشر یاران را انتخاب فرموده \* و بهدایت کبری و موهبت  
 عظمی تخصیص داده \* تا آنکه ما کل بجان و دل بکوشیم  
 جانفشانی نمائیم \* و بهدایت خلق پردازیم و نفوس را  
 تربیت کنیم تا درندگان غزالان بر وحدت شوند \*  
 و کرکان اغنام الهی گردند \* و خونخواران ملائکه آسمانی  
 شوند \* نارعدوان خاموش گردد \* و شعله وادی ایمن بقعه  
 مبارکه روشنائی بخشد \* رائحه کلخن جفا متلاشی شود \*  
 و نفعات کلشن وفا انتشار کلی یابد \* عقول ضعیفه  
 استفاضه از عقل کلی الهی نماید \* و نفوس خبیثه انفس طیبه  
 ظاهره جوید \* این موهبت را مظاهری \* و این مزرعه را  
 دهقانی \* و این باغ را باغبانی \* و این دریا را ماهیانی \* و این

سمارا كوا كبي نوراني \* واين عيلان راطيباني روحاني واين  
 كهكشتكارا رهبراني مهربان لازم تاي نصيبان انصیب  
 دهند \* و محرومان را بهره بخشند \* و مستندان را كنج  
 روان كردند \* و طالبان را قوت برهان بنمايند \*  
 ﴿ اللهم اني أتضرع يامغيثي واتذل يا مجيري وأتوجع  
 ياطيبي وأناجيك بلساني وروحي وجناني وأقول ﴾  
 ﴿ الهي الهي ﴾ قد أحاطت الليلة الدماء كل الارحاء \* و غطت  
 سحب الاحتجاب كل الآفاق \* واستغرقوا الانام في ظلام  
 الاوهام \* و خاض الظلام في غمار الجور والعدوان \* ما أرى  
 الا وميض النار الحامية المتسعة من الهاوية \* وما أسمع الا  
 صوت الرعود المدمدم من الآلات المتهبة الطاغية النارية \*  
 وكل اقليم ينادي بلسان الخافية ﴿ ما أغنى عني ماليه هلك  
 عني سلطانيه ﴾ قد خبت يا الهي مصابيح الهدى \*  
 وتسمرت نار الجوى \* وشاعت العداوة والبغضاء \* وذاعت  
 الضغينة والشحناء على وجه الغبراء \* فما أرى الا حزبك  
 المظلوم \* ينادي بأعلى النداء \* حي على الولا \* حي على

الوفاء \* حي على العطاء \* حي على الهدى \* حي على  
 الوفاق \* حي على مشاهدة نور الآفاق \* حي على الحب  
 والفلاح \* حي على الصلح والصلاح \* حي على نزع  
 السلاح \* حي على الأتحاد والنجاح \* حي على التعاضد  
 والتعاون في سبيل الرشاد \* فهو لاء المظلومون يقدون كل  
 الخلق بالنفوس والارواح \* في كل قطر بكل سرور  
 وانسراح \* تراهم يا إلهي يبكون لبكاء خلقك وبمخزون  
 لحزن بريتك ويتأفون بكل الوري ويتوجعون لمصائب  
 أهل الثرى \* رب أنبت أباهر الفلاح في جناحهم حتى  
 يطيروا الى أوج نجاحهم \* واشدد أزورهم في خدمة  
 خلقك \* وقو ظهورهم في عبودية عتبة  
 قدسك \* انك أنت الكريم \*  
 انك أنت الرحيم \* لا إله  
 الا أنت الرحمن  
 الرؤف القديم  
 (ع ع)

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ اُمّی زائر مشکین نفس ﴾ حافظ شیرازی در دیوان  
 خویش میگوید ﴿ ترکان پارسی کو بخشند کان عمرند ﴾  
 آن ترک پارسی کو توئی که در نهایت شیرینی و حلالت  
 بفارسی صحبت میداشتی \* و من و یاران الهی را سبب  
 سرور و شادمانی میکشتی \* حال باقلبی نورانی و روحی  
 رحمانی \* و انجذابی ملکوتی و تأییدی سبحانی بالنیابه  
 از عبد البهاء توجه باستان مقدس نما \* و جبین خویش را  
 بر آستان نور مبین بگذار و روی و موی را بخاک تابناک  
 منور و معطر کن \* و در نهایت عجز و نیاز از قبل من  
 تضرع و ابتهال نما \* و طلب تأیید و توفیق کن \* زیرا  
 مشقات عظیمه در پیش است \* و مشکلات کثیره  
 در میان \* و عبد البهاء در نهایت ضعف و ناتوان \* لهذا  
 محتاج امداد اسم اعظم است \* و مفتقر عنایت جمال  
 قدم \* تا در این سبیل توفیقات حق نم الدلیل گردد \*  
 و بدرقه عنایت هادی سبیل شود \* شاید در این سفر

نفسي در عبوديت دلبر آفاق بگشدد و نصیبي از موهبت  
 رب الاشراف برد ﴿ یاران الهي را ﴾ هر يك از قبل من  
 در نهايت اشتیاق تحت ابداع ابهي ابلاغ دار و بگو  
 ﴿ ای سرکشگان صحراي محبت الله ﴾ وای کمکشگان  
 بیابان عشق \* پر تو عنایت الهي شامل است \*  
 و فیوضات نامتناهی متابعت \* عنقریب از اشراق نور مبین  
 روی زمین بهشت برین گردد \* و از نسیم گلشن عنایت  
 مشام اهل آفاق در شرق و غرب مشکین و عنبرین شود  
 ﴿ یاران الهي ﴾ باید بموجب وصایا و نصائح نور حقیقت  
 جمال قدم رومی لعننه الفدا قیام کنند \* و یک یک را  
 بموقع اجرا گذارند \* نه اینکه مجرد بخوانند و مودوع  
 اوراق و الواح گذارند \* باید اوامر روحانیه و جسمانیه  
 اسم اعظم رومی لترتبه الفداء در حیز شهود جلوه نماید  
 و در احوال و اطوار یاران الهي مجسم و مصور گردد \*  
 و الا چه ثمري و چه اثری ﴿ باری عبدالبهارا ﴾ نهايت آمال  
 اینکه بکلمه تي از وصایا و نصائح مبارك موفق شود \*

و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند \* بهائی باید  
 شمع آفاق باشد \* و نجم ساطع از آفاق اشراق \* اگر  
 چنین است \* نسبتش حقیقی است \* والا نسبت  
 مجازی است \* و بی ثمر و بی با \* مانند شخصی سیاهست  
 نامش الماس و بحقیقت زاع و غراب است \* ولی اسمش بلبل  
 خوش آواز \* از انتساب اسمی چه فائده \* و از لفظ بهائی  
 چه ثمر بحقیقت باید بهائی بود \* و ملتجی بعتبه مقدسه  
 حضرت نامتناهی \* جمیع یاران را بجان و دل مشتاقم \*  
 و آرزوی مشاهده دیدار مینامیم ﴿ وعلیکم البهاء الأبهی ﴾  
 ﴿ ای عزیزان عبد البهاء ﴾ اگر بدانید \* که چه قدر  
 اشتیاق بیاران دارم و چگونه شب و روز بذكر و یاد شما  
 مشغولم \* البته از شادمانی پرواز مینمائید \* شما یاران اسم  
 اعظمید \* و یاوران عبد البهاء \* در ظل الطاف جمال  
 مبارک \* و بندگان حقیقی صمیمی حضرت کبریاء ﴿ طوبی  
 لکم ثم طوبی ﴾ لهذا در نزد عبد البهاء عزیزید و جلیل و رفیقید  
 و ندیم \* و در عبودیت عتبه بهاء شریکید و سهم ﴿ ع ع ﴾



﴿ هو الله ﴾

﴿ أيا نفحات الله تنسى أيا نسمات الله تنسى واقصدي ﴾  
ديار الطرف القبلي أرضاً فيها توارت نفس نفث في  
روعه روح من الله وتضمنت هيكلا حشر تحت راية  
الله \* وقلباً أنجذب بنفحات الله \* وأحشاء وأضالع  
تسعرت بينها نار محبة الله \* وحيي ذلك القبر المنور \* والرمس  
الطاهر المطهر \* وقولي النور الساطع من الأفق الأعلى \*  
والشعاع اللامع من ملكوت الابهي جلال ضريحك المعطر  
وسطع فوق رمسك المعنبر \* وتتابعت طبقات النور من  
شمس الظهور بالنزول على بقعة تنورت بجسدك  
وتضمنت جسمك واحتوت بهيكلك الزكي الطاهر  
المجلل الكريم \* المظلل بنعام الطاف ربك الرحمن الرحيم \*  
طوبى لديار اغتربت فيها \* وبشرى لبقاع اقتربت اليها \*  
وياشرفاً لأرض تواريت فيها \* وعزاً لبقعة اختفيت فيها  
عليك بهاء الله ورحمته ورضي الله عنك وخصك بموهبته  
وأراح روحك بنفحات فاحت من رياض أحديته والأح

وجهك في عداق رحابته \* وتنور بصرك بمشاهدة  
 جمال هويته \* وسمع أذنك من الحان طيور القدس  
 الصادحة في فردوس رؤيته \* على سدره فردايته \* بما سمعت  
 النداء وأجبت الدعاء \* وليت لربك الأعلى \* وخضعت  
 لسلطنة محبوبك الأبهي \* واشتعلت بنار  
 محبة الله وتوكلت على الله \* واحترقت  
 بنيران الهجران \* ولظي الحرمان  
 حتى رجعت الى الله \* وتوجهت اليه  
 واستجرت بجوار رحمته الكبرى  
 كل ذلك بما وفيت بميثاق الله  
 وثبت ورسخ قدماك على  
 عهد الله \* والتحية والسلام  
 والثناء عليك  
 في الاولى  
 والاخرى  
 ﴿ع ع﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ وأنت الذي يا إلهي ﴾ خلقت وبرئت وذرئت بفيض  
 جودك \* وصبوب غمام رحمتك حقائق نورانية رجمانية  
 ودقائق كينونات ربانية صمدانية \* وربيتها في عوالم  
 قدسك بيد ربوبيتك \* وانشئتها بصرف فضلك وأبنتها  
 من سدرة فردانيتك \* وأخرجتها من دوحه صمدانيتك  
 وجعلتها آيتك الكبرى \* وموهبتك العظمى \* بين  
 خلقك \* ومن تلك الحقائق هذا الفرع الكريم \* والاسم  
 العظيم \* والنور المبين ذو الخلق البديع والوجه المنير  
 ﴿أي رب ﴾ أسمعته ندائك \* وأريته جمالك \* وهديته الى  
 صراطك \* وشرفته بلقائك \* وألقيت عليه خطابك \*  
 وجعلته مظهر الطافك \* ومطلع احسانك \* ومهبط  
 الهامك \* وأضأت وجهه بنور عرفانك \* وعطرت مشامه  
 بنفحاتك \* وأنطقه بثنائك \* وشرحت صدره بآياتك  
 وأرحت روحه بجودك وروحك وروحك وشميم نسيم  
 حديقه أسرارك \* وأبنته على عهدك وميثاقك \* ومكنته في

أرض الوجود بقوتك واقتدارك •

( أي رب ) لما هديته الى النار الموقدة في سدرة البقاء •  
 واصطلي بنار الهدى في سيناء العلي الأعلى مشرب كأس  
 الوفاء • وتمل من الصورة المشمولة الصهباء • وصاح ونادى  
 ياربني الأعلى • وقفني على ماتحب وترضى • وبيض وجهي  
 في النشأة الاخرى • كما نورته في النشأة الاولى • فلما تنفس  
 صبح الهدى • وأشرقت شمس ملكوتك الابهي •  
 وانتشرت أنوارك على كل الارحاء • توجه الى ضياء جمالك  
 توجه الحرياء • وأجاب ندائك ببلي • وهام في بيداء الولاء  
 واستهام في نور جمالك الساطع على الأنحاء • وقام بالثناء  
 بين ملائحة الحباء • وتوكل عليك • وتوجه اليك • ووفد  
 عليك • وتمثل بين يديك • وتشرف بالاصغاء • بأذن واعية  
 واحتظي بالمشاهدة واللقاء • ببصيرة جديدة كاشفة  
 وشفقة حبا • وملا منك عشقا وغراما • وناجاك  
 صباحا ومساء • وغدوا وأصالا ( أي رب ) أكمل أيامه  
 وانتهى أنفاسه • وترك قيضه • وخلع ثيابه • ورجع

اليك طيباً طاهراً عرياناً خالصاً مشتتلاً منجذباً مشوقاً  
 مهتماً بنفحاتك ﴿ اكرم مشواه ﴾ وانزله منزلاً مباركاً  
 خير نزل في جوار رحمتك الكبرى \* وارفعه  
 الى مقعد صدق مكن قدس في ملكوتك  
 الابهي \* وظلل عليه سدرتك المنتهي \*  
 واحشره مع الملائة الأعلی \* واسقه كأس  
 اللقاء \* وقدر كل خير لمن يزور ريسه  
 الطاهر المسكي الشذا \* وأجب  
 دعاء من يدعوك في بقعة  
 روضته الغناء \* انك  
 أنت الكريم الرحيم  
 العظيم الوفاء \*  
 وانك أنت  
 الرحمن ياربي  
 الأعلی  
 ﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ يا من تعطر الآفاق من نفحات نبوته على ميثاق الله ﴾  
 ولمثلك ينبغي هذا المقام العظيم \* ولشبهك يليق هذا  
 الشأن الكريم \* تالله الحق ان ملائكة القدس تصلين  
 عليك من ملكوت الأُبهى \* والملائكة الأُعلى يناديك  
 بأعلى النداء \* أحسنت أحسنت يا من وفي بالميثاق  
 ﴿ وأوفى بما عاهد عليه الله في يوم الإِشراق ﴾ ولم  
 تأخذه لومة لائم في تمسكه بعهد الله \* وتشبته بذيل  
 موهبة الله \* فهلل وكبر ونطق \* ونادى مهلل الوجه  
 مستبشر القلب منجذب الروح منتعش الفؤاد \* يا أهل  
 الوفاء \* فابتوا على ميثاق الله \* وتمسكوا بعهد الله \*  
 فان هذا هو تأييد شديد القوى \* وبه تشييد دعائم دين  
 الله \* وتحكيم بنيان شريعة الله \* وسطوع أنوار معرفة  
 الله \* وظهور آثار موهبة الله وعبوق نفحات محبة الله \*  
 واعلاء كلمة الله \* يا قوم ذروا الشبهات ودعواتها وويل  
 المتمسكين بالمتشابهات \* وتمسكوا بالمحكمات انها هي

الصراط المستقیم \* والنور المبین \* والبیان القویم \* والحصن

الحصین عن هجوم المارقین (ع ع)

(هو الله)

(أی بنده ثابت ثابت جمال قدم) نامه مفصل ملاحظه

گردید \* تاوانید در این ایام تبلیغ امر الله نمائید \*

فرصت بسیار خوبی بد قدرت الهیه فراهم آورده \* این

فرصت را از دست مدهید \* جمیع قلوب متوجه بامر الله

وجمیع گوشها مترصد استماع کلمه الله \* احزاب ایران کل

مشغول بخود و اکثری از شدت نزاع وجدال از حیات

وزندگانی بیزار \* مفری میطلبند \* ومفر ومقری \* وملجأ

وپناهی جز ملکوت ابهی نه که ولوله وزلزله در آفاق

انداخته \* وعنقریب ایران را معمور \* وایرانیان را

عزیز درد و جهان نماید \* خیر خواهی ایران این است

که جمیع ملل و شعوب و قبائل عالم را خاضع وخاشع نماید \*

هر نفسی که ثابت بر عهد است ولو بظاهر خواندن ائمه

نداند \* باید در فکر اعلاء کلمه الله و تبلیغ باشد (ع ع)

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أي ثابت برميثاق ﴾ چون نیر آفاق اشراق بر شرق  
 و غرب نمود \* تفاوت و امتیاز ترك و تاجيك \* و فرانس  
 و بلجيك و فرس و آمريك و آسيا و أفريك از میان رفت  
 شليك و وحدت عالم انساني برخاست \* این است که  
 مشاهده مینمائی که شرق دست در آغوش غرب نموده \*  
 و خاور و باختر مانند دو دلبز شیفته یکدیگر شده (ع ع)

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الرجل الرشید ﴾ قد هتكت الاستار و اشرقت  
 الانوار و ظهرت الاسرار \* و شاعت الآثار \* و ذاعت  
 الاذکار \* و انكشفت آية الليل و تلالأت آية النهار

و المخلصون في سرور و حبور و عیش موفور \*

و جنة عالیة و رب غفور \* فیاطوبی

للأبرار \* و یا بشری للأخيار \*

و یا فرحاً للأحرار و یا أسفاً

على الاشرار ﴿ ع ع ﴾



﴿ هو الله ﴾

أحمد واشكر الرب الجليل \* البرالرؤف الجميل \* جزيل  
 العطاء \* عظيم الولاء \* على ما أولى عباده الضعفاء \* من  
 نعم جليلة ومنح جميلة \* وحكم بالغة وتجارة رابحة \* وثروة  
 طالحة وعزة شامخة \* ومرتبة باذخة \* وبصيرة كاشفة  
 وقوة نافذة يوم اشراقه على الآفاق بانوار الميثاق \*  
 وأخذه العهد الجليل \* المذكور في صحفه وألواحه وفي  
 البيان والفرقان والتوراة والانجيل \* وحمد وشكر وأثنى  
 على كل من تمسك بهذا الجبل المتين \* والثمان المبين \*  
 التي تلقف كل جبال وعصي \* والتحية الطالحة بالثناء \*  
 والفائضة بنور البهاء على الحقيقة النورانية \* الهوية الرحمانية  
 والنفخة الصمدانية \* والنفحة الربانية \* والجوهرة  
 الوجدانية التي تتلألأ على اكليل المجد الاثيل تتلألأ  
 أشرقت بنوره السموات والارضين \* وعلى الذين بتوا  
 على الميثاق \* ونبذوا الشقاق \* وركبوا البراق ونادوا في  
 الآفاق \* حي على العهد القديم \* حي على الميثاق العظيم \*

حي على النور المين \* حي على الصراط المستقيم \* حي  
 على الماء المعين \* حي على جنة النعيم \* حي على الفضل  
 العظيم \* حي على المائدة الممدودة من الرب الكريم \*  
 ﴿ إلهي إلهي ﴾ هذا عبدك الذي اقبل الى مشرق نورك  
 الاول ﴿ النقطة الاولى ﴾ ولي لندائك عند طلوع شمس  
 البهاء في الكرة الاخرى \* وحمل كل تعب ومشقة  
 وبلاء \* وأصبح من عبيدك القدياء \* نور قلبه أبداً سرمداً  
 بنور صبح الهدى \* وشرح صدره بمشاهدة آياتك  
 الكبرى \* وأنطقه ببرهان ميثاقك الذي أخذته من  
 ملكوت الوجود من الغيب والشهادة يارب  
 الملا الأعلى \* واحفظه من سهام شبهات  
 أهل الحجيات والمتشابهات \* وثبت  
 قلبه على المحكمات \* واجعله  
 سراجاً وهاجاً في محفل  
 العهد والميثاق

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها المستوقد بنار محبة الله ﴾ في سيناء الصدور اني  
 أرسل اليك التحية والثناء من الوادي المقدس طور سيناء  
 البقعة المباركة البيضاء \* وأقول أحسنت أحسنت يا من  
 دخل في ظلال السدرة التي ارتفعت في الارض المقدسة  
 وانتشرت اظلالها في الآفاق \* بشرى لك بما مررت  
 من الوادي الايمن وآنت من جانب الطور ناراً  
 واصطليت من حرارتها واهتديت بنورها فعليك باليد  
 البيضاء والقاء العصا وارجاعها الى الثعبان المين \* ألا ان  
 تلك اليد هي يد قدرة الرحمن \* والثعبان هو البرهان  
 وهذان الامر ان ظهيران لك في كل مكان \* وروح

القدس يؤيدك بقوة وسلطان \* والبهاء

على كل ثابت وراسخ ومستقيم \*

وناطق وهاد لمن

في الامكان

﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيتها المنجذبة بنفحات القدس ﴾ اني رتل آيات  
شركك لله على شدة رأفته وعظيم عنايته بوصول تلك  
الالواح اليك \* واشراق فيض معانيها عليك \* انها  
الواح انبعثت كلماتها من قلب ممتلي بمحبة الله \* فارغ  
متجرد عما سوى الله \* مستبشر مستفيض من فيوضات  
المللكوت الأبي \* مرتسم فيه آيات التوحيد بنفحات  
من روح موهبة الله ﴿ يا أمة الله ﴾ عليك بالتلقي لما يفيض  
عليك روح عبد البهاء \* لا تنظري الى استعدادك  
وقابليتك \* بل انظري الى فضل ربك في هذه الايام \*  
وموهبة ملكوته التي لم تر عين الوجود مثالا في القرون  
الاولى \* ان الوجود أرض متعطشة \* وفيض المللكوت  
غيث هائل ستنبت أرض الوجود رياحين حكمة الله \*  
حيث نفحات القدس أحاطت الارض شرقا وغربا \*  
وبشارات الله تابعت من ملكوت السماء \* وشمس  
الحقيقة أشرقت على الآفاق بأشد الاشراق \* فالق على

الآذان الاسم الاعظم حتى ينادوا الكل بين الامم •  
 يا بهاء العالم وشمس القدم • الحق أقول لك هذا الاسم  
 المبارك روح الحياة • والمنقذ من الممات وكلمة النجاة الباهرة  
 الآيات • سوف تسمعون من كل الاقطار ضجيجاً  
 متواصلاً الى الملائكة الاعلى ( يا بهاء الابهي ) وبلغني تحيتي  
 الروحية الى ولدك الروحاني • والى قرينته المحترمة التي  
 تقرب اسمها باسمك • وبلغني تحيتي الى ابنتك الروحانية  
 ( ورجينيا ويلار ) المحترمة • وقولي لها يا ابنتي العزيزة  
 توجهي الى ملكوت ربك • واستفيضي من القيوضات  
 الروحية • وانجذبي بنفحات القدس انجذاباً ينفخ الروح  
 في النفوس الميتة • ويحييهم بحياة طيبة • وينور ابصارهم  
 بنور ساطع على الاكوان في هذا القرن المجيد • والعصر  
 الجديد • وبلغني تنائي الى امة الله ( اما نوثل ) وقولي  
 لها انك ابصرت تصوير عبد البهاء الجسماني المنطبع  
 بشعاع الشمس الناسوتي وفاضت عينك بالمعبرات •  
 فاطلبي من الله ان يريك تصويره الروحاني بشعاع ساطع

من الملكوت الرحمانى \* هنالك تأخذك جذبات الله \*  
 وتجعلك جرة نار ملتهبة بحرارة محبة الله ( يا أمة الله )  
 عليك زيارة حضرة أبي الفضائل \* حتى تتلقى منه  
 البراهين والنصوص القاطعة من الكتاب المقدس على  
 ظهور ملكوت الله في هذا القرن العظيم \* ان زيارته  
 غم لك وذخر لك وسلوة لقلبك \* وبهجة لروحك \*  
 وتأخذين منه الحكمة والبيان المطابقة للشهود والعيان \*  
 ( يا أمة الله ) ان مستر مكناات رجل جليل ساع بكل  
 قواه في نشر نفحات الله \* وسوف يؤيده الله بامر  
 عظيم \* ويجعله علما متموجاً بارياح التأيد على الصرح  
 المحيد ( وأما قضية شرابي لكأس الفداء ) فو رب السماء  
 انه متعى آمالي \* وفرح قلبي وسلوة روحي وغاية  
 مقصدي \* فعليك بان تدعى الى الله ان يسر لي هذا  
 المنى \* ويقدر لي هذه الموهبة الكبرى ويسقيني تلك  
 الكأس الطافحة بصبء الوفاء \* في سبيل البهاء \*  
 ( يا أمة الله ) لما تناولت تحريرك كنت في حالة هزرتي

نسمة محبة الله \* واهتزت بها اهتزازاً امتلاً المكان

بروح محبة الله \* ولا شك ان قلبك تأثر أيضاً من

هذا الاهتزاز الروحاني والجذب الرحماني

والحب الوجداني ﴿ وعليك

التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ إلهي إلهي ﴾ هذا عبدك المنجذب الى جمالك الأبهى

المتوقد القلب بنار محبتك بين الملا \* المهمر الدمع بذكرك

في جنح الليالي الظلما \* المنصرم الصبر لمحبة جمالك الأبهى

المستبشر الوجه برحمتك الكبرى \* المنشرح الصدر بآيات

توحيدك بين الوري \* المتغرب في الغرب تاركاً الوطن

الأحلى \* المتحمل العناء في سبيلك ياربي الأعلى \* رب

انه ترك الراحة والرخاء \* والترف والرفه والسكون

والقرار وهرع الى تلك العدو القصى \* أرضاً لم

تطئه أرجل أجداده والآباء نشرأ لنفحاتك \* رفعا

لراياتك اعلاء لكلماتك ايضاحا لبياناتك  
 ﴿ رب رب ﴾ اجعله آية موهبتك وراية معرفتك و نار محبتك  
 و سمة منحتك مؤيداً بملائكتك موقفاً بمعونك و رعائتك  
 مصوناً بحفظك و حمايتك \* محفوظاً بحفظك و كلاتك  
 حتى تنتشر آتارك في تلك الارحاء \* و يلوح أنوارك في  
 تلك الانحاء \* و يصل نداءك الى آذان أهل الوفاء \*  
 و يظهر برهانك لملأ الانشاء \* و كل شيء بيدك لا نملك  
 لانفسنا نفعا ولا ضراً \* ولا حياة ولا نشوراً \*  
 ﴿ أي رب ﴾ انا ضعفاء قونا بفضلك و فقراء اغتنا  
 بمجودك \* و عجزاء انجدنا بجنودك \* و بكم أنطقنا بثناءك  
 و أموات أحيانا بروحك \* تؤيد من تشاء و توفق  
 من تشاء \* و تعلم من تشاء \* و تنطق من  
 تشاء \* و تنصر من تشاء \* و تؤيد من  
 تشاء بما تشاء \* انك أنت  
 القوي المقتدر المتعال



﴿ هو الله ﴾

﴿ اللهم يا إلهي ﴾ وربّي ومنائي ونوري وبهائي وملجئي  
ورجائي \* قد تحيرت في ذكرك ونسائك واحترت في  
تمجيدك وتقديسك \* كلما أتعارج الى سمو الادراك \*  
وأتصاعد إلى علو الاكتشاف \* أرى نفسي عاجزة  
عن إدراك كنه آية من آياتك فكيف هوية ذاتك  
وحقيقة أسمائك وصفاتك \* والعقول إذا عجزت يا إلهي  
عن عرفان لمعة من شهاب متشمع في فضاء إنشائك \*  
فكيف تستطيع ان تدرك كينونة الشمس مع ظهور  
آثارها الزاهرة للعقول في مملكته \* والنفوس اذا  
ذهلت عن إدراك قطرة من بحور أسرارك \* فكيف  
الاكتناه في الاكتشاف عن محيط أنوارك \* وبسيط  
آثارك \* فالعقول يا إلهي ذاهلة \* والنفوس يا محبوبي  
حائرة \* وطيور الارواح هائمة \* وصقور الافهام قاصرة  
عن الطيران في أوج وحدانيتك \* وعرفان آية من آيات  
أحدثك \* وأنى لهذا الضعيف عهدة هذا الخطب الجسيم

وَاِنِّي لَهَذَا الْكَلِيلِ النُّطْقِ وَالْبَيَانِ الْبَلِيغِ \* مَا لِي اِلَّا اَنْ  
 اَكْبَ بِوَجْهِ عَلِي عْتَبَةَ رَحْمَانَيْتِكَ \* وَاَمْرُغَ جِينِي  
 بِتَرَابِ رَحْبَةِ فَرْدَانَيْتِكَ \* وَاَقُولُ ( رَبِّ رَبِّ ) اَدْرِكْ  
 عَبْدَكَ الْمُتَضَرِّعَ اِلَى بَابِ اُحْدَيْتِكَ الْمُنْكَسِرَ اِلَى حَضْرَةِ  
 رَبِّوَيْتِكَ الْخَاضِعَ لظَهْوَرِ الْوَهَيْتِكَ \* الْخَاشِعَ لِسُلْطَانِ  
 رَحْمَانَيْتِكَ \* الَّذِي اخْتَرْتَهُ لِحُبِّكَ \* وَاجْتَبَيْتَهُ لَذِكْرِكَ \*  
 وَارْتَضَيْتَ لَهُ حَمْدَكَ وَنَسَائِكَ ( رَبِّ رَبِّ ) اِنَّهُ سَمِعَ  
 نِدَائَكَ عِنْدَ تَبْلُجِ صَبْحِ اُحْدَيْتِكَ \* وَوَلِيَّ لِحَطَابِكَ عِنْدَ  
 تَلْجُجِ عِبَابِ طِمْطَامِ مَوْهَيْتِكَ \* وَآمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ  
 عِنْدَ سَطْوَعِ فِجْرِ الْعِرْفَانِ \* وَخَضَعَ لِسُلْطَانِكَ \* عِنْدَ  
 شُرُوقِ اَنْوَارِ الْاِيْقَانِ \* وَاقْبَلَ اِلَى جَمَالِكَ الْاَعْلَى عِنْدَ  
 بَرْوَعِ نَوْرِ الْهَدْيِ \* وَاحْتَمَلَ كُلَّ بَلَاءٍ فِي مَوْطِنِهِ مِنْ شَرِّ  
 الْاَعْدَاءِ \* اِلَى اَنْ هَجَمَ عَلَيْهِ الْاَلْدَانُ الْخَصْمَاءُ \* لِحُبِّهِ لَطْلَعَتِكَ  
 النُّورَاءِ \* فَاضْطَرَّ اِلَى الْهَجْرَةِ وَالْجَلَاءِ \* اِلَى اَرْضِ الْطِفِّ  
 فَتَحَمَلَ كُلَّ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ \* حَتَّى وَصَلَ اِلَى بَقْعَةِ كَرْبِ الْبَلَاءِ \*  
 اَرْضِ احْمَرَّتْ بِدِمَاءِ مَطْهَرَةٍ مِنَ الْاَصْفِيَاءِ \* وَتَعَطَّرَتْ اِرْجَائُهَا

بنفحات رائحة طيبة انتشرت من نار سيد الشهداء \* ثم  
مكث يا إلهي برهة من الزمان وآونة من الأحيان \* فاقبل  
إلى أنوار وجهك الساطعة من الجمال الأبهي \* واقتبس  
نار الهدى \* من الشجرة المباركة التي أصلها ثابت  
وفرعها في السماء \* واتبع ندائك بتلبية تأججت بها نار  
محبتك في الكبد والأحشاء \* وسرع إلى عبتك العليا  
وقام على خدمتك بكل القوى \* وأدرك الحضور بين  
يديك في الزوراء \* وهو يا محبوبي • واصل التحرير  
لآياتك من الغداة إلى العشاء \* ويقتل إليك ويتضرع  
إلى باب رحمتك ويدعو الكل إلى جمال أحديتك إلى  
أن هاجرت يا محبوبي بتقدير منك من تلك البقاع النوراء  
إلى المدينة الكبرى \* ومنها إلى أرض السر الشاسعة  
الارحاء \* ومنها إلى هذه البقعة المباركة التي أنبت عليها  
في الزبر والالواح \* فوق ذلك الحبر الجليل أسيراً  
من الزوراء إلى الحدباء \* وقاسى في سبيلك الداهية  
الدهماء \* والبلىة العظمى وكان في خلال الأسر سلوة

لقلوب الاحياء \* ونامقاً لالواحك المرسله الى كل  
 الانحاء \* ثم حضر يامنائي باذنك الى هذا السجن الذي  
 شاع وذاع ذكره بأحسن الانبياء بين الورى \*  
 واستجار في جوار قربك الأذنى \* متمنياً فضلك  
 الاوفى \* واشتغل بخدمة أمرك بكل همه عليا \* وكان  
 يحرر آياتك في الصباح والمساء \* حتى كلت عيناه  
 وارتجفت أنامله بما وهن عظمه وبلغ من العمر عتياً \*  
 فلم يفتر يا إلهي رمشة عين عن خدمتك \* ولم يتهاون  
 يا محبوبي طرفه طرف في عبوديتك \* وعبدك بكل  
 انقطاع وانكسار الى عظمة جلالك \* وانجذاب الى  
 ملكوت جمالك \* وقضى أيامه في نشر نفعاتك \*  
 واعلاء كلمتك \* وإقامة برهانك \* وبيان حجتك البالغة \*  
 وقدرتك الدامغة \* وعزتك الباهرة \* وعظمتك  
 الزاهرة \* حتى اشتهر في الآفاق \* بالالفه والوفاق \*  
 واقتباس أنوار الاشراف \* في يوم الميثاق \* فاشتاق الى  
 ملكوتك الابهي \* ورفيقك الأعلى \* وقال أدركني

يا بهاء الأبهى \* وارجعني إليك \* وأجرني في جوار  
 رحمتك الكبرى \* واسقني الكأس الطافحة بصهباء  
 اللقاء \* وطيرني إلى وكري الذي في الفردوس الأعلى \*  
 في جنتك الأبهى \* فأجبت له الدعاء \* وسمحت بما ناجى  
 في جنح الليالي الظلماء \* وأرجعته إليك بوجه مستبشر  
 بنور الفضل والعطاء (رب رب) أكرم له المشوى وأجزل  
 له الندى \* وأدخله مدخل صدق \* وأنزله منزلاً  
 مباركاً في مشهد اللقاء \* حتى يتمتع بمشاهدة أنوار  
 طلعتك الزهراء \* إلى السرمد الذي ليس له  
 انتهاء \* ووفق الذين كل واحد منهم قرّة  
 لعينه \* وقلدة من كبده \* على أن  
 يقتفوا أثره من بعده \* إنك أنت  
 الكريم الرحيم الوهاب \*  
 وإنك أنت العزيز  
 القدير المستعان \*

## ﴿ هوالله ﴾

﴿ أي ثابت بریمان ﴾ نامه مفصل شمارسید \* ولی  
از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشود \*  
در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده  
بودید \* مقصود از این ضیافت الفت و محبت و بتل  
و تذکر و ترویج مساعی خیریه است \* یعنی بذکر الهی  
مشغول شوند \* و تلاوت آیات و مناجات نمایند \*  
و بایکدیگر نهایت محبت و الفت مجرے دارند \*  
و اگر میان دو نفس از احبا اغبراری حاصل هر دورا  
دعوت نمایند \* و باصلاح مابین کوشند \* و در امور  
خیریه و اعمال بریه مذاکره نمایند \* تا نتایج ممدوحه  
حاصل گردد \* دیگر از الفت و یگانگی و مهربانی سؤال  
نموده بودید \* این واضح و پدید است \* محتاج  
بسؤال نیست \* الفت و یگانگی مراتب دارد  
هر مرتبه ئی از مراتبش مقبول \* و آنچه ترقی بیشتر  
نماید مقبولتر و محبوبتر و خوشتر است و سبب تقرب \*

بارگاه ذوالجلال \* و حصول تأییدات نامتناهی \* مدتی  
 قبل مکتوب عمومی در خصوص اتحاد و اتفاق سرقوم  
 گردید \* و نتایج سامیه و فوائد عالیة الفت و یکانکی  
 بیان گردید \* و باطراف ارسال شد \* در امریک ترجمه  
 گردید \* و انتشار یافت \* و در قفقاز بترکی ترجمه شد \*  
 و انتشار یافت \* البته بمصر نیز رسیده \* در خصوص  
 مشورت مأمور بها سؤال نموده بودید \* از مشورت  
 مقصود آنست \* که آراء نفوس متعدده البته بهتر از  
 رأی واحد است \* نظیر قوت نفوس کثیره البته اعظم  
 از قوت شخص واحد است \* لهذا شور مقبول درگاه  
 کبریا و مأمور به \* و آن از امور عادیة شخصیة گرفته  
 تا امور کلیة عمومیة \* مثلا شخصی را کاری در پیش  
 البته اگر با بعضی اخوان مشورت کند \* البته تحرری  
 و کشف آنچه موافق است گردد \* و حقیقت حال  
 واضح و آشکار شود \* و همچنین مافوق آن \* اگر اهل  
 قریه بی بجهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند \*

البته طریق صواب نمودار شود \* و همچنین هر صنف  
از اصناف \* مثلاً اهل صنعت در امور خویش  
با یکدیگر مشورت نمایند \* و تجار در مسائل تجاریه  
مشورت کنند \* خلاصه شور مقبول و محبوب در هر  
خصوص و امور \* اما مشورت مجلس شور سیاسی  
عمومی ملکی و ملکوتی \* یعنی بیت عدل آن بانخاب  
عمومست \* و آنچه اتفاق آراء یا اکثریت آراء در آن  
شوراء تقرر یابد معمول به است \* اکنون بیت  
عدلی در میان نه \* محافل روحانی در اطراف تشکیل  
شده است \* که اینها در امور امریه مانند تربیت  
اطفال و محافظه ایتام و رعایت عجزه و نشر نفعات الله  
شور نمایند \* این محفل روحانی نیز با اکثریت آراء  
انتخاب شود \* و اما تجدید انتخاب و تعیین مدت راجع  
ببیت عدل عمومی است \* که جمیع بهائیان عالم انتخاب  
کنند \* زیرا آنچه نص قاطع نه بیت عدل عمومی  
قراری در آن خواهند داد \* حال چون تشکیل بیت



عدل عمومی میسر نه • قرار شد که محافل

روحانی آمریکا را در مدت هر پنج

سال تجدید انتخاب نمایند

( ع ع )

( هو الله )

( أي بنده جمال أبعی ) سؤال از آیه مبارکه نموده بودی

که میفرماید ( عنقریب صرافان وجود در پیشگاه

حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک

قبول نمایند ) معنی این آیه مبارکه مفصل فرصت نه •

مختصر بیان میشود • و آن اینست که ماحدای تقوی

و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه • شجر بی ثمر

در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست • ایمان مانند

شجر • و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است • الیوم أعظم

تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک • یعنی

رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا

و نصایح الهی است ( امام مسئله ثانی ) حمل حرز و دعا یا حلّ

اسم اعظم سرقوم در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض  
اگر این دو عمل بتوجه تام و خلوص قلب و نیت پاک  
و انجذاب روح واقع شود تأثیرش شدید است \*  
(امام مسئله ثالث) یعنی فال و رمل آنچه در دست ناس است  
امریست موهوم صرف ابداً حقیقتی ندارد \*  
(و امام مسئله چهارم) که تفاؤل و تشاؤم و اعتبار و اقدام  
و اقتراز و نواصي باشد \* یعنی تملك حیوانات ذی روح  
فال خوب سبب روح و ریحانست \* اما تشاؤم یعنی  
فال بد مذموم و سبب انفعال (و امام مسئله پنجم) هیچ عملی  
در عالم وجود بی ثمر نماند \* اما عمل با عرفان مقبول و تام  
و کامل و ان اینست \* که انسان بمعرفت الله فائز و باعمال  
خیریه موفق و حائز گردد \* با وجود این البته اعمال خیریه  
از برای نفوس سائر و لو از عرفان بی بهره البته بی ثمر  
نیست \* یعنی دو نفس بی خبر از حق محروم از عرفان \*  
یکی عادل و دیگری ظالم \* یکی صادق و دیگری  
کاذب \* یکی خائن و دیگری امین \* یکی سبب

آسایش عالم انسانی \* و دیگری سبب زحمت و خون  
خواری \* و هر دو غافل از حق این دو شخص  
در نزد حق متساوی نیستند بلکه فرقی

بی منها در میان (و عليك

التحیة والثناء )

(ع ع)

(هو الله )

( أيتها الجوهرة المملوكة \* والورقة النورانية )  
انی تلوت مکتوبک الناطق بتوجهک الی الله \* واهتزازک  
من نسمة الله \* وانجذابک بروح الله \* وانکشافک  
لسر الوجود \* وتمثال رب الجنود \* وهذا يدل انه  
سيفتح عليك أبواب المکاشفات \* ويؤيدک روح الحق  
بآيات بينات \* واما مشاهدتک فی صلاتک هذا العبد \*  
دلیل علی القرب المعنوي \* والوحدة الروحانية \*  
والانطباع الوجداني \* وانی فی کل حين أنضرع الی  
المملوکات الالهی \* ان يجعل قلبک مرآة صافية لطيفة

مصيفة متقابلة للمكوت الابهي \* حتى ينطبع فيه صور  
 الملائكة الأعلی وهذا معنى آية التوراة \* ( لنخلقن انسانا  
 على صورتنا ومثالنا ) وتكرار المشاهدة دليل على ان  
 الرؤية ستكون روحا وجسما \* وأما الفصل والوصل  
 والمفارقة واللقاء \* فهذه أمور جسمانية \* فالروح  
 مقدس عن المقارنة والمفارقة والقرب والبعد والاتصال  
 والانفصال \* هذه شأن الاجسام \* ومن لوازم الحقائق  
 العنصرية \* وأما الروح لازال في مركز سموه وعلوه  
 كالشمس المستقرة دائما في فلكها \* انما غيابها  
 وحضورها عبارة عن صفاء المحل \* ولطافة الجسم المتقابل  
 لها \* وبمجرد تصقيل الصفحة المتقابلة تظهر فيها أنوار  
 الشمس \* وبمجرد تكثف الصفحة تغيب عنها أنوارها \*  
 اذا عرفنا القرب والبعد عبارة عن الصفاء واللطافة  
 والصدأ والكدر والكثافة \* ونحن ان شاء الله بسبب  
 صفاء القلوب \* دائمون في محفل الالفة \* ومستمرون في  
 الصومعة الروحانية المكوتية \* عابدون ساجدون لله \*

ورا كعون مؤتلفون بنفحات القدس • ومنجذبون  
 بمغناطيس محبة الله • وشاكرون على هذا الفضل العظيم  
 والفوز الميسر ﴿ وأما الملاقات الجسمانية ﴾ نسأل الله ان  
 يقدر لنا باحسن الوجوه ﴿ اعلمى أيتها النفس الزكية ﴾  
 عند انقطاعك عما سوى الله • وفراغتك عن شئون  
 الناسوت يتلأأ على قلبك أنوار اللاهوت • واشراقات  
 شمس الحقيقة من أفق الجبروت • عند ذلك تمتلئ روح  
 القوة من الله • وتتصرفين كما تشائين • هذا هو الحق  
 المثبوت ﴿ واما تمنيك خدمة نفوس قدسية روحانية ﴾  
 هذا أحسن الآمال • وأشرف الخصال • طوبى لمن  
 تأيد به • وتوفق به في مدة الحياة • بغية الحياة الابدية •  
 ثم انك أنت أيتها الحقيقة المنجذبة الى الله • بلغى  
 بملكوت الله بنفحات من روح لانه يؤيدك  
 كما كان يؤيد الارواح القدسية  
 في القرون الاولى

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ ای یاران عبد البهاء و بندگان جمال ابھی ﴾ اکنون  
 که قلب این محزون چون فلك مشحون مستغرق  
 تأثرات کونا کونست بیاد شما افتادم \* و آرزوی جان  
 چنانست که بیاد یاران دلر اصفائی و جان را روح  
 و ریحانی حاصل گردد \* زیرا در ظلمات هموم تسلی خاطر  
 یاران ذکر دوستانست \* و یاد مقربان در که حضرت  
 یزدان \* و چون بیاد شما افتادم نفعه خوشی بمشام آمد  
 و پرتوی روشن در این شب یلدا بر افروخت \* حمد  
 خدا را که از صرف موهبتش عبادی خلق فرموده  
 که مظاهر حب و ولا و مطالع صدق و صفا و مشارق  
 و د و وفا هستند \* یعنی قربانگاه عشق را فدائیان  
 قدیمند \* و نار عذاب و عقاب را خلیل جلیل \* همواره  
 بذکر جمال قدم چون بحر مواجند \* و در محافل ذکر  
 الهی بمشابه سراج و هاج \* کلشن محبت الله را کل  
 صدبرك خندانند \* و جنت ابھی را شجر سبز خرم

ریان \* بحر عرفان را صدف پر در دري در خشنده اند  
 و مطلع محبت الله را کوکب ساطع رخشنده \*  
 بعد از صعود حضرت مقصود روحی لا جباه الفداء  
 می نیار میدند \* و نفسی براحت نکشیدند \* سر ببالین  
 نهادند راحت دل و کام جان نجستند \* دم بدم آرزوی  
 شهادت کبری کردند \* و همواره منتظر یوم فنا بودند \*  
 این نفوس سزاوار انتساب آستان مقدسند \* و این هیاهل  
 لائق عبودیت درگاه مقدس \* عبد البهاء شب و روز  
 از درگاه الهی مستدعی آنست \* که هر یک از یاران  
 آیت رحمن کردند \* و سبب صلح و سلام عموم  
 شعوب و قبائل و ادیان \* روح دوستی و راستی  
 و آشتی در جسم امکان بدمند \* و هیکل  
 ایجاد را برداء موهبت کبری بیاریند \*  
 والله هو المؤید الموفق الکریم

﴿ وعلیکم التحیة والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ الهي الهي ﴾ أسألك بتأييدائك الغيبية \* وتوفيقاتك  
الصدائنية \* وفيوضاتك الرحمانية \* ان تؤيد الدولة  
العلية العثمانية \* و لخلافة المحمدية على التمكن في الارض  
والاستقرار على العرش \* وان تصون اقليمها عن  
الآفات \* وتحفظ مركز خلافتها عن الملمات

﴿ أي رب ﴾ صنها في كهف حفظك وحمايتك \*

واحفظها بين عنايتك \* واشملها بلحظات

رحمايتك \* لانها تحمي البقعة المباركة النوراء \*

وتحفظ على وادي سيناء \* ويمتد ظل

حمايتها على رؤس الاحباء \*

انك أنت المقتدر على

ماتشاء \* وانك

أنت القوي

القدير

﴿ ع ع ﴾



﴿ هو الله ﴾

﴿ اللهم يأمؤيد كل سلطة عادلة ﴾ وسلطنة قاسطة على  
 العزة الابديه \* والقدرة السرمدية \* والبقاء والاستقرار  
 والثبات والافتخار \* أيد بفيض رحمتك كل حكومة  
 تعدل بين رعاياها \* وكل سلطة ممنوحة منك تحمي  
 الفقراء والضعفاء برأياتها \* أسألك بفيض قدسك وصيب  
 فضلك \* ان تؤيد هذه الحكومة العادلة التي ضربت  
 أطناب خباياها على ممالك واسعة شاسعة \* وأظهرت  
 العدالة برهانها في أقاليمها العاصرة الباهرة \* اللهم أيد  
 جنودها ورأياتها \* ونفذ كلمتها وآياتها \* وأحم حماها \*  
 وراع ذمارها \* وأذع صيتها \* وشيع آثارها \* وأعل  
 علمها \* بقوتك القاهرة على الاشياء \* وقوتك  
 الساهرة في ملكوت الانشاء \* انك  
 أنت مؤيد من تشاء \* وانك  
 أنت المقتدر القدير \*

﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيتها الوردة الموثقة المفتحة في رياض محبة الله ﴾  
 قد أتى الربيع وفاض الغمام الرفيع \* بعث هاطل مدرار  
 على الشريف والوضيع \* وهبت نسيمات الله على رياض  
 الملك والملكوت بروح جديد \* واشتدت حرارة  
 شمس الحقيقة على كل نبات طيب وشجر لطيف \* نابت  
 في أرض مباركة من كل اقليم \* انك أنت بما كنت  
 وردة العرفان في جنة الرضوان \* فاشكري الله  
 واهتزي طربا على هذه الفيوضات الرحمانية \*  
 التي هي أعظم موهبة للورد والمصف  
 والريحان ﴿ وعليك البهاء ﴾

## ﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ الحمد لله ﴾ الذي جعل الألفة والمحبة تجايا من تجليات  
 رحانيته ﴿ وآية من آيات محبوبيته \* حتى تنطبع أنوار  
 الحب في القلوب الصافية \* وتشرق شمس الوداد بي

الكينونات \* الباهرة النورانية \* ولذلك خلق الممكنات  
 أزواجاً \* وفتح لدخول الحب في القلوب باباً رتاجاً \*  
 وجعل تجلي حبه في الصدور سراجاً وهاجاً \* وأصلي  
 وأسلم على الحقيقة النورانية \* والكلمة الرحمانية \*  
 الكوكب الساطع \* والنير اللامع \* سيد الوجود \*  
 قدوة الغيب والشهود \* سيد الكونين ونور المشرقين  
 وعلى أدلأته \* ومظاهر حكيمته \* ومطالع الهامه أجمعين \*  
 ثم ان الله سبحانه وتعالى تعلقت ارادته بجمع الكثرات  
 الى الوحدة والالقاء في القلوب كلمة المحبة حتى تأتلف  
 النفوس \* وتستأنس القلوب \* وتستنير الوجوه \* من  
 ضياء باهر ساطع من كلمة ( يحبهم ويحبونه ) فاقتضت  
 الحكمة البالغة ان تكون كل الاشياء مزدوجة  
 والحقائق ممتزجة والكينونات متدرجة الى أعلى مدارج  
 الوحدة \* ومتعارجة الى أعلى مراقي المحبة \* كما قال  
 سبحانه وتعالى ( سبحانه الذي خلق الأزواج كلها مما  
 تنبت الارض ومن أنفسهم ومما لا يعلمون ) فلاجل

ذلك النكاح سنة مسنونة \* وأمر ممدوح ممنوح من  
 الحضرة الرحمانية ( فمن أتبعه كان متبعاً لسنن الأنبياء  
 والمرسلين ) فبناء على ذلك نتأمل من الله ان يجعل هذا  
 الزواج سبباً للاتباع \* وانشراحاً للصدور \* وانجذاباً  
 للقلوب \* وبارك على العروسين \* ويهبهما ذرية صالحة  
 يكون لهما لسان صدق في الآخرين \* اللهم  
 يامؤلف القلوب \* ومحجب النفوس \* والجامع  
 بين الأزواج كلها \* حتى يستأنساويأتلقاويصبحا  
 نفساً واحدة مسعودة في هذه الحياة  
 الأولى \* ويطلبوا العيشة الراضية في  
 الحياة الأخرى \* بارك على هذين  
 النفسين \* بفضلك  
 ورحمتك \* انك أنت  
 الكريم الرحيم  
 الوهاب \*  
 (وع ع)

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ يا أمة الله التي وقفت حياتها لخدمة ملكوت الله ﴾  
 اني تلوت آيات شكرك لله بما هداك الى سبيل الرب  
 طريق النجاة \* الموصلة الى خيمة المهد خباء الشهادة  
 في عاصمة الملكوت \* اعلمى حق اليقين \* ان كل حقيقة  
 منجذبة بنفحات القدس في هذا القرن المجيد \* يفوق  
 فحول الرجال الذين مضوا الى القرون الاولى \* فعليك  
 بالجهد البليغ \* وعليك بالسعي الشديد \* وعليك بالتضرع  
 والابتهال \* وعليك بالتوجه والاتكال الى ملكوت  
 الرب المتعال \* هيئى نفسك لتكوني كالضياء الساطع  
 على أعلى مراكز السواحل \* تهتدي به السفن الخائفة  
 في ظلمات الغيوم في غمار البحار \* ثم اكتسي التعاليم  
 الالهية \* وتعلمي حق التعليم من حضرة أبي الفضل \*  
 ولو تمكثي عدة أشهر هناك \* وأما ريفتك شيعيا الى  
 ساحل البحر \* أو وصلها الى مرسيها \* وارجمي الى  
 مصر \* حتى تعلمي التعاليم اللازمة \* ثم ترجمي الى

أمريكا \* هذا اذا كان ممكناً لك والا كيفها وجدت  
 السبيل مفتوح والتسهيل موجود \* قولي باسم الله  
 وتوكلني على الله \* ولكن تعلم التعاليم  
 فرض واجب \* وعلى

الله التكلان

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها المؤمنون ﴾ ان لله ان يتمحن عباده وليس للعبدان  
 يتمحن عبداً مخلصاً لله \* فوري ان طير الروح يرفرف  
 في هواء التقديس \* ولكن أهل الآمال لهم تحير في  
 المآل \* ويذهب الفخ تحت التراب \* ولا يحصل الثواب \*  
 بل جعلوا ذكر دون العبودية فخاً لهذا الطير الطائر في  
 القضاء الروحاني \* وان عبد البهاء متضرع الى ملكوت  
 الابهي \* وليس شيء يخفي \* اعلّموا ان كينونتي عبد  
 البهاء \* وذاتي عبد البهاء \* وحققتي عبد البهاء \* وذروتني  
 العليا عبد البهاء \* وغايتي القصوى عبد البهاء \* وليس

لي شأن الا عبودية البهاء \* وليس لي مقام الا الخضوع  
 وخدمة أجباء الله \* ولم يصدر من قلبي الا اني عبد  
 البهاء \* وابن البهاء \* ورقيق البهاء \* وبهذا افتخر  
 بين الملأ \* لان عبودية البهاء جوهرة بديعة  
 نورا \* توقد وتضيء على اكليل العزة  
 الابدية البهاج \* هذا شأني ومقامي  
 وأنا عبد البهاء \* وابن البهاء  
 ﴿ وعليكم التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي ثابت بریمان ﴾ از وقتی که در سبیل الهی بکمال  
 توجه و تضرع و خلوص آرزوی خدمت شجره مبارکه  
 کبریاء نمودید \* و بجهت نشر نفعات الله بآن دیار  
 رحلت فرمودید \* تا بحال سه مکتوب مفصل مرقوم  
 و ارسال کردید \* و این مکتوب چهارمست \*  
 در مکتوب اخیر اکثر مسائل انجنا برا جواب مرقوم

نموده بودیم \* و اگر چنانچه فتوری واقع از کثرت  
 مشاغل و غوائل و مصائب و بلا یاست \* علی الخصوص  
 هجوم اهل جفا \* اگر بدانید که بچه درجه در تعارضند \*  
 و چه قدر فساد و فتنه مینمایند \* البته معذور میدانید \*  
 کتاب ایتقان را جناب علیقلیخان ترجمه نمود \*  
 و بهمراهی ایشان ارسال کشت \* که در آن ارض طبع  
 شده نشر گردد \* اشغال این عبد بدرجه که وصف  
 ندارد \* دقیقه آرام ندارم و آبی راحت نجوم فرصت  
 تنفس نیست \* و نهایت تحیر است که باین قسم جمیع  
 امور اداره میگردد \* و تمشیت داده میشود \* هویت  
 قلب شب و روز در نهایت تضرع و ابتهال است \*  
 و طلب تأیید و توفیق بجهت احباء مینماید \*  
 ( ای ثابت بر پیمان ) آنچه مقتضای وفا در مقابل عنایات  
 جمال کبریا بود الحمد لله مجری نمودید \* و ما فوق  
 طاقت کوشیدید \* و راحت و آسایش و فراغت و نعمت  
 و تجارت و خانمارا بکلی ترک نمودید \* و بان اقلیم



شتافتید \* در محافل نعره زدید \* و در مجالس اقامه حجت  
 و برهان کردید \* تأثیر این نفس پاک صدهزار سال  
 باقی ماند \* و مشام ثابتن را معطر نماید \*  
 ﴿ در خصوص آنچه ﴾ جفا کاران نسبت باین عبد اشتها  
 داده اند که این عبد را ادعائی و یا خود دعوائی مقامی \*  
 در یکی از مکاتیب مرقوم ﴿ ان العبودية المحضة \* والرقية  
 البحتة في العتبة المقدسة هي تاجي الوهاج \* واكليبي  
 الجليل \* هذه لمنقبتى العظمى \* وسدرتى المنتهى \*  
 و مسجدي الاقصى \* وجنتي الماوى ﴾ این صریح بیان  
 و اثر خامه و بنان این عبد است \* لا بتغنی شأنای غیر هذا  
 الشأن البسديع \* ولا مقاماً غیر مقام التبتل والتضرع  
 العظيم \* از بدایت صعود تا الی الآن فریاد ﴿ روحی  
 لا حبانة القداء ﴾ از لسان و بنان این عبد در جمیع آفاق  
 منتشر \* و آوازه عبودیت این مظلوم شرق و غرب را  
 احاطه نموده \* و هادم بنیان با اثر خامه و مهر خویش  
 از کمال نادانی هر ادعائی نموده و موجود که میگوید \*

(قد ظهر شمس الله الاكبر \* وکل شمس عنده من كل  
 صغیر أصغر) باوجود این نعره بلند نموده که عبدالبهاء  
 مصداق من ادعی قبل الالف است \* لهذا مورد  
 فسوف یبعث الله علیه من لا یرحمه باید بشود \*  
 (باري الحمد لله) نفوس مقدسه ابرار که کاشف اسرارند  
 در نزدشان حقیقت حال آشکار \* این عبد تا بحال خود را  
 نمعن اعظم نامیده بلکه عبدالبهاء خوانده \* نهایت  
 شاید در موردی نادر بلکه اندر \* ابن البهاء از قلم  
 جاری گشته که این نیز نظر بحکمتهای بالف بود \*  
 والامن خود را عبدعید او میشناسم \* واطوار و گفتار  
 و کردار این عبد شاهد این مقال \* باری آنچه خواسته  
 بودید در جواب آن شخص در نفس ورقه مرقوم  
 کردید و ارسال گشت \* این اذکار بهانه اشراک است \*  
 والا جمیع میدانند که این عبد را نفسی و نفسی  
 و هوسی جز عبودیت آستان مقدس نبوده و نیست \*  
 بقوة عبودیت خدمت امر الله نمودم \* تا بنور عبودیت

آفاق روشن شد \* و بر آئحه طیبه کلشن عبودیت مشام  
 عالم معطر گردید \* اینست برهان باهر و سیف شاهر  
 واکلیل ساطع این عبد \* من شاء فلیصدق \* و من  
 شاء فلینکر \* انی بفضل ربی ثابت علی هذا الصراط  
 المستقیم \* و بتأییده غنی عن العالمین ﴿ بکوائی بیچارگان ﴾  
 عبودیت عبد البهاء آفاق را منجذب نموده \* وصیت  
 رقیتش جهانگیر کشته \* و محویت و فنایش مثل آفتاب  
 مشهور اقطار شده

﴿ قصد آن دارند این کل پاره ها

از حسد پوشند این فقر و فنا ﴾  
 هیات هیات عنقریب قرین ناله و حنین کردند \*  
 و در خسران مبین افتند \* و یل للمکذبین \* ثم و یل  
 للمکذبین \* ثم و یل للمکذبین ﴿ وعلیک التحیة و الثناء ﴾  
 تلغرافار جوع شمارا اجازت دادم \* ولی اگر ممکن  
 اول بارض مقدس وارد \* بعد بمصر عازم  
 شوید بهتر است ﴿ ع ع ﴾

## ﴿ هو الله ﴾

﴿ أيتها المتيقظة بنسمة الله ﴾ والمهتزة بنفحات الله \*  
 قد اطلمت بمضمون نيمقتك الغراء \* وفرح قلبي بمضامينه  
 التي دلت على الخضوع والخشوع الى الملكوت الاعلى  
 ﴿ يا أمة الله ﴾ اعلمي بان البلاء عطاء لي من ربي \* وان  
 المصائب مواهب بعبد البهاء \* وان السجن فردوسي  
 الاعلى \* وحدىقتي الغناء \* وان السلاسل والاغلال \*  
 قلائد العقيان \* وعقود الياقوت والمرجان \* في عنق  
 عبد البهاء \* وان الصليب حبيبي في سبيل البهاء \* والكبول  
 أثر لقبولي في عتبة البهاء \* هذا منتهى آمالي \* وغاية بغيتي \*  
 وفرح قلبي \* وبشارة نفسي \* وسروري وطربي \*  
 واني أسأل الله بان يهيا لي هذه المنحة الكبرى \* ويقدر  
 لي شرب كأس الفداء \* أو سمّ نقيع الردى \* أو الوقوع  
 في محور متلاطم لاقرار لها \* أو الوقوع في صحراء  
 لانهاية لها \* وأقول ﴿ رب رب ﴾ قدر لي كل هذا في  
 سبيلك \* وارزقني هذه الموهبة الكبرى في محبتك \*

﴿ اعلمى يا أمة الله ﴾ أن جميع المسائل المذكورة في  
الإنجيل من عجائب المسيح \* أنها كلها لها تفاسير  
وتأويل \* لا يعلمها إلا كل سميع وبصير

﴿ يا أمة الله ﴾ توجهي إلى ملكوت الأبهي \* واطلبي  
تأييد روح القدس \* عند ذلك فسري كل كتب وزبر \*  
ويؤيدك الله على ذلك بتأييد من روح قدسه \* وبلغني تحيتي  
ونسائي على أمة الله التي لا أنساها أبداً \* واذكرها دائماً

( هلن برون ) وقبلي نجلها الصغير الجميل من قبل

عبد البهاء \* ومن هذا الطرف كل الورقات

النوراء \* يصلين عليك \* ويدعين لك بالتأييد

والتوفيق ﴿ وعليك

التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي ياران دلجوي خوشخوي مه روي خوشبوي من ﴾

جناب حاجي نیاز بوصول مصر زبات بأوصاف

و محامدان یاران کشود \* چندان تعریف و توصیف  
 از انجمن فارسیان نمودند \* که دل و جان را مسرت  
 بی پایان بخشود \* از جمله اوصاف اینست \* که انجمن  
 فارسیان چنان روشن است \* که محفل روحانیان است \*  
 و مجمع یزدانیان \* بهشت برین است \* و صورت و نقشه  
 مجامع علین \* احبابش باتش محبة الله رخ افروخته \*  
 و پرده احتجاب محرومان سوخته \* آیات توحید  
 در ترتیل است \* و جنود الهام از ملکوت ابھی در تنزیل  
 نعره یابهاء الابهی بلند است \* و جلوه ملا اعلی مشهود  
 و بیمانند \* زلزله کشور هند است \* و ولوله ان اقلیم  
 بمثل و مانند \* عنقریب جلوه پیشتر نماید \* و نداء بلندتر  
 گردد \* و اشراق روشنتر شود \* و وصیت بلندتر گردد \*  
 بارے از این حوادث جناب حاجی نہایت سرور  
 و شادمانی و روح و ریحان روحانی حاصل کردید \*  
 و سزاوار شکرانہ است ﴿ ای احبای فارسیان ﴾ امید  
 دارم کہ آنا فنا در مراتب روحانیہ ترقی و تدرج نماید \*

شعله بیشتر زیند و نعره بلند تر برافرازید \* محفل محبت  
 بیاراید و برانجمن روحانیان بیفزائید \* نام فارسیان را  
 در ملکوت ابھی بلند کنید \* وصیت یزدانیان را  
 در شرق و غرب منتشر فرمائید \* جانتان خوش باد \*  
 ﴿ای یزدان پاک﴾ این فارسیان یاران دیرینند و دوستان  
 قدیم \* آواره بودند و سرگردان \* و پسر و سامان \* حال  
 که در پناه خود جانخشیدی و الطاف بی پایان رواداشتی  
 معتکف کوی خویش نمودی و دل داده روی خویش  
 و با بهره از خوی خویش \* این جانهای پاک را تابناک کن  
 و در اعلیٰ غرف افلاک منزل و مأوی بخش \* ظهیر  
 و نصیر شو \* و شهر یاران کشور اثیر فرما \*  
 تا هر یک در افاق وجود تابنده اخترے  
 کردند \* و از کنج محبت و هدایت دیهم  
 و افسری جویند \* توئی مقتدر \* توئی  
 توانا \* و توئی شنونده و بینا

﴿ هو الله ﴾

﴿ أي منادي پیمان ﴾ آنچه که بجناب میرزا أحمد مرقوم  
 نموده بودید ملاحظه کردید \* از ریاض معانی آن نفعه  
 خوشی استشمام شد \* و از هویت کلمات مضمون لطیفی  
 استنباط گشت \* و آن عبودیت آستان مقدس است \*  
 و بذل دل و جان در سبیل جانان \* طوبی لك \* ثم طوبی لك  
 ﴿ مقصود ﴾ از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل  
 مقام فدا بودن \* مراد قصابی و خونریزی \*  
 این سر فداست \* و سر فدا معانی بیحد و شمار دارد \*  
 ﴿ از جمله ﴾ فراغت از نفس و هوی و جان فشانی در سبیل  
 هدی \* و انقطاع از ماسوی الله ﴿ و از جمله ﴾ محویت و فناء  
 دانه و ظهور در شجر و ثمر بجمع شتون \* فی الحقیقه آن  
 دانه خود را فدای آن شجره نموده \* زیرا اگر دانه  
 بحسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن  
 ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد \*  
 ﴿ و از جمله \* یعنی سر فدا ﴾ اینست که نقطه حقیقت بجمع



شتون و آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی  
 ظاهر و مشهود و عیان گردد \* یعنی نفوس مستفیض  
 از اشراقات اوشوند \* و قلوب مستشرق از انوار او \*  
 و این سرفدا بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق  
 مقدسه و کینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود  
 و واضح گردد \* کل ذبیح هستند \* و کل فدائیان سبیل  
 الهی \* و کل بقریانگاه عشق شتافتند \* لهذا اسحق  
 و اسمعیل هر دو ذبیحند \* بلکه جمیع بندگان الهی \* و این  
 مقامی از مقامات است \* که از لوازم مجوم توحید است \*  
 (و از این گذشته) در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم یک  
 وجود دارند \* عنوان هر یک بر دیگری جائز است \*  
 و اما در توراة ذکر اسحق است \* و همچنین در احادیث  
 حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست \* و ذکر  
 اسمعیل هر دو \* و این عبد ذکر اسمعیل را نموده بحسب  
 اصطلاح قوم چون در السن و افواه اهل فرقان ذکر  
 اسمعیل است \* لهذا باین مناسبت در ضمن بیان احبای

المهي را هريك كه باسمعيل موسومند باين

مقام اعزّ اعلى دلالت كرد

﴿ وعليكم التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ آيتها المنتبهة الى فناء الدنيا ﴾ اعلمى ان هذه الدار

القانية ضاقت على الارواح \* ولو طابت بها الاجسام \*

لان الروح الهى سماوي وروحاني لاهوتي طير لا يسعه

قفس الناسوت \* بل لازال يحن الى رياض اللاهوت

وجناحه الانجذاب الى الله \* والاعمال الصالحة

واتباع تعاليم الله \* والتمسك بدين الله

﴿ وعليكم التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها المهتدى بنور المكوت ﴾ قد اطلعت بايمانك

وايقانك وثبوتك على هذا الصراط المستقيم \* الحق

أقول لك كما قال المسيح له المجد ﴿ المدعون كثيرون \*  
 والمختارون قليلون ﴾ إذا أعلم قد خصصك الله بالهداية  
 من بين المدعوين \* واختارك للدخول في ملكوته  
 العظيم \* ونور وجهك بنور يتلألأ في سمائه الرفيع \*  
 اطمئن بفضل مولاك \* وقم على خدمة ربك ولا تقنع  
 بالناسوت \* واطلب عزة المكوت \* لان هذه هي  
 الموهبة الكبرى بين العالمين \* وبلغ تحيتي الى قرينتك  
 المحترمة \* وبشرها بفضل ربها الكريم \* وأما  
 الحضور الى هذه البقعة المباركة فمحدور فيه الآن  
 وفي الاستقبال يحصل المنى ان شاء الله وأراد  
 ﴿ وعليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيتها المنجذبة الى نور الميثاق ﴾ اعلمى ان ملائكة  
 السماء يصلين عليك بما أقبلت الى ملكوت الله \* والملائكة  
 الأعلى تبشرك بالموهبة الكبرى \* وعبد البهاء يهنئك

بالهداية العظمى \* حبذا هذا المقام الكريم \* الذي قدر  
 الله لك في هذا العصر المجيد ﴿ يا أمة الله ﴾ تعلمي  
 اللسان الفارسي واللسان العربي \* ولكن اجتهدي في  
 نشر نفعات الله \* وقولي لك الحمد يا إلهي بما أنعمت  
 عليّ بفضلك وجودك \* وهديتني إلى ملكوتك \*  
 وسقيتني كأس هدايتك \* وظلت عليّ شجرة  
 وحدانيتك \* إنك أنت الكريم \* إنك أنت الرحيم \*  
 إلهي تبني عليّ عهدك \* واجعني مستقيمة في حبك \*  
 ونجني من كلّ افتتان شديد ﴿ رب رب ﴾ اجعني  
 فداءً لأمائك \* وشهيداً في سبيلك \*  
 وخاضعاً خاشعاً لخلقك \* ومحباً  
 لجميع عبادك \* وخادماً للسلم  
 العام \* والصلح والحب  
 والامان \* إنك أنت  
 الكريم المتعال  
 ﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ آيتها المؤمنة بوحداية الله ﴾ اعلمي انه لا ينفع الانسان  
 الا حب الرحمن \* ولا ينور قلب الانسان الا الشعاع  
 الساطع من ملكوت الله \* دعي كل فكر \* واتركي  
 كل ذكر \* واحصري الافكار فيما يرتقي به الانسان  
 الى سماء موهبة الله \* ويطير به كل طير ملكوتي الى  
 الاوج الرفيع \* مركز العزة الابدية في عالم الامكان  
 ﴿ وعليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ آيتها المنشرة الصدر بانوار الملكوت ﴾ اعلمي ان  
 الحكمة الالهية اقتضت ظهور الامتحان والافتتان في  
 عالم الامكان \* ولا يكاد يتم امر في الوجود من غشه  
 وثمينه وحقيقه وخطيره الا بالا متحان \* فلو كان ابواب  
 الراحة والغنى مفتوحة على وجه حوارى المسيح من  
 أين كان يظهر خلوص بطرس الحوارى من خبائة

يهودا الاسخريوطي \* انما ظهر فضائل الاول وردائل  
 الثاني بسبب الامتحان والافتتان \* فهذا من جملة حكم  
 ظهور الامتحان في عالم الانسان \* ولكن سيفنيكم الله  
 من كنز ملكوته العظيم \* وهذا كنز لا يفنى \*  
 واما كنوز الدنيا حشرات على أهلها في عاقبة الحياة  
 بتأسف شديد \* وأسأل الله ان يكشف الغطاء \*

ويظهر لك الحقيقة البسيطة الكلية

المقدسة عن عرفان أهل الاوهام

﴿ وعليك التحية والثناء ﴾

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيتها المنجذبة الى جمال الله ﴾ اني قرأت تحريرك البليغ  
 وابتهجت قلباً بمضمونه اللطيف \* لانه دلّ على خلوصك  
 في أمر الله \* وتلق قلبك بكلمة الله \* وخدمتك في  
 كرم الله ﴿ يا أمة الله ﴾ اعلمي واطمئني بان روح  
 القدس في هذا العصر المجيد \* يع-لم كل نفس خالص

مؤمن موقن منجذب الى ملكوت الرب العظيم \*  
 واني اخاطبك بقلب طافح بحبة الله \* وأسأل الله ان يقدر  
 لك غاية المنى وشرف اللقاء \* ويجعلك خادمة صادقة  
 فارغة عما سواه \* حتى تخدمى في كرمه العظيم \* ويهدي  
 ابنك الى صراطه المستقيم \* فسوف تنظرين بان تعاليم  
 الله شاعت في تلك الاقطار بنفثات من روح القدس \*  
 ونبحات من رياض الملكوت ان هذا لبشارة عظمى  
 لك ولاماء الرحمن ورجال الله في ذلك الاقليم الواسع  
 ﴿ وعليك التحية والثناء ﴾ ﴿ ع ع ﴾  
 ﴿ هو الله ﴾

اللهم يا واهب العطاء \* ويا كاشف الغطاء ويا ذا الرحمة التي  
 سبقت الاشياء \* أسألك بنور وجهك الكريم \*  
 وصاحب الخلق العظيم \* أن تقدر لعبدك المتجرد عن  
 شؤون الهوى \* النفس الزكية الراضية بالقضاء \* الفوز  
 بمشاهد الكبرياء \* في الآخرة والاولى \* واجعله آية  
 الهدى وراية التقوى \* وملحوظا بلحاظ أعين الرحمانية

ياذا الاسماء الحسنی \* انک أنت الکریم الرحیم \* وانک  
أنت الفضال العلیم الحکیم \*

مجموعه ادبی مطبوعه  
مؤلف: شیخ محمد باقر  
مترجم: شیخ محمد باقر  
محل: کربلا  
تاریخ: ۱۳۳۰ هجری قمری  
مطبع: مطبعه دارالکتاب

بتوفیق الله تعالی و تأییده این مجموعه عظیمه نفیسه که حاوی  
مطالب عالیه روحانیه و کاشف مسائل علمیه الهیه میباشد  
حسب الاذن مبارک و قتی که اقطار مصریه را مشرف  
و منور فرموده بودند در مطبعه (کردستان العلمیه)  
که منسوب باین عبدفانی که مدعو (بفرج الله زکی  
الکردی) میباشد در سنه ۱۳۳۰ هجریه با سعی  
و جهد کلی این عبد در ترتیب و تصحیحش  
علی قدر الامکان بزور طبع رسید  
(تم)

لیعلم ان حقوق طبع هذه المجموعة محفوظه لطابعه المذكور



# فهرست

## مذکر أوائل المکاتیب

صحیفه

- الحمد لله الذي قد حرك (شرح کنت کنزاً مخفياً)
- ۵۶ أي بنده كان جمال أبي روایت کنند
- ۵۷ شیر اشارات پر بشارات که الخ
- ۶۲ انشقاق قر را معانی متعدده است الخ
- ۶۴ أي سرور هو شمندان آنچه بقلم مشکین نکاشتی
- ۷۲ أي بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن ..
- ۷۵ أي زردشتی بهائی و بهائی ثنائی آنچه مر قوم نموده
- ۷۷ أي ثابت بر پیمان مکتوب مر قوم ملاحظه کردید
- ۸۱ أي ثابت بر پیمان نامه نامی بود و معانی جواهر و لآلی
- ۸۲ باک یزدان انا خاک ایران را بنام یزدان مهربان ..
- ۸۴ أي بیدار هشیار ستایش و پرستش یزدان را نما ..

- ۸۵ الحمد لله الذي أشرق بنوره الارض والسماء ..
- ۹۳ أي منجذب بنفحات رياض ملكوت ..
- ۹۷ أي منجذب بنفحات الهية مكتوب مفصل ..
- ۱۰۳ يا أجباء الله وأبناء ملكوت الله ان السماء الجديدة
- ۱۰۵ أي ياران عبد البهاء حمد خدارا كه اين زندانرا
- ۱۱۳ أي بندكان آستان مقدس الهي شمس حقيقت
- ۱۱۶ أي ناظر بملكوت الهي در آي می كه جمال قدم
- ۱۲۳ أي ناطق بذكر الهي صبح قدم چون مشرق
- ۱۲۶ يا اسم الله اليوم ميزان كل شيء ومغناطيس تأيد
- ۱۳۰ الحمد لله الذي أنشأ في عالم الكيان غيب الاكوان
- ۱۳۶ باك يزدانا بينائي وشنواو مقتدري وتوانا ..
- ۱۳۹ أي ناشر نفحات الله نامة بليغ سبب سرور ..
- ۱۴۳ أي منادي پيمان نامة مفصل شمارسيد ..
- ۱۴۶ أي بنده حق آنچه مرقوم نمودي معلوم كرديد
- ۱۴۹ أي طير آشيان محبت الله آواز راز كه از حنجر عشق

- ١٥٠ أي خويشان وبيوندان هو شمند حضرت كيخسرو
- ١٥٢ أي ياران عبد البهاء بخارا وقتي عقل افزابود
- ١٥٥ أي دومنادي أمر الله جناب ميرزا محمود زرقاني
- ١٥٦ أي منادي ميثاق فيض نامتاهي نير آفاق در اين أيام
- ١٥٧ أي سلاله حضرت ابراهيم خليل نامه شمارسيد
- ١٦٢ واشوقي يا الهي الى باهي جمالك وضاحي وجهك
- ١٦٣ الحمد لله الذي أظهر من أفق العالم النير الاعظم
- ١٦٥ قال الله تعالى في القرآن المبين والذكر الحكيم
- ١٦٨ قد أشرقت الانوار والقوم في عمه عظيم
- ١٨٦ أي يار مهربان أواركان نامه نامي كه اثر كلك ..
- ١٩٢ يامن امتحن عبد البهاء هل يليق لمثلك ان يتمحن
- ١٩٤ الحمد لله الذي أنشأ سدره السينا و غرسها ..
- ١٩٥ أيها الفرع الكريم من سدره السينا ...
- ١٩٨ الهي الهي هؤلاء عباد توجهوا الى ملكوت ..
- ٢٠٠ ﴿أي أحبائي الهي﴾ خبر پرمسرت اتحاد و اتفاق

## صيفة

- ٢٠٧ الحمد لله الذي كشف الظلام وعي النمام ..
- ٢١١ يا من ترشح إباء قلبه بماء محبة الله وتنور زجاج
- ٢١٢ ﴿ اللهم ياموثلي ومهربي ومقصدي ومناي ﴾ ..
- ٢١٥ ﴿ يا أحياء الرحمن وأمناء الاسرار ﴾ لعمر الحق ..
- ٢١٦ ﴿ الهي الهي ﴾ كيف يدلح لساني وكيف يتحرك بناني
- ٢١٨ قد أشرق الآفاق من أنوار نير الاشراق ..
- ٢١٩ أي پروردگار این دوستان ترا در بوستان عنایت .
- ٢٢١ الهي ترى توحدى وتحزني وتحرقى وتلهفي وتنهدى
- ٢٢٣ أي سرکشته دشت وصحراى محبة الله ..
- ٢٢٧ أي شخص عظيم محترم در جرائد شرق وغرب
- ٢٣٠ يا من انجذب بسطوع نور اشرق من مطلع الاسرار
- ٢٣٢ أيها الفرع الرفيع من السدرة الرحمانية تالله الحق .
- ٢٣٣ قد انتشر نفحات الرب السبوح القدوس في أرض
- ٢٣٤ يا من انتشأ من سلاف محبة الله قد انتشرت أجنحة
- ٢٣٤ أيها النجمان البارغان في أفق محبة الله قد حمى ..

- ۲۳۵ یامن تعطر مشامه من نفحات القدس اني اخطبك
- ۲۳۶ اى بشير حق بشير مصرى حامل قميص يوسف
- ۲۳۷ یامن اضاء وجهه بنور الميثاق قدحسن ما اجرتم
- ۲۳۹ یامن تمسك بالجل المتين اعلم بان غمام الفضل
- ۲۴۰ ياولي الله اعلم ان الولاية نور يتلأل في وجوه
- ۲۴۰ ياأيها الزائر للجدث المطهر الحمد لله الذي وفقك
- ۲۴۲ یامن خاطبني بعبء البهاء في عنوان كتابه يا حبيذا
- ۲۴۳ یامن أدبه الله لنشر نفحاته واثبات القلوب . .
- ۲۴۶ یامن آمن بجمال لاح على الآفاق هر چند مدتیست
- ۲۴۷ اى : نادى ميثاق نامهای محرر چون جامهای مکرر
- ۲۵۳ أيها الخليل الجليل قد تلوت آيات شكرك لله
- ۲۵۴ اى خليل مكتوب آنجناب واصل واز نفحات رياض
- ۲۵۵ یامن سعی في سبيل الله في الحقيقة سفر آنجناب
- ۲۵۷ اى سليل حضرت شهيد عزيز عبد البهاء
- ۲۶۴ اى ياران روحاني عبد البهاء مدتي بود که از اختلاف

## محنة

- ٢٦٧ أي مشتاقان دلبر مهربان معشوق .
- ٢٦٩ أي شعاع حبة الله آنچه سر قوم نموده بودید . .
- ٢٧١ أي ثابت بر پیمان ایمان و ايقان مانند شجر . .
- ٢٧٣ أي یاران جانی عبد البهاء شرق معطر نما . .
- ٢٧٨ أي زائر مشکین نفس حافظ شیرازی درد یوان خود
- ٢٨١ آیا نفعات الله تنسی آیا نسیمات الله تنسی . .
- ٢٨٣ و أنت الذی یا الهی خلقت و برأت و ذرأت . .
- ٢٨٦ یا من تعطر الآفاق من نفعات ثبوته علی میثاق الله
- ٢٨٧ أي بنده ثابت ثابت جمال قدم نامه مفصل ملاحظه
- ٢٨٨ أي ثابت بر میثاق چون نیر آفاق اشراق بر شرق
- ٢٨٨ أيها الرجل الرشید قد هتکت الاستار . .
- ٢٨٩ أحمد و اشکر رب الجلیل البر الرؤف الجمیل العطا
- ٢٩١ أيها المستوقد بنار حبة الله فی سیناء الصدور . .
- ٢٩٢ أيها المنجدة نفعات القدس انی رتل آیات . .
- ٢٩٥ الهی الهی هذا عبدک المنجذب الی جمالك الأبعی

- ۲۹۷ اللهم يا الهي وربّي ومنائي ونوري وبهائي وملجئي
- ۳۰۲ أي ثابت بريمان نامه مفصل شمار سيدولي از كثرت
- ۳۰۵ أي بنده جمال أبهى سؤال از آية مباركه نموده بوديد
- ۳۰۷ أيتها الجوهرة الملكوتية والورقة النورانية . .
- ۳۱۰ أي ياران عبد البهاء وبنديكان جمال أبهى ا كنون
- ۳۱۲ ﴿ الهي الهي ﴾ أسألك بتأييداتك الضيية . .
- ۳۱۳ اللهم يا مؤيد كل سلطة عادلة وسلطنة قاسطة . .
- ۳۱۴ أيتها الوردة المونقة المفتحة في رياض محبة الله . .
- ۳۱۴ الحمد لله الذي جعل الالفة والمحبة تجلياً من تجليات
- ۳۱۷ يا أمة الله التي وقفت حياتها لخدمة ملكوت الله . .
- ۳۱۸ أيها المؤمنون ان لله ان يمتحن عباده وليس للعباد
- ۳۱۹ أي ثابت بريمان از وقتي كه در سبيل الهي بكمال
- ۳۲۴ أيتها المتيقظة بنسمة الله والمهتزة بنفحات الله . .
- ۳۲۵ أي ياران دلجوى خوشخوى مهروى خوشنوى
- ۳۲۸ أي منادي پيمان آنچه كه بجناب ميرزا أحمد مرقوم

## صحيفة

- ٣٣٠ أيتها المنتبهة الى فناء الدنيا اعلمي ان هذه الدار . .
- ٣٣٠ أيتها المهتدي بنور المكوت قد اطلعت بايمانك
- ٣٣١ أيتها المنجذبة الى نور الميثاق اعلمي ان ملائكة السماء
- ٣٣٣ أيتها المؤمنة بوحدانية الله اعلمي انه لا ينفع الانسان
- ٣٣٣ أيتها المشرحة الصدر بانوار المكوت . .
- ٣٣٤ أيتها المنجذبة الى جمال الله اني قرأت تحريك . .
- ٣٣٥ اللهم يا واهب العطاء ويا كلشف الغطاء . .

﴿ تم الفهرست ﴾